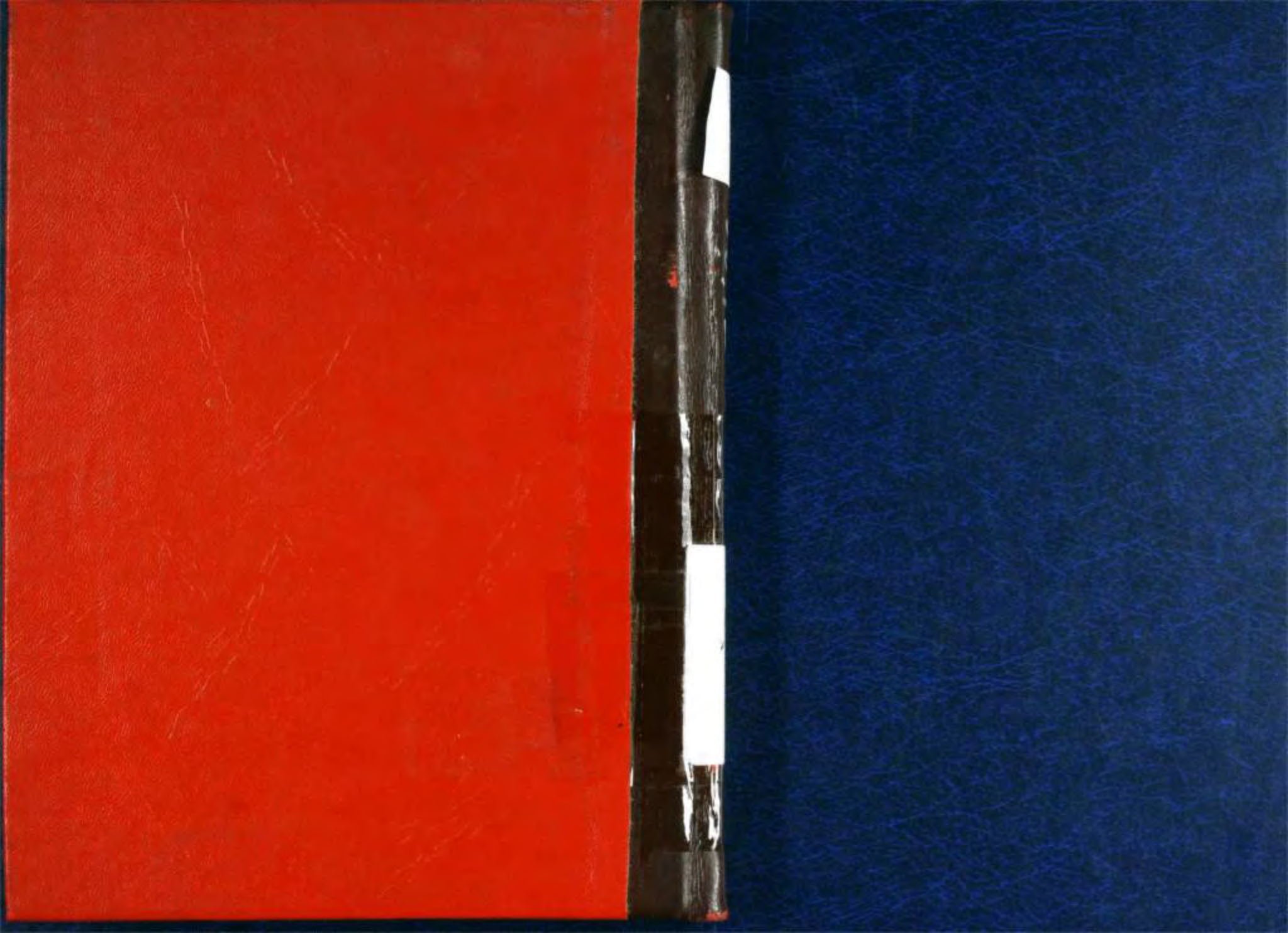




صدیق افی حمید زنجشکی
قم چهارراه بازار فوقانی بازارک

۱۱۵
۱۰۷





کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی
شماره ثبت: ۵۰۸۵۷
جلد اول

سفرنامه

کتاب سرمایه سعادت

طریقه تبحر

۷۰۰

شماره خصوصی

یا -

سرمایه سعادت

متحمل مصارف و زحمات طبع و نشر

جناب مستطاب عمدة التجار آقای مشهدی محمد تقی آقا برادران
اوف اسکوئی دام عزه منافعش بنظارت - حضرت مستطاب ملاذلام آقای مصنف
دامت افادته در امور خیریه اسلامی و وطنیه صرف خواهد شد

بسم الله تعالى

نوع و نشر این کتاب مانع قانونی ندارد و مجاز است •
هل سیچقان ثیل ۱۳۰۳
کفیل معارف و اوقاف خراسان ادیب بجنوردی

مشهد مقدس - مطبعه خراسان

قیمت  پنج قران

جميع حقوق طبع قانوناً محفوظ است

الأوقاف

موقع الأوحاد
Awhad.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس از سپاس و ستایش ایزد مهربان و درود بی پایان نخستین مظهر وی پیغمبر آخر الزمان و اهل بیت اطهارش علیهم الصلوة والسلام خاطر مبارک مطالعه کنندگان محترم را مستحضر میدارد - اینک سفر تالیست که در محضر شریف حضرت خدایکافی اخوی اعظم حجة الاسلام آقای میرزا علی آقادم الله العالی زو حی فداء بلثم عتبه مبارکه رضویه علی مشرفها الاف الثناء والتحية موفق گشته ام - در همین بلدة مقدسه باره از گذارشات غریبه و مطالب نافعه اثناء سفر در برخی مجالس و محافل دوستان جانی و برادران روحانی ذکر شد - بعضی اظهار نمودند که تمام برشته تحریر در آورده بطبع دهند - ولی بر ضمیر منیر از باب سیاست و کیاست مخفی و پوشیده نیست که تالیف سفر نامه و ذکر وقایعیکه از نگاه علوم حقه خالی باشد از ابناء علم یا منسوبین بعالم روحانیت نامناسب بلکه بینهایت طرف ضدیت دارد - بنا بر این در مرحله اول بواسطه حفظ رشته روحانیت از تالیف ابا کرده عذر خواستم -

عاقبت جناب مستطاب اجل اکرم عمدة التجار آقای مشهدی محمد تقی آقا زید توفیق در این باب مذاکره نموده زحمات و مصارف طبع و نشر را بر عهده خویش قبول پس از اصرار تمام بر این اقدام مجبور گشتم - اگر چه همت و اصرار برادر روحانی محترم که الحق در اسلام پرستی و حب الوطن مرتبه شایانی را دارا هستند این نا چیز را بر این اقدام مجبور ساخت ولی تا چندی نیز در تصور اجابت دعوت ایشان متفکر بودم - بیکباره سرش مخفی از هانف

غیبی بسمع قواد رسیده که - بر خیز و خامه همت بر کف استوار کن و با کمال اطمینان آنچه دیده و شنیده بشکار - وقایع سفرت از قصص و حکایات انوار نعمانیه و زهر الربیع علامه سید نعمه الله جزائری و کشکول علمای اعلام رضوان الله علیهم کمتر نیست بلکه وفق طباع اغلب متمدنین زمانه که از ترتیبات اسلوب قدیم اعراض نموده اند فقط این رشته است همباید در هر زمان بترتیب و اقدامات اهالی وی اعمال کرد یعنی بجز شرعیات در هر قسم باید متنوع شد علاوه بر اینکه اجابت دعوت برادر ایمانی از جمله لازمات است -

ناچار اطاعت الهامات وجدانیه قلبیه را بر خود واجب شمرده وقایع و گذارشات این سفر مبارک را که هو مضمون آنچه دیده و شنیده ام اینک مینگارم اگر چه رمانهای محدثه معموله تأثیر وقایع صادق را تا درجه برداشته ولی از صدق و صفای مطالعه کنندگان محترم خواهشمند است سفر نامه این نا چیز را بدیده رمان ننگرند و در زمره سائر جعلیات بشمار نیارند - گر چه الفاظ کلمات اشعار ترتیب کتابت تنظیم قوافی اسلوب حکایات عین قضایای واقعه نیست ولی معانی برطبق وقایع و مضمون موافق گذارشات میباشد - ضمناً عرض میشود برخی کلمات غلط املائی نسبت بگفتار متکلم نگاشته شده مثلاً کلمه غلط را غلت میشوند را میشن اینرا ابرون درج نموده ام که عین عبارت متکلم با وفق تکلم اوست -

اخیراً از سخن سنجان محترم خواهشمند است که در زلات قلم و خطای معانی بر این نا چیز نکته نگیرند بلکه از در بزرگی و کرم بدیده لطف اغماض فرمایند که الانسان میبایق السهو والنسیان بویژه در اثنای سفر و شتاب در انهام وضیق

مجال که تمام مفرق حواس و مضیع اوقات است اگر چه این مختصر را فقط از برای مجلدات بعد و مقاصد آتی به عنوان مقدمه قرار نهادم -

- هر شعریکه بحرف (س) میز باشد انشاد این ناچیز است (س)
حرف اول کلمه (سلیمی) که تخلص حقیر می باشد -

الساعة که ساعت نه عربی روز یکشنبه چهاردهم شهر ذیحجه سنه ۱۳۴۱ هجریست بقصد زیارت حضرت ثامن الائمه علیه الاف التناء والتحیه محضر شریف حضرت خدایگانی روحی فداء بواسطه کارهای معمول بسمت بغداد حرکت نمودیم نشیمن بغایت تنگ هوا بینهایت گرم گرد و غبار بسیار با اینهمه دوچار جانوری هستیم که جانمرا بلبل آورده مریضی در برابرم نشسته که زانویش در بلندی هنگام نشستن از دوش گذشته بگوش میرسد

کاسه زانو گذشته از سردوشش راست بگویم رسیده نادم گوشش
بینوا علاوه بر این مبتلای مرض خوابست که علة العلل مرضهای وی بشمار میرود همواره اخت الموتش در آغوش و به آهنگ فس و فس همه را مدهوش ساخته هنگام چورت زانوهای مانند گرززند هور یا مقوار معدیکرب متصل بر سر وسینه ما میکوبد با هزار ریاضت امشب را که نمونه از محشر است بروز آورده هنگام طلوع بانوی خاور وارد ولایت بغداد گشته باش بلیت خود را در کار پردازی دولت علیه باعضا رسانیده بجانب کاظمین علیهما السلام رهپا زیم پس از استحمام و رفع کثافت راه بلنم عتبه مبارکه مشرف گشته روزانه دیگر به بغداد مراجعت نمودیم کنون از برای مقصدی بسمت بغداد شرقی میروم در انهای جسر جناب اقا محمد صادق را که از اقازاده گان و دوستان دیرین است ملاقات

پس از سلام و علیک و تعارفات مرسومه بطرف مقصود روانه گشتیم دوست عزیز متحیرانه انگشت سبابه را می بایسو و افسوس حرکت میدهد گفتیم برادر بهر چه متحیری اگر کاری داشته باشید مانع نباشم - اقا محمد صادق - با کمال خجلت اقا استغفرالله زهی سعادت و نیک بختی که بشرف صحبت حضرت عالی نائل شده ام ولی اقا محمد سعید را که میشناسید چندبست علیل کشته تقریباً حالت گردش ندارد دیروز خبر داده ام دو ساعت بغروب از روی دید کنم کنون هنگام وعده نزدیک است خلف وعده با قواعد اسلامی و رسومات انساب متباین درک فیض صحبت و خدمت شما که آرزوی دیر وقت حقیر است از جلیه لوازم در جمع این دو واجب متحیرم گفتیم برادر در حیرت میباش اقا محمد سعید رفیق دیرینست از سه سال میگذرد با وی عهد دوستی را تازه نکرده ام گر چه دوستی ما بوسناییست که هرگز نوزد با دخراش ولی اکنون لازم شد بعیادتش رفته تجدید عهد نمائیم عبادت مریض نیز از مستحبات مؤکده شریعت اسلامیت هر دو سوار در شبکه صحبت کنان نابرابر عمارتی عالی ایستاد اصلا بیک در میان ورود ما را خبر داده داخل خانه گشتیم از پله ها بالا رفته رو برو تالار بزرگی به پرده های مغل و چراغهای برق مزین است دور تالار نیکمنها و نختنهای فنی چیده شده اقا محمد سعید در گوشه منتظرانه نشسته نادیده اش بمن اقتاد بباختیار باستقبال دویده به به سعادت را بنگر آمیزا حسن آقا شما هستید ذات عالی کجا طبعه تاریک ما کجا یوسف کجا بیت الاحزان یعقوب کجا اقا کی تشریف آورده اید بجان خودم بینهایت مشتاق دیدار بودم بیحد سرافرازم فرمودید آقا مگر قاعده القادام بزار را فراموش نموده اید ما بایستی قبلاً خدمت رسیده باشیم

از شدت شوق متصل هر چه بزبان میسایدم میگوید گفتم آقای چلبی اولاً تشنه‌الاحباب
تسقط الاداب دیگر اینکه بیش از يك روز در بغداد نخواهیم ماند تمهیل سفر
مبارکرا بیان نمودم پس از استقرار و تعارفات مرسومه چای قهوه آوردند
عصر بانه هندوانه خربزه انار حاضر گشت - خوب اقا شنیدم کسالت
دارید به طبیب مراجعه فرموده اید بانه - آقای چلبی چرا دیروز دکتر عزت
افندی بجهت تشخیص مرض آمده بود پس از تدقیق بسیار و امتحان میزان
الحراره و غیره گفت علتی نداری جز اینکه از کثرت نشستن و مطالعه کردن قوه
متکفره متاذی بعصبها حالت تشنج رخ داده چندی باید بگردش رفته نامدنی طرفهای
صبح ناشتای ورزش نمایم - خوب اقا قضیه ورزش را چه خواهید کرد شما که
زور خانه نمیتوانید رفت - آقای چلبی البته ولی گفته‌ام در گوشه سرداب
کودالی بوضع زور خانه بکنند امروز اصلاً بیگ ما که بهلولان باشیم
یکجفت میل دو حقه آورده بانه بینم چه میشود - اقا محمد صادق متبسمانه آقای
چلبی بحمد الله شما مسلمانید حضرت رسول صلی الله علیه و آله بهتر از این
ورزش شما موخته شما هر روز یک رکعت نماز واجبی و مستحبی را
در اوقات مخصوصه وی ادا سازید اگر کسالت رفع نشد بگردن بنده - چلبی اقا
فرمایش شما صحیح است امروز جناب میرزا عبدالرحیم که معلم قرآن
و شرعیات حقیر است نیز همین را فرمودند نوافل صبح و عصر را با تمام کسالت
و بی میلی بفرایض علاوه نمودم ولی کسالت بیشتر شد بگمانم نماز و سائر عبادات
فقط اظهار عبودیت و بندگی است برای خالق معبود بحفظ الصحه چه ربطی
دارد بلکه اکثر مقدسین با آنالیکه نماز اجاره میخوانند همواره ضعیف و نحیفند

ولی اشتیاق حقیر بتملاستیک بسیار است و برا اعمال خواهم نمود - افا محمد
صادق ساکت شده بنش کرد عیوه خوردن - قدیم در این مرحله سکوت موجب
ضعف عقیده ایشان و استخفاف شریعت اسلامیت گفتم آقای چلبی از شما بسیار
بعید است با این کمال و ادراک تاکنون از نکات اثین مقدس ما مهجورید غافل
از اینکه شریعت پاکیزه اسلامی نه تنها بجهت تربیت ارواح و حصول مراتب
اخرویه بلکه این قانون شریف تمام جزئیات لوازم دنیوی و اخروی جسمانی
و روحانی وجود بویژه بنوع بشر را با کمال خوبی داراست اما کجا می‌کنید
نماز روزه سایر عبادات فقط برای اظهار بندگی است حاشا این قانون
مقدس از برای صحت ابدان استقامت ادیان ترقی نوع تربیت ارواح دفع
یگانه حفظ ثغور و بجهت حقایق دیگر که تعدادش همچو منی عاجز است نازل
گشته آیه شریفه ولکم فی القاص حیره یا اولی الالباب - وان تصوموا خیر لکم
و حدیث صوموا تصحوا و غیره گواهیست بزرگ بر اینکه مینای شریعت محمدی
تنها اظهار بندگی نیست و اما اینکه در کلیه آنها نوع عبودیت ثابت
است شکی ندارد چنانکه مثلاً وجود جهاد اگر چه بهر تحصیل ترقیات ظاهره
و قلع کفار است ولی از برای شخص مجاهد ترقیات معنوی و درجات اخروی
نیز حاصل است مانند کودک خورد سالی که هنوز لذت شرفرا نچشیده و نیک
را از زشت ندانسته پدر و برادر مدرسه فرستد و تحصیل معارفش که مایه شرف
و حصول مدارج عالیه است مجبور نماید در این صورت اگر بفرموده پدر اطاعت
کند هم شرف و زور را که نتیجه علم است بدست آورده و هم باز دین مهر پدر
و تحسینات وی که نتیجه اطاعت است نائل گشته و گرنه اگر مردد محروم و بمراتب

ذلت و خواری دوچار خواهد بود اما مقاله شخص اروپا اثر نشتیده اید -
 اقایی چلبی خیر درجه عنوان - گفتیم بنا بر این فیلسلرا خدمت شما عرض کنیم
 یکنفر از حکمای اروپا چندین سال قبل بمالك اسلام سفر نموده و از کردار
 برخی مسلمین که برخلاف قانون اسلام عمل میکنند متاذی گشته در یکی از
 مجالس ایشان این مقاله را بیان مینماید معاشر اسلام من یکنفر طبیب اروپائی
 هستم چندین قبل بقانون معینی عمل نمینمودم یعنی طبیعی یعنی سرسری بودم
 بعدها با ادراك خود وجدیت برخی از هم جنسان دانستم که رشته مارشته بر بریت
 و مردمان وحشیست کسیکه بابت قانونی از قوانین آسمانی نیست بشرف بیناموس
 بیغیرت بیحیثیت و از جاده تمدن و بشریت فرسنگها دور است بنابراین با گروهی
 از عقلای فرنگستان همداستان گشته رأی مرا نحسین نمودند کومیسینوفی برپا نموده
 هر يك از داناتان قانون و مذهبی اختیار کرده نيك و زشت صلاح و فساد صحت و سقم
 و برادر بگرایان مینمودند من گفتم اگر هر آید، بخوام طوق شرف قانونی را بگردن انداخته
 طریقتی را پیروی نمایم همانا مذهب اسلام بر سایر مذاهب امتیاز دارد یكانه نکته که مرا
 بتبعیت این قانون ترغیب مینماید اینست محمد بن عبدالله که مؤسس این
 شریعت و واضع این یكانه قانونست در میان طایفه نشو و نما فرمود که بوفی
 از مدنیت و شرف بمشام آنان نرسیده و از لوازم انسانیت و ترقی ذره بهره
 نداشتند با این همه نکات ائین و دقایق قانونش محیر العقول تا کنون عقلای
 شرق و حکمای غرب از حل جزئیات احکامش عاجز آمده بعجز خود معتزفند
 قانون اسلام ذره از لوازم وجود را ناقص ننهاده زیاده بر این هر يك از
 احکام ویرا اکتشاف نمودیم با حفظ الصحه بغایت موافق با تقسیم ملت اروپا که

اکنون تحت ملت قانونی عالم بشمار میرود بمساعدت داناتان بشمار صدها
 سالت اساس قوانین وی محکم و پایدار است در صورتیکه از هر جهت
 ناقص و احیاناً محتاج بقوانین دیگر میشوند و در هر زمان فساد قانونی بر ما
 آشکار میگردد ملت اروپا با اینکه خود را عاقلترین سائر ملل میداند تا کنون
 بوضع قانونیکه پس از چندی فسادش نمایان نگردد موفق نشده اند امروز اساس
 ملل متعدده اروپا بر پینا موسی استوار است چنانکه یکی از قوانین ایشان
 مرد زیاده بر یکزن نمیتواند اختیار نماید در صورتیکه کلیه در هر نقطه
 از نقاط عالم جماعت نسوان چهار پنج برابر مرد است

همخواه اول شخص اروپائی پس از فوت شوی خود بایاید در کارخانه
 فواحش با محال عمه مردمان بینام بیناموس بشرف جفت و هم نشین
 کشته حرارت عزیزیه خود را فرو نشاند یا بهر حفظ ناموس از هیجان
 حرارت هلاک شود و اکثر قوانین اروپائیان از همین قرار است که همه
 آنها مخالف تمدن و مضر عالم انسانیت میباشد فقط یكانه قانونیکه زیاده بر هزار
 سالت مورد نکته گیری عقلای بزرگ و حکمای سترگ نگشته و از هر جهت
 جامع حقوق بشریت و تدبیر و سرمایه ترقی و تمدن است همانا شریعت یكانه
 اسلامیت درك منافع احکام انشخص بزرگ که عقل کل و مؤسس قانون
 تکمل است از عهده ادراك امثال ما خارج و محتاج بیان نیست من از همین
 ساعت قلاده شریعت مقدس ان یكانه حکیم رازی بگردن و نشانه اسلام را زینت

دوش و سر قرار دادم و باواز بلند میگویم ای یکانه دانشمند و انجکیم ارجند
ای پیغمبر اسلام ای محمد بن عبد الله که بدانکه ... پس از این تو را وسیله
نجات و رسول بر حق خواهد دانست والسلام یکباره اواز شادبانه از مجله یان
بلند و تمام ما یکصدا دست کوبان ما همه بمقاله تو گویانیم محفل شریف در
اینجا ختم شد از همان ساعت به واجبات شریعت اسلامی عمل مینمایم - متحبات
و مکر و هائرا تا درجه مقیدیم رفته رفته دایره ما وسعت گرفت کنون که ۱۷
سال از آمدن گذشته هزاران اروپائی بقوانین مقدسه اسلامی عمل مینمایند
من از حضرات مسلمین در شکفتم پس از اینکه خود را از فرقه اسلام میشمارند
ترك حکم و پرا نموده باحکام جاهلیت عمل مینمایند من از بخت مساعد خود
متشکرم که باین نعمت عظمی دلالت نمود ولی اغلب مسلمانان بدبختانه قدر
شریعت مقدس خویشرا ندانسته باغواى چندین پروستانی باستخفافش پرداخته اند
کنون آقای چلبی به بینید یکنفر اروپائی چگونه بمنافع ائین ما ملتفت گشته
و از در تعصب و قانون پرستی امثال ما را تهدید مینماید چرا باید باندازه
یکنفر اروپائی اهرآک نداشته باشیم نمیگویم ورزش با ژیمناستیک اعمال مفرا مید
با اینکه حرامست مقصود اینست که شرع مقدس ما از هیچ جهت ناقص نیست
بلکه تمام لوازم انسانیه را بخوبی دار است ولی هر شخصی بفلسفه اش پی نمیرد
همان کسالت و بیمیلی شما مانعت از نفع نماز کلیه توجه نفس و اقدام طبیعت
بر هر چیزی هوای بزرگست همان میل و رغبت شما بژیمناستیک از برای
رفع مرض کافیت احتیاج بنفع ورزش ندارد و بیمیلی شما نیز در نماز برای
رفع منافع وی پس است و اما ضعف مقدسین نه از نماز است بلکه از بی

خوابی و کمخورائی و باقی ریاضیات روحانی است اگر بخواهم بیش از این
منافع احکام این شریعت مقدس را بیان نمایم ریاضت دماغی حضرت عالی
صدمه میرسد - آقای چلبی - اقا این چه فرمایش است بینات عالی سرمایه
روحانی حقیر است البته من بعد بموجب فرمایشات عمل خواهم نمود اصلان
بیک اصلان بیک میلها را دیگر لازم ندارم - قدری مکالمات علمی رد و بدل
شد - کنون نیمساعت بغروب مانده آقای چلبی با اجازه شما مرخص شوم حضرت
خدا یکا کی منتظرند اقا محمد صادق نیز بر خاسته از پله ها باین امدیم
آقای چلبی از راه دیگر قبل از ما دم در ایستاده اقا مرحمت عالی زیاده مشرف
فرمودید در عتبه مقدسه رضویه ع التماس دعا دارم شما نیز مطمئن باشید
ورزشرا بنهار مبذل ساختم یکدیگر را با کمال مهربانی وداع نموده براه افتادیم
از سر جسر آقا محمد صادق نیز جدا شده هر يك بمقصود خود شتافت امشب
باید رو بخانقین حرکت نمایم بسرعت محضر حضرت خدایکائی رسیدم ایشان دیده
براه مهبای حرکت کنند بر درشکه سوار در استیشن فرود آمدیم زنك اول
بلیطها گرفته شد زنك دوم هر يك در یکی از گاریهای رایل وای قرار گرفت
الان دو ساعت از شب گذشته - شمندوفر سر سه حرکت خواهد کرد هنوز
درشکه و کالسکه منقطع نگشته هی ابرائیس که از زیارت مراجعت نموده
بوطن میرود زنك حرکت زده شد شمندوفر سوت حاضر باش کشید - هر
يك از مسافرن با تمام عجله اسباب خود را بکاری روی هم میریزند - سوت
دویم زده شد شمندوفر حرکت نمود هنوز برخی سوار نشده اند صدای زودباش
آخ کفتم افتاد رفت رفت بجهنم دسم زخم شد از هر سو استماع میشود -

با هزار زحمت هر يك برای خود نشیمنی ساخت با کمال سرعت در حرکتیم
الحق وسایل حمل و نقل در عراق بسیار اسان و ارزان است .
خان مشاهده یعقوبیه شهریان در اثنای خواب گذشت هنگام صبح در
استیشن قزل ریاط فریضه واجبه را اداء نمودیم یکساعت پس از طلوع افتاب
وارد خانقین سوار اتومبیل یکر است در کمرخانه کثیف انجا فرود آمدیم رئیس
گمرک یکنفر بهودی پیر مرده نیست مفتش نیز پیره زالیست آمده تفتیش اسباب
نمود صدا زد ما عند هم شی رو بمن کرده بنای منم گذاشت دردش را دانستم
چیزی در آورده بر کف وی نهادم حال حال حاضر اسباب را بر داشته در
چاپارخانه دولت علیه ایران نهاده پتمشای شهر مندرس بر گشتم نخست بتلگراخانه
تلگرافی محضر مبارک حضرت خدا یگانی والد ماجد روحی فداء ارسال نمودم
عنوان کربلا حضرت حجة الاسلام اسکوئی یوم پنجشنبه خانقین وارد میرزا
علی امضا را بنام حضرت خدا یگانی اخوی مکرم نهادم پس از ساعتی بچاپارخانه علیه برگشتم سه نفر
از آقایان ایرانی ساکن نجف نیز بچاپارخانه تشریف آورده عزم وطن دارند اتومبیل حاضر است
همی سوار گشته بطرف قصر شیرین روانه شدیم هوای نهایت گرم متصل عرق از سرو صورت تقاطر
میکند پس از نیم ساعت بسرحد عراق رسیدیم ما مورین سرحد تذکر اقول کشیده دو باره روانه
مقصود گشتیم بفاصله اندک قدم بخاک مملکت عزیز نهادم شکر ایزد مهربان بجا آوردم
که دو باره دیدگان بینور را بیدار اینخاک پاک روشن و دل چو تن جنگل
بر غم را گلشن نمود سرحد داران باستقبال دویده باش بلیتها را ویزه کشیده با
کمال احترام روانه شدیم با تمام سرعت دره ها و تپه ها را سیر مینمایم کنون یکساعت
بغروب مانده سواد قصر شیرین پیداست پس از چند دقیقه وارد شهر ما مورین

گمرک دور ما را گرفته اسباب را بگمرکخانه بردند بعد از اندک تفتیش اسباب را
در منزلی نهادیم باش بلیت های ما دفترست دارای شانزده ورق دو ورق آخر را
که عکس شخصی ما در وی است رد نموده باقی را بر داشتند جناب آقای
سید حسن یکی از همراهان خانقین و شخص عالم فاضلیست رو بحقیق آقای
میرزا حسن هوا گرم تنم عرق بسیار کشیف شده قصر شیرین روود خانه
با صفائی دارد هم میخوام قدری خود را شست و شو دهم - آقا حقیر نیز در این خیالم
هر دو بجانب رود خانه روانه گشتم نهریست به پنهان ۱۰ ذرع که همه جا
از فراز بسوی نشیب با نهایت جوش و خروش در جریان است اطبات آب
بسنگها و ریگهای بزرگ که در میان رود خانه افتاده است بر خورده صدای
غریبش مسافتی را فرا گرفته است داخل آب شده از صفا و عذوبتش گویا روانی
نازه بقالب باز آمد کنار رود مضمضه و استنشاق که از مستحبات حکمت
آمیز شریعت اسلامیست بعمل آورده با تمام دشواری بانجانب عبور نمودیم ولی در
ایسواب بمحدی سریعست که قدرت ایستاده کی در ما نماند بکمان اینکه دو باره
بمرکز اصلی برسم خود را در آب افکنده مشغول شدم بشنا کردن و لی همت
من در برابر قوت جریانش نمری نبخشیدم مانند پر کا هم در مجرای خود سیر
میدهد بسختی هر چه زیاد تر باینطرف و آنطرف میکوبد هر چه میخوام خویش
را از برابر تصادمش بگذاره کم میسر نمیشود اینسو قله های بید بسیار
است هر شاخه را که بدست میاورم ازدحام امواج چنان سرو صورت مرا احاطه
میکند که به رها کردن وی مجبورم همچنانکه کودکان خورد سال خویش را بر
روی کاه بازی کنان میغلطانند بر روی ریگهای درشت و سنگهای ناموار میغلطم

در اینجا خوشبختانه فضای رودخانه وسیع است آب از شدت فرو نشست خود را با تمام ریاضت بطرف دیگر کشیدم قدم بساحل نجات شکر ایزدی بجا آوردم آقا سید حسن نیز از پس افتان خیزان بازیکنان هر شاخه را که بدست میآورد یا از شدت تصادم شاخه میشکند یا در خود قوه مقاومت ندیده چون گوی دو باره در آب میغلطد بیچاره از محاذات من گذشت عاقبت با تمام دشواری خود را باین سمت عبور داده از آن مهلکه رها برفت رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت رختهای خود را در بر قدری کنار آب راحت شدیم در برابر چشم انداز با صفا و منظره عالیت آقاي سید حسن - آقا عجب جای با صفا نیست نشیمنی روح افزا و منظره قشنگی دارد گفتم - آقا درست میفرمائید ولی چه فایده صفای جسمانی به چه درد میخورد این بهار را خزان و این صفا را کدریت ما صفای روحانی لازم داریم که خزانی برای او نباشد شریعت اسلامیت میبخواهیم که رونق مملکت و وسیله اتحاد و یگانگیست علم معرفت لازم داریم که سرمایه تمدن و ترقیت همواره منادی اسلام باواز بلند ندا میکند که از شدت غم و اندوه روحانی -

دل گرفته بحدیکه میل باغ ندارم بقدر اینکه گلی بو کنم دماغ ندارم

یعنی نخست باید دلگیری و برا چاره کرد و آنکه بتکیف در اماکن با صفا پرداخت ایکاش چنین جای با صفا ندیدمی که مذکر بیرونی تقی اسلام بیصفائی مملکتست در این هنگام صدای الله اکبر ازان مغرب از هر طرف برخاست سخن خود را قطع کرده بمنزل شتافتیم پس از اداء فریضه واجبه و صرف شام چند ساعتی مشغول صحبت علمیه و غیره خواب بر ما غلبه نمود سحرگاه بیدار گشته بعد از اداء نماز و صرف ناشتای بجهت تفرج و تماشا تنها

بیرون آمدم بهترین اماکن قصر کنار رود خانه است سیر کنان بطرف مجرای آب قدم میزنم پنج نفر در کناری نشسته گرم صحبتند یکی از انمیان بر خاسته سلام داد پس از شنیدن جواب آقا عرضی دارم مسئله شریعت خواهشمندم قدری در این محل خدمت حضرتعالی باشیم دعوت خالصانه برادر اسلامی و وطنی را اجابت نموده نزد ایشان بنشستم یکی از آنها خیره خیره بسوی من نگه می کند سلام دهنده اقا این شخص ارمنی است الان سه یوم است با این آقایان اسلامی که میبینید در این محل آمده صحبت مذهبی مینمایم من با دلائل وجدانی همین قدر ثابت کرده ام بر اینکه احکام آئین مقدس ما بر سایر ادیان امتیاز دارد و او نیز بر این اقرار نموده ولی در دو جا از جواب برادرش عاجزم یکی اینکه شوق القمر را منکر است چه اگر راست بودی مورخین ملل خارجه در کتب خود مینگاشتند دیگر اعجاز قرار را که اول معجزه پیغمبر ما است چه مشتمل است بر چندین حکایت و برخی قوانین در اینصورت اعجاز و خارق عادی ندارد کتابهای مورخین از او بزرگتر و تفصیلش بیشتر است کنون حل این دو مسئله بعهده شما است گفتم با تمام تشکر در خدمت باسلام حاضرم روش شخص ارمنی کردم بسیار خوب معجزه های پیغمبر بهود چه بود - ارمنی بزرگترین آنها عصای اوست که در موقع حاجت دارای خواص بیشمار گاهی از دها میگردید گاهی درخت میشد و میوه های گوناگون بار میداد گفتم معجزه پیغمبر شما چه بود - ارمنی دارای معجزه های بسیار است ولی بزرگترین آنها احیای موفی و معالجه امراض سخت - گفتم آیا میدانی سبب چیست که حضرت موسی بعضی مخصوص شد و حضرت عیسی باحیای موفی - ارمنی خیر نمیدانم - گفتم پس اکنون استماع نما تا از اشکالت جواب دهم اول آنکه وجدانیت صاحب هر علم و

حرفتی اگر اقتدار و علم خود را بر همسران اثبات خواهد باید با مقابل در علم و حرفتیکه ویژه اوست تلقی نماید چنانکه شخص طبیب اگر خواهد اعلمیت خویش را بر همکنان ثابت کند و بر ایشان چیره شود لازمست علمیات و عملیات طبی را در برابر آنان اعمال نماید بحدیکه اطبا از اظهار انعمیات و ادراک آن علمیات عاجز آیند تا بر او لویت او تصدیق و بر یاستش اذعان نمایند طبیب نمیتواند بواسطه علم حساب هندسه یا دانستن لغات عدیده یا بهعلوم دیگر طبابت خویش را ثابت کرده رب النوع اطبا گردد. بنا بر این از آنجائیکه در عهد حضرت موسی ع ساحران و جادوگران بسیار در هر طرف بعملیات بحیر العقول مردم را شیفته خود کرده بودند بدرجه ئیکه عوام بر هر کارشان قادر دانسته ما فوق عملیات آنها را تصور نمینمودند

باینجهت حکیم علی الاطلاق عسی را باین پیغمبر کرامت فرموده مصدر خوارق عادات قرار ناجا دو گران از اثباتش عاجز آمده رسالت و برا تصدیق نمایند چنانچه معجزه قافلی عصاه فاذا هی نعبان مبین بر عالم اسرائیلیان و قبطیان ظهور یافت مصداق قافلی السحرة ساجدين از کافه جادوگران اشکار گشت همگی بایک زبان صادقانه بمقاله آمنة بر رب العالمین رب موسی و هرون مترنم شدند دیگران که ایشان را حلال مشکلات و مصدر خوارق عادات میدانستند بحض عجز و تسلیم آنان بانحضرت گرویده بر سالتش تصدیق نمودند همچنین در ایام حضرت عسی چون غلبه از طرف حکماء و اطباء و اطباء چنانکه بمعالجات امراض غریبه و خذاقت خود عالمی را حیران ساخته بودند معجزه پیغمبر شما معالجه امراض سخت و احیای موفی شد

چنانچه قاطبه حکماء از ایتان الخارق عادت عاجز و از همسری انحضرت

زبون گشتند اگر هرايشه حضرت عیسی ع معجزه حضرت موسی را اعمال میفرمود حکماء چون در انکار سرشته نداشتند و برا سحر و جادو میانگاشتند و گاهی بر سالتش تصدیق نمینمودند بنا بر این چون در زمان خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه و اله رشته فصاحت و بلاغت رواج و مایه افتخار و مباهات بود چنانچه و برا شرفی عظیم پنداشته هر کس مقاله میگفت باشعری انشاد مینمود از خانه کعبه آویخته سرمایه افتخار و سر بلندی قرار میداد زمانیکه حضرت رسول ص عرصه وجود را بنور خویش منور ساخته چهل ساله مبعوث به پیغمبری گشت بمقاد و ما ارسلنا من بنی الا بلسان قومه یا تمام فصاحت و بلاغت بزبان تازی بعالم نازبان جاوه گرامد نخستین معجزه خود را که بطایفه عرب مخصوص بود از عالم امدان بمناسبت مقام اشکار فرموده بنمای فصیح کائن اجتماع الانس والجن علی ان یأتوا بمنزل هذا القران لایأتون بمنزله و او کان بعضهم لبعض ظهیرا مترنم گشت همینکه فقرات آیات کوشزد فصحا ی عرب گردید معلقات خود را با تمام خجلت و انفعال از کعبه بر داشتند و بجهت برابری و مقابله آنوجود مبارک اجتماعات و کو میسیونها برافراشتند هر قدر در برابری آبتی همت میکماشتند بر حیرتشان میافزود هر يك از آیات گروه را با کمال رغبت منقاد مینمود فقط بواسطه ایة شریفه ولکم فی القصاص حیوة بالاولی الالباب هزاران ازان اعراب کردن اطاعت با حکام ان جناب فرود آوردند باهمین ترکیب حروف که کمترین کمالات بنی نوع انسانست و حشیان متکبر عرب را زبون ساخت - مختصر یگانه خارق عادتیکه اغلب بزرگان عرب را مسخر نموده مرکز دایره اسلامی قرار داد همین قرانست حضرت رسول معاجزی

دیگر نیز اعمال فرمودند ولی دشمنانش که در عرب دارای ریاست و بزرگی بودند معجزات را در انظار آن حیوانات بچشم بندی و جادو جلوه میدادند باین واسطه بهدایت الوحشیان چندان مفید نیفتاد چون فصاحت و بلاغت از وجدانیات و اعجاز بر هر يك از افراد عرب مخفی نبود همگی محض استماع آیات با یکر زبان عاجزانه بنبوت انوجود یگانه تصدیق نمودند آیا کمان میکنی که انحضرت قرآنرا از برای زردشتیان مسیحیان کبریهود معجزه قرار داده خیر بهر هر کدام آنچه میخواست اظهار میفرمود طبیعیت شما که معنای قم را از اجلس تمیز نتوانید بنکات فصاحت و بلاغت کتاب آسمانی بی توانی طریق یافت نکات و معاجز ویرا که از حیز امکان بشر خارجست فصاحتی عرب میدانند و تا کنون از اتیان همایش بکلی عاجزند از برکت این کتاب مقدس مصرها که از عالم تمدن بهره بزرگرا دارا هستند .

تا کنون یکنفر عاقل از دائره اسلام قدم بخارج ننهاده در صورتیکه اختلاط نام با پروتیهای آمریکا و اروپا داشته و دارند البته طبیعیان ما که از این نعمت سترک بیخبرند طبیعیت بمقاله تو خواهند گویان شد بنا براین ما را نشاید که از اعجاز قرآن سخن را نیم بلکه از برای اعجاز این پس که قاطبه عرب باواز بلند اینس هذا کلام البشر میگویند و اما مسئله شق القمر ازل آنکه وجدانیست قطعه امریکا و جزایر شرقی اوقیانوسیه زیاده بر عدم ادراک از مشاهده این معجزه آسمانی بواسطه اختفای ثمر از ان نقاط بیبهره بودند .

و وحشیان جزایر غربی اوقیانوسیه و افریقا نیز درك انخارق عباد ترا

نداشتند بلکه ادراک بوزینکان حالیه از اوقات دیرین آنان بیشتر است در صورتیکه همین بوزینه کن درك اختلال حالات عالم سفلیرا نمیتوانند تا چه رسد بمحادث اجرا علویه دران زمان متمدنین و مورخین هفت اقلیم معروف فقط بچندین جا منحصر بود قسمت جنوب و مشرق اروپا شمال و مشرق افریقا و قسمت بزرگی از آسیا اوازه اسلام نیز در اندک مدتی همه این نقاط را فرا گیر گشت گذشته از اینکه مورخین اسلام در هر نقطه که بودند ثبت نمودند و قوافل سوداگران از هر محلیکه وارد مکه شدند خبر دادند مافرض مینمائیم که محض وقوع این اعجاز خلاف طبیعت در هر طرف ملل خارجه دیدند و نوشتند ولی یگانه نکته ئیکه ابراد شما را دفع کرده مقصود ما را ثابت مینمایند اینست - حکما اوازه اسلام هر جا که رسید دانستند که شق القمر معجزه مؤسس شریعت اسلامی و دلیل حقیقت ایشانست اکنون بیننده و نویسنده از دو قسمت خارج نیست یا منصفند یا معاند اگر انصاف دهند مسلمان خواهند شد اگر مسلمان شوند از مورخین اسلام بشمار میروند و اما اگر عناد ورزید طبیعیت بمقام انکار خواهند بر آمد بنا بر این علاوه بر اینکه هیچ يك از اولاد و دودمان خود را آگاه نخواهند کرد آنچه را که نگاشته اند پنهان و محو مینمایند و السلام کنون اگر شما مقاله مرا انکار نهایید منکرو وجدان شده ئید شخص ارمنی سر بریز افکنده دم فرو کشید - سؤال کنند با تمام شادی اقا قربان زیبات کویا ملک بودید که بداد من رسیدید این آقا یان نیز کم مانده بود هم مقاله ارمنی شوند گفتیم البته عوام تمیز این مسائل نتوانند ولی امید و اوم پس از این بیاناترا فراموش نهایند که فعلاً مورد ابراد

متعصبین ملل خارجه و طبیعی یعنی سرسریهای مملکت ما این دو مسئله است در صورتیکه اثبات حقیقت دین اسلام باین معجزه ها نیز احتیاج ندارد فقط بیک مسئله میتوان امتیاز و برحق بودن این شریعت مقدس را ثابت نمود پیغمبر ما محمد بن عبدالله ص ظاهراً بیدار و بیدار در بیعلم بپیمبری در میان گروهی از وحشیان عرب که تا کنون از اداب دانش و تمدن جز خوردن و خوابیدن انهم به پستترین صورت چیزی نمیدانند نشو و نما یافت بیست و سه سال پیغمبری نموده از دار دنیا رحلت فرمود باوجود فقدان اسباب و نبودن آلات ظاهره احکامیرا یادگار نهاد که باغات هزاران دانشور صورت پذیر نیست تا کنون دانایان هر کشور و برا عقل کل و واضع قانون تکمل و نخستین حکیم میخوانند و تدابیر و تأسیسات حکمت آمیزش سرمایه پیشرفت عقلای اروپا و آمریکا گشته -

نگار من که بمکتب رفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز هر معلم شد در صورتیکه ما مسلمانان از این نکته غافلیم - حضرت عیسی ع که مانیز و بر پیغمبر آسمانی میدانیم وقتی جهانرا به برتو جالش روشن ساخت که حکمای بزرگ همچون افلاطون ارسطو جالینوس و حکمای دیگر اغلب نقاطرا ترقی داده بودند ان پیغمبر در بران دانایان بزرگ پرورش و به توجهات پیغمبران دیگر مانند زکریا تربیت یافت علاوه بر این هر زمان دانایان نصارا اجتماع نموده بعقل و تدبیر خود تغییر و تبدیل میدادند اکنون عیاناً مشاهده میشود پروتستانیان در سر هر چند سال کومیسینی کرده با دراکات خود قوانینی بران احکام میافزایند با این همه کلیه اساسیه شریعت حالیه شان ناقص و همواره از برخی

قوانین جگر خورند غافل از اینکه شریعت مقدس حقیقی مسیح ع فقط تا قبل از اسلام مفید بود شخص فطن اگر قوانین حالیه انرا با احکام دیرین عیسویان ملاحظه کرده موشکافی نماید خواهد دانست اغلب قوانین جدیدیه که بحضرت عیسی ع نسبت میدهند از احکام اساسیه ما بغارت برده اند چنانکه انجیل حالیه که کتاب مقدس اسمانی ایشانت دوست ۲۰۰ سال بابیشتر پس از عیسی ع ساخته شده که خود مسیح نه از این انجیل معمول و نه از احکام حالیه معموله خبر دار است اگر هرآینه وقت داشتیم تفصیل غارتیهای شریعت مقدس ما و غارتگران انرا عرض مینمودم ولی معذرت میخوام بالله خدا حافظ - سائل اقا بحضرت عالی در دسر دادم الحق روانی تازه به تن ماد میدید شد گفتم من از سعادت بخت و مساعدت توفیق خود بسیار متشکرم که مرا باغات و داد رسی هم مذهب هموطن همعصر دلالت نمود التفات عالی زیاد باین تماشای روحانی قناعت کرده بطرف منزل روانه شدم - حضرات رفقا تازه از منزل بیرون آمده اند - اقایان بکجا تشریف میبرید - سوی رودخانه - من نیز دوباره با ایشان در طرفی کنار آب قرار گرفتم جناب فاضل لبیب اقای سید حسن اقا این اب وان سبزه مقدمات شعر کوئی مهیا است حکایت خسرو پرویز فرهاد شیرین مشهور ربط بزرگی باین شهر دارد چه خوشست بمناسبت چند بیتي انشاد نمائیم - بچشم حاضرم - هر دو قلم و کاغذ دست گرفته قوه مفکره را بهیجان آوردیم تا اینکه بمساعدت یکدیگر این مصراع را سرودیم ' بقصر شیرین الادی بعبرت نکر ' تا بمساعدت هر چه همت نمودیم از انعام بیت عاجز ماندیم در صورتیکه هر یک از ما ساعتی - زیاده بر ۴۰، ۵۰ بیت میتوان انشاد کنند

عاقبت هر دو خسته مانده از خیال خود منصرف گشتیم آقای سید حسن اقا
اقلاً از غزلهای خود قدری بخوانید تا تلافی مافات شود گفتم گرچه از امثال ما
غزل خوانی مناسب نیست ولی عند الاحباب تسقط الاداب چون دلخسته شد اطاعت میکنم

ای دیدنت اسایش دهای رمیده ^۳ خندیدن تو آفت جانهای خزیده
بالا وقت قامت شمشاد شکسته اندام مهت پرده احباب دریده
پیران رخت را بشنای قدو بالا یکباره شود راست کمرهای خمیده
از دیده لطف ارگنری جانب محبوب اقدام تو را جای دهد بر سر و دیده
هر کس که دو چشم و حرکات تو به بیند گوید که ز چین آمده اهوی رمیده
این حسن و جمال و خط و خالیکه توداری گویا که تنت در بر فر دوس چریده
هرگز نرهد تا ابد از هستی مستی باز بکه زلبهای تو یکبار ^۴ مکیده
از کوثر فردوس چشیدن نتواند محبوب تو کراب دهان تو چشیده
فریاد ز هتک خم گیسوی بلندت که از قلب حرم باز کشد صید خزیده
بیداد و هجران تو ابرو خرامان باز آید بیازام تو ده طای طپیده
در وصل تو بیبایه بشدم شهره آفاق کرگ دهن آلوده و بوسف ندیده
قصه غسل روی تو کردیم ولیکن ناخورد و عمل گشتیم زنبور گریده
بنور شده دیده اش از گریه سلیمی آخر نظری سوی من ای نور دو دیده

آقای بس از این غزل خوانی ما را حرام است همسایه جنوبی را غزل خوانی باید که
مدام جام وصال از کف دلبان هینوشد و بیباکانه در هلاک عاشقان میکوشد هر
شاعر را معشوق و معشوقه نیست که بهوای مهر اندلا رام غزل میسراید ولی بد
بختانه آن بر پرو که بخمال وصالش با هزار خون جگر جانبازی نمودیم اکنون

در چنگال دیو سپردن بازی میکند کیسوان عنبریش کند بیک انگار است لبهای
شکریش سرمایه دیگرانست روی ماهش شمع مجلس اغیار خال سیاهش
نشانه توپ شرر بار دیده کلان اهو سانش تلسکوپ اروپا شده رخساره تابانش
تربک امریک گشته

ان لعبت عیار که در دامن مابود ^۵ افسوس که اکنون براغیار نشسته
شوخی که بدی شمع حرمخانه اسلام در مجلس بتخانه کفار نشسته
آه ایکنش مادر گیتی مرازادی ایکنش کود کانه نیک و بدز مانه رادیک نکردی
ناگوی زنج لعبت اسلام و ساسا را باز بچه بیکانه ندیدی -

کاش کشود و به چشم من و گوش من کافت جان منست عقل من و هوش من
اثین داری وطن پرستی که خوی نیل کان باک و سرمه ای سعادت مابود از میان برداشته نیم قوت
ثروت مملکت مایه ترقی همسایگان گشته امروز روز عزاداری ماست نه غزل خوانی
امروز روز نواختن ماست نه شادمانی که - باز دیرین دوچار اغیار است -

سعدیا روی دوست نادیدن به که دیدن میدان اغیارش
چون اوضاع وحشت انگیز ائین و کشور در خانه خیال معور گشت دل تنگ
و پربشان از برابران گلستان برخاستم

گر چنین بگذرد این رشته که من میبینم آه اگر از پی امروز بود فردائی
دو روز بر این موال گذشت روز سیم بواسطه دایجان دولتی روز چهارم نهادیم ناهار
در سر پل معروف به پل ذهاب صرف شد - قریب غروب منزل با طاق رسیدیم
رودخانه قصر شیرین از بالا طاق سرازیر شده از این محل میگذرد پس از
مسافتی به آبی دیگر منضم بنام دهاله داخل خاک عراق عرب میگردد قطعات

شمال شرقی انخاکرا از رشحات روح بخش خود چون بهشت برین و توابع خانقین
 قزل رباط شهریان یعقوبیه را سیراب نموده سمت جنوب شرقی بغداد بفاصله
 چند فرسنگ در شط دجله میرزد کنار آب بهر اداء نماز مغرب و عشاء مشغول
 وضویم از جانب ده مرد بلند قامتی بسوی من همیاید نزدیک رسیده کناری
 بایستاد پس از فراغت از وضو پیش آمده بعد از سلام و علیک با کمال اسانیت اقا این دلچنان
 از شما است - بله - از کدام طرف تشریف میاورید - از قصر آمده بکرماتشاه میرویم
 مقصود شما چیست - حقیر مفتش راه شوسه هستم خدمت شما بالا طاق خواهم رفت
 کفتم اقای مفتش انگلیس بهر صلاح خویش و عبور اتوموبیل و عسا کر خود
 شوسه باین فتنگی را برای شما آماده ساختن را بندگان خدا را گرفته
 بنام پول زنجیر مبالغی گراف از آینده و رونده میستانید - عدو شود سبب
 خیر اگر خدا خواهد - شما اقلأ در برابر این دخل هنگفت قدری ما به
 گذارید تا راه باین صافی خراب شده بصورت اولی باز نگردد مفتش آهی کشیده
 اشک در دیده بگردانید آقا -

بر احوال انشخص باید گریست که دخلش بود نوزده خرج بیست

فقط دخل امسال زنجیر ۹۰۰،۰۰۰،۰۰۰ تومان ولی زیاده بر
 ۹۵۰،۰۰۰،۰۰۰ تومان مخارج عمله و مامورین است از کفنه اوید اختیار
 خنده ام گرفت جناب مفتش آخر اگر دخل و خرج این راه حاصلخیز در کف
 کفایت و حشیان اوقیانوسیه و نظارتش بعهده امانت بوزینه کان هند میبود
 منافع کلی از وی تخصیص مینمودند خرابیهای محدثه اشرا که تعمیر نموده اید
 مامورینش نیز حتماً از ۵۰ نمیکردند مواجب هر یکرا روی هم سالی هزار

تومان فرض نمائیم ۵۰،۰۰۰،۰۰۰ تومان میشود باز ۸۵۰،۰۰۰،۰۰۰
 باقیست پس مانده را چه کرده اید - مفتش متفکرانه آه اقا از دست حقیر
 که کاری ساخته نمیشود ماهی ۳۵ تومان میدهند و ماموریت خود مشغول
 ولی داد از دست مامورینیکه ... دست آنها است خانه وطن بلکه
 خانه اسلام را خراب نمودند یقین بدانید که اگر از ابعاد اماکن امریکا عمله
 بیاوریم و از شبه جزیره کامچانکا در عالیترین مرکب پست ریک بجهت ما
 حمل نمایند و از جزیره گروئنلند بهر کار ناظر آورند مصارف تعمیر از عمله
 و ریکهای فراوان ما بسیار بسیار کمتر میگردد آه چه گویم که ناکفتم
 بهتر است در اینکفتگو سورچی اسب آورده ما را صدا زدند همگی سوار شده
 دلچنان براه افتاد از اینجا تا بالا همه جا رو بفرار است ظلمت شب ما را
 فرا گرفت روشنائی از دامن کوه نمو دار است بسرعت این طرف و آنطرف
 حرکت میکند کفتم صاحب این روشنائی کیست اگر انسان است این حرکت
 سریع در این تاریکی بهر چیست و آنکهی روشنائی چراغ و شمع باین کم نوری
 نمیشود - یکی از رفقا اقا حیوانات درنده بر سر این جبال بسیار است دور
 نیست بر ما یلنک باشد این روشنائی بژتو دیده های اوست - دیگری دیده
 اینگونه جانوران نمیدرخشد حکماً از قیدل مار و ازدها است - سیمی نه
 بابا حتماً غولست مگر نمیبینید هر دم بر میگردد بطرف ما مینگرد - کفتم
 آف غول و مار یعنی چه بعید نیست کوبه کوهی باشد من بارها کوبه رادر
 تاریکی دیده ام چشمهایش مانند ستاره میدرخشد دیده های کوبه بحدی بر نور است
 که در غایت ظلمت بهتر از روز روشن میبیند بلکه در غایت روشنی متافذی

میگردد از این جهت ایزد مهربان در دو سمت دیده هایش برده نهاده که در ارتفاع خورشید و انتشار نور بتدریج برده ها از دو طرف چشم و برا احاطه میکنند هنگام ظهر که منتهای درجه شدت روشنائی افتابست از دیده هایش مقدار (۱) باقی میماند کم کم باز گشته بحالت نخست بر میگردد روشنائی از دیده ها نا پدید شد در اینجا بواسطه بالا آمدن کوه پیاده شده بردلیجان مقدم گشتیم بدلاله آقای مفتش از بیراهه رو بفراز کوه حرکت میمائیم نعره درندگان از دره ها و قلل جبال شنیده میشود با تمام دشواری در آن تاریکی قطعات سنگهای سترگرا طی میمائیم بمیان طاق رسیده بزرسنکی قرار سیکار کشتا سیکار چیق کشتا چیق خود را کشیدند طراق طراق دلبران شنیده میشود که از نشیب بفراز سنک ریزه ها را طی میمائید آقای مفتش قصه های عجیب و غریب از حیوانات و اکراد درنده این نقاط ذکر میکند الحق از حکایات صادقه شیرینش خوشوقتیم دلبران رسیده بهر راحتی اسبها قدری توقف نمود سوار گشته روانه شدیم از شدت بیخوابی سرهای ما بی اختیار باطراف دلبران میخورد بآلک خروس صدای سک شنیده میشود بمنزل بالا طاق رسیده اسبها را عوض کرده روانه راه شدیم این شب از غایت کسالت و بیخوابی سخت گذشت نماز صبحرا در کرد ادا نموده حرکت کردیم در این گرهها آب این شهر با صفا بحدی سرد است که بدشواری وضو ساختیم از کسالت و تأثیر هوای دیشب زکامی سخت دامنگیرم شده که از شدت وی حالم دیگر گونست منزلهای نعل شکن هارون آباد ماهدشت را در مدت چهارده ساعت طی نموده شب ۲۱ سه ساعت گذشته وارد ایالت کرمانشاه شب دهم سرما خوردگی سخت

بر زکام علاوه شد تا سه یوم تبی شدید بر تنم مستولی گشت با این همه بطیب مراجعه نمودم ولی بطلب محدص که المعدة بیت الداء والحمة رأس کل دواء عمل نموده از اغلب میوه و ترشیجات پرهیز جستم در ضیافت دوستان فقط بشوربا چلوپی خورش قناعت میکنم شب چهارم عرق نموده مزاجم رو به بهبودی نهاد - امروز که روز پنجم است بهر هوا خوری از منزل بیرون آمده بسمت میدان بزرگ روانه شدم در بازار از دور جوانی آشنا بنظرم آمد قدری تندقدم برداشتم آقای... یکی از دوستان عتبات سلام علیکم بر گشته بی اختیار علیکم السلام پس از تعازفات مرسومه از احوال دوستان پرسیدم گفت بحمد الله همگی سالم و بر سر وفای دیرین اند بجز فلاخی که طرف یکاکی و خصوصیتش از همه بیش و مرحمت شما بالنسبه بوی از کافه دوستان امتیاز داشت خلاف وفا وعهد پیشین رفتار نموده با... که سمت ضدیت بعالم انسانیت و از اغیار بشمار میرود همنشین است مراحم پی در پی شما را بکلی فراموش نموده ولی دیگران ثنا گو و نیکخواه و بر سر پیمائند از خبر وحشت اثر بغایت افسرده خاطر گشته بی اختیار اندوشت صادقرا وداع نموده بسوی خانه برگشتم از آنجائیکه در بغداد نیز مضمون جفای آن بیوفا را فی الجمله شنیده بودم گفتار و برا از در یقین تصدیق کرده نامه باین مضمون بطرف او روانه ساختم . من ندانم از اول که تو بیعهر و وفائی عهد نابستن از آن به که بیندی و بیانی ندانم که باین بیروانی با قدم بر جفائی میان آئی و این دل ستم دیده را باین سختی از رده نمائی بد هندی پیشینترا از یاد برده که دوباره رشته بیوفائی را شیوه خود نموده هنوز قاعده شطرنج درسترا شناخته که بیک حله بیج بیج

بیل سلطان وفا را باخته و بر اسب کج زن سوار بهر هزیمت ناخته من اگر
تو را همرنگ اسفندیار نیانکاشتم رسمانه با این مال و کوبال کله بکله ات
نمیگذاشتم و اگر رخت دوستیرا سر سخت برمال نمیدیدم بجهت مطارده و غربال
نمیسنیدم .

ای عهد شکسته وفا داده بیاد ما در همه شیر بیوفائی بتوداد
اول تو چنان بدی که کس چون تو نبود آخر تو چنان شدی که کس چون تو مباد
اکنون از این دو یکرا اختیار بنما تا تکلیف خود را بدانی

با تو را من وفا بیاموزم باز تو من جفا بیاموزم با وفا با جفا از این دو یکی
با بیا موز با بیاموزم ولی معلوم است که در وفا و هنرمندی همچو بهرامی
که بعد از شهنشاه ایران تابع خاقان بد نامی بجز اینکه او در بیوفائی چوبنه
بود تو آهنبینی وان در بر جفائی عقاب پر کینه بود تو شاهینی فی نی بلکه
او در زیر بار وفا چوب بود تو پنبه وان در سر تابه صف پیه بود تو دنبه
اگر راست خواهی در ناستواری با دوستان همچو لاستیکی و بر قوت ظهر دشمنان
جوهر نوامیکی و اخواناً حسبتم دروغا و کالوها و لکن لا عادی گویا مهتدس
ازل ترکیب ان بمثل را کثیر الاصلاح قرار داده که در دوستی گهی سخت
لرزان گهی ایستاده گهی برزند و برو که لوح ساده خدایا چرا قرص من شد
براده شه زین سوارم چرا شد پیاده پس از این تو را دوست ندانسته

بمراسم بیگانگی تلقی خواهم نمود زیاده بر این زیاده است میرزا حسن
آب و هوای ناسازگرم انشاء طبیعت مرا بجدی مخالف است که بکلی از خوراکم
باز داشته ۸ شبانه روز در نهایت کسالت بسر بردم کنون بواسطه صله

ارحام و دعوت دوستان کرام رأی مبارک بندگان حضرت خدایگانی بر اینست که
عجالتاً تبریز رفته از انجا متوجه مقصود شویم باین لحاظ جناب مستطاب
اجل اکرم عمده التجار و لاعبان اقای محمدرضای مسگر اوف مقدمات و لوازم
سفر را بر وجه اکمل مهیا ساختند الحق اغلب زحمات را ایشان متحمل
بودند در کجاوه با کاروان اقامه بدینان که از خانزاده کان خطه کیلانست روانه
شدیم بواسطه خرابی و ناهمواری این طریق و سائلی بجز کاروان معمول نیست
شب نخستین را در قریه بیستون منزل نمودیم گویا امشب اول ماه محرم است
کافه اهالی لباس ماتم در بر بعزا دارای حضرت ابی عبدالله الحسین ارواحنا فداء
مشغولند هر يك بانغمه جانسوز اندوه و غمگساری خویشرا اظهار مینمایند
حقیقه حالیه از عالم اسلامیت اناریکه مایه برقی اسلام و اسلامیان باشد جز این
یگانه سر مایه دنیا و آخرت شعاری باقی نیست از بد مهریان روان پاک شاهان
آل بویه را (دیالمه) خرم و شاد کنند این نعمت جاوید را بهر باز مانده کان
پینادگر گذارند از وقتیکه ان نیک سیرتین اسباب عزاداریا برها نهادند ملت
اسلام بویژه فرقه اثنا عشریه بخاصیت پیشرفت و بویژه بویژه در اندک زمانی گوی
سبقت از همستایکان زبوره باتمام مشغولت و باقتدار بعالمان جلوه نمودند لذا بتلافی
ایام قدیم که در وقت در زیر سلطه بیگانه باهزار بچگون جگر میزستند پیرداختند
و بیرق شرف و بزرگی نیاکان پاک را در رشته شهنشاهی و استقلال بر افراشتند
اگر شیوه دین پروری و عزاداری نبود گاهی نام نیک فرماندهان کیان و ساسان
زنده نمیشد بلکه تا نفس وایسین عالم جهانداری در هر گوشه کناری بخواری
هر چه زیاده تر زیست مینمودیم چون در این اواخر رشته سیاست و ملک داری

ان تاجداران همیم را کنار شهادت قالون اشاعیده شریعت اسلام را از دست دادیم بدبختانه مملکت عزیز لگد کوب خیل اشناو بیکانه کردید و نا کثون دچار لطافت بیرحانه همایگان میباشیم افسوس که باده غفلت ما را بحدی مست و دیوانه ساخته که تا آخر زمانه بهوش نخواهیم آمد اگر بدقت ملاحظه کنیم خواهیم دانست چنین سرمایه ترقی و اشاس شوکت در دست داریم که در برابر از دحام باجوج و ما جوج شد سکندر است ما تم داریم که علیونها نفوس هند را با ما هم آواز مینماید ما تم داریم که سالی هزاران بودائی و برهمن داخل دایره اسلام میسازد همین حرکات مجنونانه ما تاجداران ماعتقلای خارجه را مبهوت کرده همین وضع دیوانگی ما تاجداران ماد انامان خارجه را فرتوت ساخته در برابر تبلیغات کشیشان و مصارف بیابان یروت و قاتولیک همین ماعتداری و تعزیه خوانیست و گرنه از اسلام و ایران تا کثون نام و نسائی نبود هموطنان متفرنگ که اوضاع ما تم داری آن امام شعبید را وحشیانه میا نگارند اگر درست ملاحظه فرمایند خواهند دانست چگونه این حرکات وحشیانه رهک متمدن عالم انسانیت گشته اگر چه اغلب ما تاجداران برخی حرکات مانند موزیک ... خلاف شریعت عمل مینمایند ترک این نیز بعهده قاطبه علمای اعلام است چه مخالف حزن و عزاداری و مورد تمسخر و استهزاء بیکانه و دیگر است علمای اعلام و امنای اسلام حتی بر این نکته راضی نمیشوند پس بدفع این گونه موارد باید پرداخت - اکنون بر سر مقصود رویم هنگام صبح پس از ادا نماز دو گانه از برای معبود یگانه پیش از طلوع آفتاب کاروان حرکت نمود در اینجا مسافری بر دو قسمت هدند برخی از طرف راست رو بمشرق

پل رود بیستون را عبور کرده بجانب صبحنه متوجه قسمت دهم که قافله همراهانست رویشمال رهسپار گشتیم بانوی خاور از پس برده بیلوفری طلعت زیبای خود را نمودار ساخت همه جا چشمه های با صفا از فراز بسوی نشیب چرن آب دریده اشقان رصفحات زمردین جار بست دامنه جبال مانند قطعه مینا در برابر اشراق آفتاب با لمعیات رنگارنگ بدیده ها جلوه گر است آبهای شیرین از هر سو روان سنبل و ریاحین چمن در جهان مرغان خوش الحان با نغمات جانفزا بسرائیدند مشغول.

طوطی شکر شکن بروی درختان بلبل غوغا فکن بشاخ صنوبر صاحب جان مالکم انگیزی در تاریخ ابراهیم که خود تألیف نموده مینویسد گلزار های فرنگ با هزار زحمت و مصارف و تربیت با چمنهای خود روی این خاک پاک برابری تواند ولی نیز میتوان گفت ادراکات و نظریات عقلای متمدنه اروپا با افکار ساده بیابانی و چادر نشینان برابری را برابری تواند افسوس که مریبان و نیزرکن بدیهت در خواب غفلت مغرور و از باده جهل و نفاق بخورید و گرنه این چادر نشینان همایانند که باز بر قیصر و خاقان مینمودند آویج که نمایندگان سخت در خوانند و از در نادانی در دنیا و آخرت با کامیابند ولی در برابر این مناظر دلکشا طریق ما بکلی خرابست جاده بسیار تنگ است و بلند سنگهای ناموار در همه جایش فراوان بحدی که ممانع ازادی رفتار چار مایاست ۶ شش - اعت از روز گذشته منزل هنوز ناپدید است در اینجا جاده بسیار باریک همه قافله بقطار شده عقب سرهم دیگر در حرکتند کجاوه مابیش آهنگ قافله است رو برو قطعه تنگ و ناموار را باید عبور کرد که اهرمن

هنگام گذر باید بسم الله بگوید پالکی و کجاوه سواران از ترس این صراط همگی پیاده شدند ولی ماتوکت علی الله عقبا تشرافی مینائیم استرما که بارخش رستم دستان برابر است با کال ارامی و پرهیز میان کلوخهای نراشیده و نخراشیده قدم مینهد باقی استران بدلائل این حیوان با دراک حرکت میکنند حقیقت عجب موضع خطرناک است هی بالله یا محمد ص با علیستع که بزبان جاری میشود سر از کجاوه بیرون آورده خرابی را مرا مشاهده مینمایم - هاهاها ابوی حاج علی اکبر بیابا تند بیا - بقطعه دو چاریم که مقدار یکذرع راست رو به نشیب است استرا کر قدم چهارم پیش نهاد زیاده بر ده ذرع بر روی سنگهای سترک ناموار بر تاج خواهیم شد تمام فکر و اندیشه نزد حضرت خدایا کافی و همه تقلایم بهر ایشان است و گرنه خود را میتوان بواسطه قنون زبلاستکی نجات دهم گرچه بهزار تدبیر از چنگال تقدیر رهائی نتوان یافت و اذ العنة ان شبت اظفارها الفیت کل نیمه لا تنفع حاج علی اکبر متبسمانه اقا مترسید این حیوان بسیار با شعور است راه خود را میداند یکبارنه این بیزبان مدبر بلایام ابوی چرخ زده از طرف دیگر مارا از این عقبه هولناک نجات داه چهار ساعت با غروب مانده وارد قریه کلبه گشتیم در این ده منوی برای بشیمن میافزین یافت نمیشود مگر کاروانسرای شاه عباسی آنهم ویران و مخروبه است در طرفی زیر سایه درختهای سبز و خرم نزول کردیم از سه طرف آب جار بست ادم ما علی اصغر بچاکی سمارو آتش کرده چایی اعاده ساخت يك يك تمام بارانرا صكه بمصاحبت تبریز خواهند رفت شناختیم جناب اجل اکرم آقای سید احمد زعفرانی و اقا زاده ایشان اقا سید علی اصغر جناب کربلائی محمد حسین اسکویی جناب کربلائی محمد باقر حبشی

جناب کربلائی جلیل معلم علم الاشیاء یکی از مدارس تبریز جناب کربلائی میر باقر جناب کربلائی علی اصغر این غیر از علی اصغر ما است جناب حاج علی اکبر اقا این نیز غیر یتیم چار با داراست هر کدام در طرفی مشغول تدارک شامند هوای این قطعه معتدل و آبش گوار است بر عکس مردمانش بد اخم مهمان ازار متقلب فاسدند پیش از دمیدن سپیده صبح کاروان بار کرده بطرف - سو نور و روانه شدیم همه جا چمنهای خرم چشمه های شیرین را با کمال صفا سیر مینمائیم هنگام ظهر شهر نمایان گشت حاج علی اکبر یتیم چار بار دار مردی دنیا دیده با ادراکی است پیش آمده زمام استر ما را بدست گرفت اقا این سمت را ملاحظه فرمائید من بدقت طرف چپ نظر نمودم وسط مزرعه جوانی ایستاده است گفت اقا این جوان را میبینید امثال ایشان ما را وحشی و خویش را متمدن میشمارند الحال ایستاده میباشد و با این کثافت دست و نجاست که فلاحت را مباشرت کرده خریزه خواهد خورد پدرش از اعیان کرمانشاه آقای . . . است این پسر یگانه را بهر تحصیل زخارف نه معارف بلدندن فرستاد پس از ۱۳ سال دو ماه است بوطن مراجعت نموده اکنون بهوای وکالت بسو نفور آمده هر نفر برا یکتومان میدهد که ویرا انتخاب نمایند شما را بخدا از علوم و معرفت ایشان بعالم انسانیت ایرانیت چه قایده دارد بجای خدمت وطن رواج آیین وضع کارخانجات ترتیب ادارات دولتی ترقی اساس ملت دیانت امانت نزاکت نظافت نجابت اخلاق زشت فرونگی را بجهت هموطنان سوقات میآورند بلکه کلاهما نیز کچ نهاده از در تکبر و غرور از همکیشان خود گریزانند گویا از ماتحت اروپائیان آمده اند که از همجنسان بیزارند در

صورتیکه بجز باکالتش خوابیدن سر با شاشیدن و برخی اصطلاحات وحشی اروپائی معلوماتی ندارند ای دو صد لعنت بر این تقلید باد روزی هم چند بن بار در برابر آینه قدی مانند ... سرخاب سفیداب بکار میبرند اگر قدری نیز در خود علمی مشاهده کنند دیگر نعوذ بالله بهر چاییدن ثروت هموطنان و غارتگری خیازه ریاست عدلیه مالیه بلدیّه میکشند بیچاره دولت بگمان اینکه امانت بیگانه را دیده و خو گرفته اند بمخدمات عالیّه سر افراز شان میکند در صورتیکه خود هنگام مسافرت تنها خائن وطن بود در وقت بازگشت هم خائن وطن و هم خائن اسلامند بسیار کم دیده شده از اینان دیندار وطن دوست بر گردد اشخاص ملل خارجه که برای سیاحت یا مأموریتی بمالك اجنبی وارد میشوند بهر ترقی ملت و عنصر خویش مذهب وطن خود را در هر جا ترویج میدهند بلکه تمام اندیش و یاغوائی دیگر است. عکس این بیغیران بد بختانه محض ورود بمالك بیگانه نخستین علمیرا که تحصیل مینمایند زبان فرنگیست از برای اینکه با دختران آنان بتوانند معاشرت کنند و اول کار را که مرتکب میشوند آئین شریف خود را به یکتاشین آنان بیاد میدهند و گوی زنج لعنت ساسانرا به هدف چوکان ابروان لعنت فرنگ میبازند باین واسطه حب اسلامیت که هیچ تعصب ملیت نیز از دل سیاهش بیرون خواهد شد تقو بر این غیرت تقو بر این حیت تقو بر این تحصیل در اینجا چنان غضب بر مزاج این وطن پرست چیره گشت که بباختیار سکوت اختیار نمود گفتم حاجی غصه مخور صبر کن کارها نیکو شود اما بصبر - حالا مقید باش که وارد شهر شدیم کجاره بجائی بند نشود مطالعه کننده محترم خواهد دانست که نگارنده از این وضع در چه حالت بکنفر مکاری بیعلم بی

تربیت در فکر ترویج دیانت و ترقی مملکت خویش است و از اوضاع مأمور و خرابی متمدین حالش دگرگون شده در صورتیکه فلانکس که خیالیه و کالت میکشد و نماینده ملت خواهد شد بر عکس خلاف دیانت بلکه خلاف ادب و مروت رفتار میکند ایا چنین شخصی که تدبیر مصالح نفس خویش را تواند سزاوار است در مجلس شورای ملی از جانب گروهی مسلمان نماینده شود و باصلاح امور ایشان بپردازد یا صلاح را از فساد تمیز بتواند خیر خیر انکس که خود کم است کرا رهنمون شود

حاشا بلکه چو بدست آنمکاری نادان بر تعلیمی این مفترک شرف دارد و بوکالت و نماینده گی سزاوار تر است طبیعیت مجلسیکه بقوت پول با ضرب چماق صلاح بین مملکتی گردد کجا باونام ... اطلاق میشود آیا چنین دولت با دول مقیده چه فرقی دارد بلی فرقیکه هست حکمران دولت استبداد شخص معینی است که بهر ترقی مملکت خویش مجبور است ملترا ارام مذهب را رواج دهد ولی این استبداد را که بر هیئت اشتراط ریخته شده امرای بیشمار است با آراء مختلفه که بهم چشمی و رقابت یکدیگر وطن عزیز را بیاد بیگانه میدهند چنانکه هر روزه از قوه دینی و تعصب ملی کاسته میشود.

عیسی دمی کجا است که احیای ما کند

و جندانست کسیکه بخارجه مسلمان رود تا مسلمان برگردد
بر گردد وطن خواه نیز اگر رود بدخواه وطن خواهد برگشت - ای هموطن عزیز که بهر کسب معارف و ترقی خهر خویش بمالك بیگانه مسافرت میکنی اگر پیشنهادات فقط اکتساب علم و خدمت بوطن مهربانست زچه رو آئین

مقدس خود را که اساس ترقی و استقلال اوست از دست میدهی و پیشه بیابکان با کرا بخوی زشت بیگانگان عوض مینهای گیم در آغوش دیوهای فرنگ پرورش یافته و رفقا فرشتگان وطن عزیز را از کف باخته - ولی چون پیشرفت مملکت و ترقی دولتها در رواج دیانت و نشر احکام شریعت مبینی همیابد شیوه سیاسترا پیشه خود سازی و از در تدبیر با استحکام دهیم و سر بر بردازی تا کاشانه خویشرا بدستباری بیگانه و خویش برپا کنی و کشور و برانرا با قدامت صحیحه آباد نمائی - چنانچه اگر ترقی و پیشرفت وطن را فقط بهمت همتمان خواهی محالست چرا که در میان سی کرور ایرانی ۱۰۰ هزار چون تو با هم با معرفت یافت نمیشود ترقی زوت می خواهد کثرت لازم دارد

نظامی که همذاق نوباشد بدفاع دشمنان کی خواهد پرداخت مامورین ادارات کرمهر وطن بیسره باشند کی بتنظیم امور تن میدهند - ولی اگر شیوه اسلامیت را ضمیمه حب الوطن قرار دهی و طریقه مذهبیرا وسیله مملکت داری نمائی در آن هنگام صد کرور جعفری با هفتصد کرور مسلمان با تو هم اواز میگردند و در نظریات همراز میشوند و از برای اسلامیت با جان و دل در برابر اعداء میکوشند - هنوز کومیسین اروپائی که بهر اعدام اسلام و اسلامیان تشکیل داده بودند از یاد ترفه و گستاخیهای اعظم و وزرای ارو بائیرا در باره قرآن کریم فراموش ننموده ایم - اما تشکیل این کومیسین و اعدام اسلامیت بهر چیست این کومیسین بهر اعدام مملکت عزیز است این اجتماع بهرنا بودی ملت گرامی است که بواسطه قوت اسلامیت و جامعیت این کتاب مقدس تشکیل یافته و بر قرار بوده و خواهد بود و گر نه چند ورق قرآن با چهار رکعت نماز با یکماه

روژه مامسلمانان با استقلال و سلطنت اروپائیان چه ضرر میرساند - همان بیدار مان میخوانند بدست تو و اضمحلال اسلام دولت شش هزار ساله مارا ویران نمایند - برادر دولت (آنازونی) دول متحابه امریکا را بنگر که از هر جهت بر سائرین امتیاز دارد ثروت قوت تجارت صنعت معادن از همه بیش و در هیچ جا بدیگری محتاج نیست با اینهمه در رواج کیش خود میکوشد و بضعف آئین تو و دیگران ملیونها خرج میکند مدارس و شفاخانه های عالیهرادر مملکت عزیز بهرچه باز نموده ابا صدقه با ایرانیان میدهد یا نذر کرده با بواسطه مهر و محبت است که مریض مارا تندرست و جاهل مارا عالم میسازد اینها تمام دام تذویر است و بس - و گر نه انجیل لوقا و یوحنا کجا اطفال جعفری کجا نوباوه اسلامی آداب مسیح یعنی چه هنگام مداوا ابلاغ آئین بروت چیست جوان بالغ مارا بهر چه بمدارس خود راه نمیدهد ما غافل و اغیار هرانی بکمین اند - در اغلب اما کن من جمله در شهر بیروت معلم بروستانی که ساعت اول وارد کلاس میشود نخست هر يك از اطفال را کیف اصبحتم میگوید باید ان طفل در جواب بگوید بحمدالله اصبحتم علی دین المسیح اگر چنانچه بغیر از این گفتار پاسخ دهد بفحاشی و دشنام دوباره بگفتن همان مجبورش میناید باینکه از مدرسه اخراجش میکند علاوه بر اینکه همواره آداب مسیحی میآموزند آخر خواب و غفلت ناکی مستی و غرور ناچند زچه رو باید مانند کودکان بازیچه بیگانگان باشیم این تفسیر اولیاء و بزرگانست که لاله های گلزار وطن عزیز را بدست زنگیان میسپارند و بلبلان چمنستان کیا ایرا بچنگال بومان بیگانه مینهند غافل از اینکه ان بیگانگان چون شب بره دشمنان ماه و مهر و همچو تورانیان

بدخواهان ابرج ومنوچهرند البته کل مولود یولد علی الفطره واما ابواه
یهودانه وینصرانه وبعجانه جدا نیست طفلیکی نیگرا از زشت تمیز نتواند
ایرانی را از اروپائی اسلامیت را از نصرانیت کی امتیاز دهد همینکه همشین
بیگانه گشت مهر و تعصب کیش و کشور را فراموش از در نادانی برخلاف نیاکان
اقدام نموده هموطنانرا بیگانه خواهد شمرد

گوش ادراك كجا ناشنود پند حكيم ايسلمی توبيا موعظه را كوته كن
گرچه از نخت نخواستم باین گونه مقالات متعرض شوم ولی چكنم
سینه میگوید كه من تنگ آمدم فریاد زن قدم به بازار شهر نهادیم مردم بخيال
اینكه از زیارت برگشته بوطن مراجعت مینماییم اقا زیارت قبول كربلائی
زیارت قبول برخی از شدت اشتیاق مصافحه مینمایند از بازار میدان میدانم
گذشته سمت دروازه تبریز در خانه با كیزه منزل نمودیم - بهر آرامی واستراحت
چهار بامان یكروز باید توقف كرد - از برای مشاهده اوضاع شهر از منزل بیرون
آمدیم همه جا تفرج كنان كنار میدان دور تا دور سرائی از دحامی فوق
العاده است معلوم شد بهر انتخاب از دهات اطراف گرد آمده اند یكى میگوید
كربلائی حسین تو بمی بیاور علیخانرا بنویس یكتمان هم میتوانم دست و پا كنم
دیگری - برادر جان خودم نمیشه از فلائی كه میدونی ۲۵ قران گرفته ام قول
هم داده ام دوفر باخودم همراي كنم - دیگری - با هزار تیش قلب با پا جان چه
خاك بر سر برزم پدرمه میسوزانه مگر میتوانم فردا از زمینش بیرونم میکنه
از برای بیگانه عجب جای دلگشائی است معركه غریبی بكار انداخته اند ماتام افسوس
پس از نماشاي بازار منزل برگشتم - اغلب اهالی این شهر بیک سیرت پسندیده

اخلاق مهبان نواز دین پرورند هوایش معتدل ابش كوارا میوه اش فوران تا
كنون بشیرینی و لطافت هندوانه اش نجشیده ام - در نزدیکی وی امام زاده
ایست كه مدام مركز طواف اطرافست چشمه دارد كه بواسطه شدت فوران
بنام باقرقه معروفست از هر سو بهر وی بساز آورده قدری از او بمیان
میاندازند اگر حاجت نذر كننده بر آورده خواهد شد آنچه كه در وی انداخته
است نه میانشیند یعنی چشمه نذرش را قبول میکند و كرنه بواسطه فوران
خود نذر را كنار میاندازد العبد علی الراي .

شب چهارم ماه ۴ ساعت از شب گذشته بسمت مقصود حرکت نمودیم
امشب بالنسبه بشبهای قبل هوا بسیار خنك است سر را كنار كجاوه
نهاده غرق دریای خواب گشتم وقتی بیدار شدم كربلائی محمد باقر باهنك حجازی
اذان میگوید حاج علی اكبر استر ما را نكه داشته بهر نماز پیاده
شدیم باد هر لحظه در ازدیاد - هوا بقدری سرد استكه برای وضو و نماز
خود داری نمیتوانیم با تمام دشواری عقبات ز مهر را میبایم نیم هنگام طلوع
بانوی خاور سواد قریه گردكائی كه منزلگاه امروز است ظاهر گشت تا چشم
كار میکند غله است كه روی هم خرمن كرده اند - ابر و مه عالم ما را فرا
گرفته قطره قطره باران میبارد - وارد قریه در منزلی ارام شدیم - اطافهارا
تازه با كل سفید هالیده اند گلکاری این اطراف بر عهده زنانست - از شدت
سرمه غریب و بومی كرسی بر پا نموده در بخارها آتش افروختند رختهای
ز مستانرا تمام در بر نمودیم - عجب هنگامه ایست س كن عربستان برج اسد
سرمای قوس چه مناسبتی دارد قلمه های بلند كان مانند از شدت باد بهر

طرف تمایل میکند - شب را با هزار ریاضت بسر برده سحر گاه پس از ادای
دو کانه بجهت معبود یکانه و صرف ناشای حاج علی اکبر ما را حاضر نمود
با تمام استعداد سوار شده رو برای نهادیم باد از دیشب سختتر بنظر میآید
میگویند منبع این باد بیداد غاریست بطول پنج مایلش ذرع در قله کوه شمالی
اثنا ی ماه سه چهار بار بر این صحرا و کوهسار میوزد سراسر کوه را که
باید از او عبور کنیم ابر و مه گرفته قله کوه تا میانش از تراکم مه پوشیده
همه را رو بفراز سیر میمائیم بواسطه بالا آمدن از گردن و همگی پیاده شدیم
گرفته کردگانی بدشواری معروفست و یژه امروز که باد و سرما بر او علاوه
شده هر قسم بود پیش از همه خود را بر فراز کرده کشیده بر سر سنگی
قرار گرفتم چهار پایان که در همه جا برهنائی پیش آهنگ حرکت مینمودند
اکنون چون بنات النعش متفرقند از دشواری راه و سنگینی بار حوصله تقیید
ندارند هر یک از برای خود پیش آهنگ شده راه را میپایند الحق قضاوت و
داد رسی این زبان بستگان بسته بعهد دولت است وسایل حمل و نقل بخاری
نداریم هیچ اقلاً این حیوانات اسیر را از چنگال جور چارپاداران ستمکار
برهانند یعنی هر هر یک از حیوانات مقدار قدرت وی تعیین نمایند چنانکه دول بیگانه
رفتار میکنند - شنیدم چارپاداران ظلم پشت برخی از قاطر ها ۸۰ من تبریز
بار کرده اند - یک نفر میگوید نتیجه مظلومیت اهالی و دهاتیان هیچ - نتیجه بیدادی بر این
زبان بسته کان بهر خرابی مملکت عزیز بس است قریه کردگان را مه پوشیده
ولی باز مانند سیاه چادری نمودار است حقیقت چشم انداز اینجا بغایت با صفا
است از مشاهده این منظره عالی خستگی را بکلی فراموش نمودم باران از عقب

رسیده پیاده رو برای نهادیم از آن باد و سرما و ابر و مه آری نیست قطعات
مینارنك لاله های رنگارنگ چمنهای زمردین ابهای صاف بلورین را با کمال
نشاط و انبساط میپیمائیم - قریب ظهر به ده سر او قید که منزلگاه امشب
است رسیده علی اصغر چاه را آماده ساخته با تمام میل صرف شد - بر
خاسته با رفقا بتفرج باغ و صحرا روانه شدیم بقاصله دویست قدم باغچه با
صفائست میوه های گوناگون فراوان چشمه چون آب دیده عاشقان در وسطش
جاریست همه جا تفرج کنان تا میان باغ رسیدیم دریاچه مربع مستطیلی در
کنارش تختی نهاده اند گویا ملك موروفی منست با کمال اطمینان بروی تخت
خرامیدم - رفقا از پی رسیده هر کدام در طرفی روی فرشهای زمردین بر سر
حوض نشسته بلطائف و شعر گوئی مشغولند کربلائی محمد باقر جوان خوش
اخلاق با مزه ایست خنده کنان از طرف خیابان خرامان خرامان قدم بمجمع
با حرکتی دلپذیر ثلاثه یذهبن عن قلب الحزن الماء و الحضراء والوجه الحسن
باغبان از طرفی رسیده با تمام انسایت ما را یلقی نمود دوباره بر گشته دامن
سیب آورده بعنوان هدیه پیش نهاد نخست رفقا بچشم حقارت بر آنها نگریستند
ولی از آن قوت روح چون بدهان نهادیم مانده آسمانی یا میوه جاو دانیش
پنداشتیم تا کنون باین شیرینی ابداری عطر بوئی سببی نچشیده بودم -
رفقا از تشنه و مستی این سرمایه هستی متعجبانه به همدیگر مینگرند - پس
از ساعتی بر خاسته انعامی با تمام اصرار بر کف باغبان نیک شعار بشهادم از
انجا تفرج کنان بمنزل بر گشتم نیمه شب کاروان بار کرده بطرف خسرو آباد روانه شدیم
بانگ اذان از دو سمت کاروان بلند مسافرن بشوق تمام بهر ادای مثال انزد مهربان

پیاپیاده شدند بانوی خاور جهانرا به برتو جانش منور ساخت - قریب ظهر وارد خسرو آباد در منزل با کیزه قرار گرفتیم - پس از صرف ناهار علی اصغر خبر داد بر اینکه اغلب اهالی مهر عزاداری در مسجد جمعند اگر مائل باشید نماز ظهر وعصر را در آنجا میخوانید - حضرت خدا یگانی بسیار خوب میرزا حسن بر خیز برویم از اول محرم تا کنون که روز هفتم است مأمرداری درستی ندیده ایم بر خاسته بمصاحبت رفقا بمسجد رقتیم هنوز اول اجتماعست کم کم جمعیت زیاد میشود مجلسیان یکباره از جا بر خاستند شخص مجلسی با کمال وقار وارد شده میان حقیر و حضرت خدا یگانی قرار گرفت و بتعارفات خصوصی ما را تلقی نمود نام و نشانش را پرسیدم امیر همایون لقب دارد اقا و مالک قصبه خسرو آباد و ۳۵ ده د بگر است - مسجد و یلیرا که دیده ایم والد ماجد مرحومش بنا نهاده و لقب امیر همایون و اثره اوست بخیرات و رسیدگی بامور فقرا و غربا میل بسیار داشت - پس از چندی ملاقی بر منبر استوار حالات امشب اهل بیت (ع) را با تمام حزن بیان نموده شوری عظیم بدلهای مجلسیان بر افکند مجلس مرتبه تمام مردم پراکنده شدند - امیر برای تغریبه شب ما را دعوت نمود بر خاسته رو بسوی منزل پس از مدت کمی بمسجد برگشتیم امیر همایون نیز تشریف آوردند این مرتبه جوانی خوشسما را وی مصاحبت معلوم شد برادر ایشانست امیر در محل نخستین و اخویش سمت راستم قرار گرفتند - اقای امیر با حضرت خدا یگانی گرم گفتگو است - از جمله بیانات امیر - اقا دهاتی که راجع بحقیر است ۱۵ مرتبه بغارت رفته و آتش بیداد رو سها ارامنه عساکر ترك سوخته خاکستر شرا بباد داده اند

فغان از بیدادهای روس نه گله گذارند نه رعه نه از نقد دست کشیدند نه از اثاث دقیقه از لوازم بر بریت فرو نگذاشتند - کمتر از ارساکر ترك نیز که برادران دینی محسوب میشوند این بود هنگام گذاران با ران فوق العاده آمده بود بحدی که تا يك فرسنگی بپنهایت گل شل و آب زیاد اغلب قطعات را فرا گیر گشت - بهر عبور پیادگان از ما چهار پا خواستند گفتم تمام خیل و دوا برا روسیان بیداد و ارامنه زشت بنیاد بغارت برده اند دیگر حیوانی نیست تا تقدیم کنیم - در جواب گفتند مردان این صفحات دلاور و کردن گفتند ۵۰ کس شما بدهید بکار بردن بر عهده ما - گفتم برادران این بیچارگان ۴ سالست بقتل و غارت و قحطی مبتلا هستند دیگر رعتی در نشان باقی نیست زیاده بر اینکه همگی برادران دینی شما هستند چگونه به آزارشان راضی میباشید - عجز ولایه ما ابدأ بخرج ایشان نرفت عاقبت گروهی از این بیچارهگان بر گریده وسائل حمل و نقل خویش قرار دادند هر دیوی بکردن موری سوار هر کدام از رعیتهای عزیز یکی از انوحشیا را بر دوش گرفته از آب و کل عبور میداد - حاصل اینکه از ان ۳۵ پاره ده و سکنه اش تنها خسرو آباد باقیست فعلاً بقیة السیف در همینجا جمعند از قتل نفوس و کثرت تلفیات از تعمیر بکده کده عاجزیم - برادر امیر - اقا از بیدادهای عساکر همسایه غربی چیزیست عرض میکنیم شما میشنوید ولی شنیدن کی بود مانند دیدن بتمام ما ملک ما آتش افروختند و خشک و تر ما را باک بسوختند خدا هیچ مسلمانرا بختکال اینگونه درنده گان دوچار ننماید نمیدانید چه قسم جانوری هستند پناه بخدا از بیدادی ایشان - گفتم اولاً عداوت و بیگانگی زمان پیشین گذشت

اکنون باتمام یگانگی دست اتحاد بهم داده ایم باید افعال زشت دیرین از جانبین فراموش شود و بنام اسلامیت و جامعیت قرآن کریم و مکه مکرمه و باقی اساسیات دینی در زیر یکبیرق در آیم شاید خیل کفر و نفاق را از ممالك اسلامی و سلطه اجانب را از خود دور نهائیم - دیگر اینکه این کردار وحشیانه ویرانه برخی مأمورینست

ولی بزرگان آنان حاشا از این حرکات وحشیانه فرسنگها دورند بلکه اغلب متمدن مهربان خوش اخلاق پسندیده خوی میباشند حقیقه برخی از ایشان قسمت بزرگی از عالم تمدن و انسانیت را دارايند - اگر ساعتی با جوانان اسلامبول بنشینید گفتار مرا تصدیق خواهید نمود - از اینگونه وحشیان در هرملتی یافت میشود نباید بواسطه چندین نفر هتاک عموم را بیباک خواند - در این بین با یکصدای وحشت انگیز صیحه یا حسین و حسین همه مسجد را فرا گرفت اهالی موی کنان مویه کنان نوحه گویان در برابر ما صف کشیدند مجلسیان یکباره بگریه در آمده ناله و شیون آغاز نمودند عزرا و مرثیه زیاده بربك ساعت بطول انجامید اهالی متفرق ما نیز بواسطه اینکه نیمه شب باید حرکت کرد آقای امیر را وداع نموده برخاستیم امشب هوا گرم است علی اصغر رخت خواب را بالای بام پهن کرده چه میخوام ساعتی خوابیده از رنج راه آرام شوم میسر نیست - تمام فکر و خیالم در بدبختی قوم نجیب و ملت عزیز است که همواره لگد کوب خیل بیگانه و دچار لطمات بیباکانه ایم گاهی روسیان معبد ما را بمباردمان کنند و روحانی ما را در اعز ایام بدار کشند اکنون دوچار پوئیتیکات بیرحمانه همسایگان و تقلبات پروتیهائیم آنان بغارتگری ثروت

و مملکت مشغول ایمان بهر ربودن آئین و مذهب در کارند - بدتر از همه برادران اسلامی ما از تدبیرات بیگانه غافل دست از نفاق و لجاج نکشیده اند بلکه همواره بحرکات وحشیانه آبروی دولت و ملت را میبرند هر جا میگذری صیحه اتفاق اسلام همه افکار افرا گرفته افسوس نتیجه از برای هیچیک حاصل نیست - وقتی از کاظمین (ع) بیفداد میآدمم یکی از قضاة اهل سنت و جماعت در کاری برابر من نشسته بود رو بمن نموده با لهجه مخصوصی - شما چرا با ما اتحاد نمیکنید تا با هم کفار را در هم سازیم و قلاع مشرکین را بهمت یگانگی بر اندازیم - گفتم اتفاق یعنی چه بحمدالله همگی در زیر بیرق اسلام مانند قرآن کریم و مکه معظمه و باقی اساسیات اصول جامعی داریم دول ثلاثه اسلامی نیز دست یگانگی بهم داده اند دیگر اتفاق از این بهتر چه میشود - قاضی خیر خیر مصدر اساسیه این اتحاد بیپایه است اتحاد اگر اتحاد دینی نباشد بکار نمیخورد امروز با فردا استقلال ۷۰۰ ساله عثمانیان خواهد رفت بیگانگان دندان طمع را با کمال اشتها بفرو بردن مکه مکرمه مدینه منوره نیز نموده عتبات عالیات در زیر سلطه انگلیس است سوریا و فلسطین لگد کوب خیل اروپائیانست قطعات اسلامی افریقا را بیگانه تصرف نموده اتفاق دینی اتفاق دینی مرهم این همه درد ها است - گفتم تقولون مالا تفعلون میگوید آنچه را که عمل نمینمائید دوا را درست شناخته ایم ولی از شدت مرض خود را باخته ایم حال که باین مقام آمدید عرض کنم - البته مایه شرف و بزرگی سرمایه سعادت و ترقی هر قومی اتفاقیست که اساس محکم و مرکز جامعیتش مستحکم باشد وجدانست اساس و جامعیتی محکمتر از دیانت نیست ولی افسوس

لقلقه لسانست و بس نتیجه ندارد اگر چنانچه مانند بوزینه گان
هند اتفاق داشتیم کوه هیمالیا را بر سر انگشت بر میداشتیم
اگر چون بوزینه گان هند اتحاد مینمودیم گوی سبقت از کافه اروپائیان
میربودیم - صاحب کتاب جام جم مینویسد که از شهر چیپور هند بواسطه فیل
بشهر تنک که در چهار منزلت حرکت نمودیم در اثنای راه بتخانه کنار
رودی بنظر آمد داخل بتخانه شده بجز ۵ یا ۶ نفر برهنه کسرا ندیدم از
برهنی پرسیدم از این نقطه تا شهر تونک چقدر مسافتست - برهنی از طریق معمول
دو روز است این راهرا که مبینی یکروز بیش نیست ولی طایفه بوزینگان این
جنگلرا تصرف نموده راه عبور مسافرنرا بسته اند - گفتم ای برهنی چگونه
میشود انسان از حیوان بترسد - برهنی فرزند در همین یکفرسنگی که الحال در
تصرف بوزینه گانست ریاست عظیمی بود که سالی دوازده لك راجه انجا
مالیات میگرفت پس از فوت راجه ولیعهد در سن ۱۷ سالگی بر سر ریاست
جلوس نمود روز بعزم شکار خوك بر این جنگل قدم نهاد - چون بواسطه كثرت
بوزینه گان جانوران دیگر کمتر یافت میشود شکاری پیدا نکرد باینجهت وحشیانه
دسته بوزینه را میان خاك و خون آغشته مراجعت نمود - روزانه دیگر بوزینه
گان جمعیت کرده بر اطراف بتاختند درهای خانه هارا شكسته اثاث البیت را
بغارت بردند - مها را جة جوان مغرور مثال داد بانیم و تیر این حیوانات
موذرا برا كنده ساخته بسیار برا برخاك مذلت انداختند چندی نگذشت بوزینه
هائیکه در جنگلهای دور دست بودند از خبر وحشت اثر همجنسان عزیز مستخبر گشت
متفقاانه بادیده کربان وطن ربان هنگام طلوع آفتاب مانند تیر و شهاب در حالت

خواب بشهر حمله ور شدند تعداد آنها بخدی بود که در هر خانه هزار میمون
مشغول قتل و غارت هر يك نفر هندی شهری در دست ۵۰ نفر هندی جنگلی
گرفتار و تا غروب آفتاب ما بین این دو فرقه جنگ و جدال پایدار بود -
عاقبت بواسطه تاریکی شب و افروختن آتش قشون مظفر بوزینه گان از شهر خارج
گشته اطرافرا احاطه نمودند هنگام صبح دوباره بصحرا و زراعت ریخته غله
و حبوبات دیگر را بتاراج بردند هر ساعت بقتل و غارت و خرابی آبادیا
میافروندند - تا مدت ششماه راجه بیچاره که مترصد این واقعه نبود هر چه در
برابر لشکر دریا اثر اقدامات نمود که از چنك ان با همتان نجات یابد ممکن
نشد هر ساعت بر شمار بوزینه افزوده خرابی بیشتر میشد - عاقبت عرصه بر
اهالی از بیدادی جمعیت شادی تنك فرار بر قرار اختیار ترك وطن عزیز کرده
بسمت شهر تونك رهسپار شدند و ان محلا بر خود آباد نمودند - لشکر
قیامت اثر با تمام گروه منصور و مظفر وارد شهر گشته بكي مالك و راجه
این اطراف گردیدند قریب شش فرسنگ صحرا و جنگلرا متصرف تا كنون
درید اقتدار آنها است بحال با هزار قشون جرار از این عقبه عبور نتوانید
صاحب جام جم میگوید بیانات برهنی را اغراق و افسانه پنداشتم اعتنائی نکرده
بفیلان گفتم بهتر اینست که از راه نزدیک برویم بوزینه را چه مقدار که انسان
از وی بترسد با تمام اصرار بمصاحبت هفت نفر حریه دار بطرف جنگل رهسپار
گشتیم ۵۰۰ قدم از بتخانه دور نشده ایم که هجوم بوزینه گان
و جوش و خروش مهیب آنان جنگلرا فرا گرفت در همه اطراف از خیل
میمون هنگامه برپا شد - باتمام سرعت و جسارت بسمت ما حرکت نمودند

فیلپاترا وحشت واضطرابی عظیم رخ داده با کمال شتاب سرفیلرا برگردانیده رو
بفرار نهادیم از ترس اینکه بوزینه گان رسیده راه را مسدود میسازند در
بتخانه نیز توقف ننمودیم هنگام مراجعت از تونک که دو هفته طول کشید با
برهن ملاقات کردم - گفت پس از رفتن شما با فاصله سه ساعت قریب ۱۰ ده
هزار بوزینه اطراف بتخانه را فرا گرفتند مدت سه يوم توقف نموده هر ساعت
تعداد لشکر فروتر میشد چنانچه از شما خبری ندیدند کم کم عمر کر خود مراجعت
نمودند اگر شبرا در بتخانه میبودید محال بود از چنگشان باین اسانی رها
بایید خوشبختانه خود را از چنگال این قوم عنود نجات دادید - کنون ایها
القاضی مانیز اگر چون بوزینه گان هند یگانگی داشتیم اول ملت با اقتدار
بشمار میرفتیم میمونها در سایه اتفاق ریاست چندین هزار ساله هندیان تونک
را برهم زده در برابر دولت انگلیس و راجه گان علم استقلال برافراشتند و ناخن
های تیز را بخون کشته های خویش آغشته بر پیشانی دشمنان طومار سلطنت
بنگاشتند - آنها که از اول عالم زیر دست و عمله اولاد آمدند بهمت اتحاد و
یگانگی کردن از اطاعت گردنکشا بکشیدند و نامه عبودیت را با تمام جسارت بدویدند
در صورتیکه لغتوب داشتند و نه حربه نه ثروت داشتند نه تجربه مشتی وحشی بیادراك
ببساس بیمال قدم بر سر بر بزرگی و اجلال نهادن این پست مگر از سایه اتفاق
ویگانگی ولی ما بد بختانه قوت قدرت ثروت تجارت زراعت صنایع بدایع سرور لشکر نداریم هیچ
اتحاد و همت جانور را نیز نداریم از اینها بگذریم وجدانیست هر کدام از ما
خود را محق و رئیس بداند برابری دشمن نتواند مگر اینکه یکی امیر دیگری مأمور
گردد من نفهمیدم شما اتفاق دینی بچه معنامی گوئید - قاضی گفت من همین را میدانم

که اول شرط اتفاق اسلام باید نمایندگی یکی باشد و مابه الاختلاف از میان بر
داشته شود ولی بچه قسم بچه ترتیب نمیدانم گفتم اکنون که نکته را دریافتی نظریات
مرا استماع کن نخست اینکه مرا نمایندگی شیعیان و خود را نمایندگی سنیان
فرض نمائیم تا از راه انصاف شرایط اتفاق این دو فرقه اسلام را بشماریم قاضی
گفت بسیار خوب برای اتفاق اسلام غیر از بیانات ما چه شرطی لازم است گفتم
شرایط اتفاق همان بیانات شما است ولی موشکافی لازم دارد البته چنانکه
گفتید طبیعتست ۱۰، ۲۰، ۳۰ نفر اگر بخواهند دست یگانگی بهم دهند
باید یکی از آن میان را رئیس و فرمانده بدانند نه بطریق استدلال یعنی نمایندگی اش بخوانند
و الا با وجود آراء مختلفه اتفاق صورت پذیر نیست یگانه نکته که هست باید
رئیس عاقلتر شجاعتر ممتازتر از سایرین باشد چه عالی بریاست پسر از خود تن
نمیدهد بلکه خلاف وجدان هر عاقلیست - دیگر اینکه لازمت آنچه را که در میان
ایشان خلافتست یعنی مابه الاختلاف آنها است کنار نهاده مایه یگانگی
دانند و آنچه را که همگی در وی متفقند و مابه الاتحاد آنها است سرمایه
یگانگی خوانند و همواره بواسطه او برآمدگی خود را جمع آوری نمایند بنا
برین اتفاق فرقه شیعه با جماعت سنت نخست این دو شرط را لازم دارد اول باید
یگانه نمایندگی این دو فرقه اسلامی را بشناسیم و مابه الاختلاف را کنار نهاده
بواسطه مابه الاتفاق یگانگی را محکم سازیم پس از انجام این دو اساس با جراء شروط دیگر
بپردازیم پس بنظر دقت و انصاف بنگریم از دول حالیه اسلامی کدام يك لا ینق
ریاست و سزاوار نمایندگی است و مابه الاتفاق و اختلافشان چیست اگر
اجازه دهید نظریات منصفانه خود را بیان نموده نیک و بد صواب و نا

صوابشرا بسنجیم . قاضی گفت البته من تا کمال میل باستماع اسباب اتفاق و خوشبختی کافه اسلام حاضرم امروز روز لجاج و مجادله نیست هر سخنیکه بدلیل وجدان ثابت شود باید قبول نمود هنگام عناد گذشت ان در زمان قوت اسلام بود که با وجود نفاق و ضدیت ایشان بر همه بیکانکان چیره بودند - ولی کنون در غایت ضعف نه ناصری دارند و نه معینی باید خود د فکر خود باشند یعنی لجاج و عناد پیشین را کنار نهاده طریقه انصافرا شیوه خود سازند بسیار خوب هر چه میخواهید بگوئید اگر موافق حق و دلیل است با قلب و زبان تصدیق مینمایم - گفتم نخست ریاست های اسلام را يك يك بشماریم دولت علیه ایران دولت علیه حالبه ترك امیری افغان امیری عراق عرب امیری تركستان امیری نجد امیری شام شرافت مکه مكرمه مدینه منوره خدیوی مصر راجه کی دکن ریاست مراکش کویت مسقط یمن بحرین قفقاز تونس الجزایر ترابلس و سایر ریاسات غیر معروفه الذنون انتخاب نماینده بسته بوجدانست هر کدام اقدام اقوی مرتب متمدن استقلالش محکمز است باید نماینده تمام گردد احتیاج بگفتن نداریم معلومست کدام يك از اینان جامع صفات مذکوره است - نمیگویم باید همه کی یک دولت شوند نه خیر - همانند یک دولت شوند یعنی در امور کلیه با وی مشورت نموده نزد بیکانکانش نماینده خوانند قاضی گفت من دانستم کدام دولت را میگوئید دولت علیه (۲۶۲) را عیب ندارد شرط دوم برایان کنید -

مختصراً عرض شود یگانه اختلافیکه اسلام را دو قسمت کرده مسئله امامت و خلافتست اگر این يك مسئله را از در صواب و انصاف تهذیب نمائیم

اتفاق نام در همه جزئیات مابین اسلام خواهد شد - همیاید آنچه را که در وی مختلفیم یعنی ما به اختلاف اسلامیان است از این يك مسئله کنار نهاده ما به الاتفاقرا اساس اتحاد قرار دهیم - قاطبه فرق شیعه و جماعت سنت در خلافت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام متفقند و نزد هیچیک از اسلامیان شبهه نیست بر اینکه علی ع اشجع اعلم از هد اتقی اورع اولی از کافه اصحاب و ابن عم و زوج دخت یگانه رسول خدا آ و جانشین منصوص او است و اما اینکه خلیفه اول بود یا خلیفه چهارم متفق بودن همه اسلام در خلافتش ضرر نمیرسد چرا که مادر اولویت و خلافت وی حرف میزنیم چنانکه در این اتفاق مخالفی دیده نمیشود یعنی خلافت علی ع مابیه الاتفاق قاطبه اسلامیانست و اما خلافت خلفای ثلاثه میان فرق اسلامی مشکوک و مابیه اختلاف است و در انها زیاده بر حد مختلفند چه تنها فرق جماعت سنت بخلافت ایشان قائلند فرق شیعه در اینجا اقرار ندارند پس ما به اختلاف اسلامیان شدند - بنابر این نتیجه مقدمات این شد اگر مسلمانان اتفاق مذهبی خواهند نخست نماینده لازم دارند و اگر نماینده خواهند بگفته شما هشتاد و شش (۲۶۲) را باید نماینده عموم اسلام دانند چه سلطنتش بر تمام ریاسات اسلامی اعتبار دارد مگر اینده ما به اختلافرا که خلافت خلفای ثلاثه است کنار نهاده ما به الاتفاقرا که خلافت علی ع است سرمایه اتحاد و اساس یگانگی قرار دهند دیگر نام ما به اختلافرا بکلی فراموش و دست یگانگی بهم داده یگدیگر را چون جان کرامی در آغوش کشند بغیر از این طریق اتفاق اسلام صورت پذیر نیست من هر چه بیان نمودم از وجدانیات عاقل در وی شك نمیکند - قاضی پس از

تامل زیاد من از همین ساعت تمام بیانات شما را تصدیق مینمایم ولی ... کی ...
 بهتر اینست که این مقاله را طبع نموده منتشر سازیم شاید نتیجه بخشد بآللهلك
 من هلك عن بینة و بحیی من حی عن بینة طبیعیت اگر اتفاق مذهبی باین
 قسم نباشد هیچوجه برای ما ترقی و پیشرفتی نخواهد بود - حاصل صحبت
 قاضی را کنار نهم اینست حال کنونی اسلام ولی حقیقه اگر قدم راستی به
 میان نهم و با شرایط مذکوره دست یگانگی بهم دهیم البته گوی سبقت از میان
 رفته ایم و بحکم اسلام عمل نموده ایم - درین تصورات غوطه ور بودم که آواز الرحیل از
 کاروانیان بلند شد سراسیمه با تمام کسالت از جا برخاسته برای حرکت مهیا شدم
 آقای امیر همایون نظامی سواره فرستاده اند تا شبانه را همراه ما آید نگارنده
 که از کثرت خیال خسته و بیحالم بباختیار سر را بکنار کجاده نهاده اخت
 المونرا سخت در آغوش کشیدم وقتی بیدار شدم که همه در قافله پیچیده
 بود معلوم شد گردنه بسیار دشوار است رو بنشیب باید بهر نزول از این
 گردنه مهول پیاده شد - شخص نظامی که از طرف امیر همایون همراه بود
 انعامش داده روانه گشت - اغلب مسافرن گویا چیزی کم کرده اند در آن
 تاریکی سنگهای سترگرا کنار نهاده در نجسند - از یکی پرسیدم اینان در چه
 کارند گفت تو نیز مشغول باش این سنگ را که میبینی همش سنگ با ست
 برای سوقانی جمع میکنند هر روز بارها ازای سنگ برای تجارتی بهمه جامیرن
 - چون این شخص قدری اهلست خواستم مزاحی کرده باشم گفتم آه عقده دلما
 بگشادی و از قیاس افزون تسلیم دادی از دهانت باید بوسید شنیده بودم حکومت با خراج
 این معادن نمیرد از پس این چیست و این معدن بر قیمت از کیست گویا

شهرت دهنده دشمن ابراست که بترقی و ثروت ما رشك میبرد من تا کنون
 نمیدانستم که این تجارت عمومیرا دارا هستیم تمام عالم بسنگ با احتیاج دارند
 حکما این سنگ قیمتی بمملکت ما منحصر است پس باید با تمام خوشوقتی شکر نمائیم -
 مرد ابله گفت آ معلوم میشه هیچیه ایران نیامدی مالیات معدنك از این خیلی بیشتره ما مور
 نك اگر جمع بشن از يكفوج سرباز زیاد تر میشن همچوینكه بعضی وقتها مالیاتش
 بهیجاشان نمیرسه البته اگر زیاد منفعت نداشت اینقدر آدم غیراقتن میکن
 منفعتهای شکر بلوری هندوستان بقدر مداخل نك بلوری آذربایجون نمیشه -
 گفتم پیش از این معادن حاصلخیز نك مالیات نداشت بعد از اینکه دولت
 مالیات گذاشت بر خاست و بیدادی حمل نمودند بگمان اینکه چیزی ناقابل
 و مایه معاش برخی فقرا بود ولی چنانکه تو میگوئی مالیات هنگفتی دارد
 دیگر با وجود این معادن طلا نقره آهن ذغال سنگ نفت سنگهای قیمتی که از آنها
 دشت و کوه مملکت عزیز آستن است احتیاج نداریم همه را سر صدقه گدا و
 فقرابه پادشاهان دیگر بدهیم بهتر است باینقسم که میگوئی از منافعتش تمام نقاط ایران را آهن
 خیالی میتوان کشید چرا همت نمیکند و با انسان اعمال میورزند - مرد ابله
 چه عرض کنم بلکه بعد ازای بکشن اما میکن منکه ندیدم تبریز باد کوبه
 تفلیس خراسون سمرقند بخارا قندهار هندوستان بغداد بصره همش راه اهنه
 پس ایناره از کجا کشیدن جاهای دیگه هم هست من نامشونه نمیدونم مگر شما
 ندیدید یا نشنیدید - در اینجا چنان قهره خنده ام گرفت که خود داری نتوانستم -
 مرد ابله اغا چرا میخندی مگر من بیر مرد مسخره تو شدم - گفتم عمو جان
 استغفرالله آخر ایران با آن بزرگرا تا باین درجه کوچکش کردی این شهرها را

که توانم بر دی در عهد پادشاهان صفویه نادر شاه بود - ولی اکنون رقی کرده ایم
 بیرق مادر فرنگ ینکی دنیا شهرهای دور دست میدرخشد همه پادشاهان همیشه
 باج و خراج بیا میدهند هر دولتی بقسمی علاحده باج میدهد مگر ندیدی ۵
 سال پیش دولت المان مملکت مامامور فرستاد چقدر لبرای عثمانی بفقرای ما
 تقسیم نمود - دولت انگلیس راهبهای مارا شوسه کرد - امریکائیان در خاک
 مائش خانه ها مدرسه ها باز نموده اطفال ما آئین مسیح می آموزند اینها که
 مفت نیست نذری نیست صدقه نیست تمام باجستکه بیا میدهند ما با اینها عهد
 بسته ایم که اگر باینقسم خراج ندهند و بخدمت مامشغول نشوند بقوت دیانت
 اسلامی خاکستر انازا بنیاد میدهم ولی اگر بخوانند آسوده باشند باین گونه
 باید خدمت نمایند و مردان و اطفال مارا مسیحی کنند -

مردابله اوی چی میگویی من اینرا را همه ره میدونم اما دین ارمی چیه
 میخواویم چه کنیم پس بگو پول میدن دین میستونن - گفتم دیگر وقت حرف
 زدن نیست رفقا پیش افتادند بشتاب برسیم - دیدم از این بیشتر بگویم بجایهای
 دیگر میرسد بیابان گردنه رسیدیم - جناب اقا سید احمد زعفرانی اقا هنگام
 نماز است ولی برای وضو آب نیست باید از قافله پیش افتاد باتفاق رفقا بهر
 جستجوی اب باکال شتاب قریب یکفرسنگ در پیش اهنگ کاروان طی نمودیم
 ابشاری بغایت باریک در دامنه کوهیکه باید از وی عبور کرد باکال صفا
 جاربت پس از اداء نماز کاروان رسیده همگی سوار شده رو برا نهادیم سه
 ساعت از اقباب میگذرد سواد شهر نمایانست چشم انداز ماتام مزارع هندوانه
 خربزه خرمنهای غله حبوبات و سبزیجات دیگر است - دو ساعت قبل از ظهر

وارد شهر کشتیم حاج علی اکبر زمام کجاوه را ربوده سر استر را بکوجه برگردانید
 نزدیک شارع عام در منزل مستقی ارام کشتیم پس از اداء نماز و صرف ناهار
 علی اصغر را برداشته از برای تفرج شهر بیرون امدم خرید و فروش کسبه و اهل
 بازار بواسطه ازدحام اکراد بدنیست ولی بکرمی شهر سونفور نمیرسد - نظاره
 کنان در بازار بزرگ باکال ازادی قدم میزدیم که شخصی بازوی مرا از عقب
 سر گرفته سلام داد سراسیمه طرف چپ برگشته جوان خوش سیما نیست با
 تمام فروتنی دو دست خود را دراز کرده مصافحه نمود جناب اقا از عتبات تشریف
 آورده اید گفتم بلی - جوان اگر مسئلت حقیر را اجابت نمائید در بنده دکان
 چاهی صرف شود گفتم نخست ارتباط و آشنائی خود را بیان نمائید پس از آن
 در اجابت دعوت شحضرم - جوان فقط بهر اینکه بقدم مبارک شرفیاب
 شوم البته از آن بقاع مطهره تشریف آورده اید خاک پای شما مشرف کلبه حقیر
 است اگر کمترینرا صادق فرض نمائید سرافرازم کرده اید و گرنه امر حضرتعالی
 راست دیدم اگر دعوتشرا اجابت نمایم زهی خلاف مروفت در غایت امتنان
 از مهربانی شما متشکرم مصاحبت وی ۲۰ قدمی برگشته بدکانی عالی اشاره نمود
 از آراستگی و خالی بودن دکان از امانت فروش و صندوق اهلی معلوم شد
 تاجر و صرافت - باکال اطمینان در طرفی بنشستم جوانی ظریف متادانه فنجانی
 چایی برابرم نهاد - جوان تاجر اقا کی از کرمانشاه حرکت نموده اید منع
 زوار از عتبات صحت دارد خانه حضرتعالی مسبوقید تاخیر - گفتم ۲۹ ذیحجه
 از انجا بیرون امدیم هنگام توقف چنین خبری شنیدیم ولی در خسرو آباد مسورت
 تلگرافی نزد امیر همایون آوردند منع سفر عتباترا وزارت خارجه بواسطه

مرض و بای بین النهرین بنام ممالك ایران اخطار نموده ولی گویا تنها مرض و بای ظاهری نباشد

هزار نكتة باریکتر زمو اینجا است

اما از چگونگی سؤال نمائید - در این بین جوانی خوشسما بلند بالا نكو روی مشکین موی شال ابریشمی دور سر پیچیده اشخاصی چند عقب سر روی با تمام وقار سلام داده از قیمت لیرای عثمانی سؤال نمود - جوان تاجر بازاری شیرین قربان ۴ تومان ۱۰ شاهی میخریم - یکقران بالا میگویند - خیر قربان نمیشود - بسیار خوب وقت دیگر - بان جلال و قار رد شد - از جوان تاجر نام و نشان ویرا سؤال نمود - جوان تاجر - نامش سنجاب خان یکی از رؤسای نجیب اکراد است جدش حکایت غریبی دارد اگر ساعتی درنگ نمائید مختصری از حالانش عرض میکنم ولی هم شیرینست هم دلسوز - کفم چه عیب دارد باکال خوشوقتی بشنیدن حاضریم

آغاز داستان

اقای تاجر ... از شمائل این جوان بفضائل جدش میتوان بی برد جوانی سنجاب نام نیکو اندام سخت عنان شیرین زبان شیر گیر دایندبر پسندیده خوی حنکجوی دلاور بیک اختر بلند کاخ دارای اغلب صفات حسنه دختر عمویی داشت در غایت و جاهت که آفتاب از طلعت نمکینش زیر نقاب و سنبل از کیسوی مشکینش در پیچ و تاب دیده گان آهو سانش غار نگر دلهای بریشان ابروان همچون کانش مرد افکن و تیر افشان گویا قلم تصویر بر جبین منبرش این دو بیت بنگاشته

ایگل توجه پیرمافی ز دلب خندانش س و انخور توجه کم نوری ز درخ نمایان اهوی ختن را گونا چشم سیه ببند کین چشم سیه حیران بنموده دو چشمش اندخت شیرین کام پرزاد بود و پرزاد نام - سنجاب خان طبسنگی نام با آن دلارام داشت پدرش امیر طایفه بزرگی از اکراد جامع سنت بوده - سطوقی تمام در همه این اطراف داشت همینکه بر میل و دلبستی پسر رشید خود آگاه شد در سن شانزده سالگی او و ۱۴ سالگی آن بربرو نشیمنی سترک بیدار است و قاطبه رؤسا و علمای اگر ادرا در ان مجلس بخواست - پس از اینکه کافه بزرگان شرف حضور یافته هر کدام در محل خود قرار گرفت امیر رو بمجلسیان - ابروسای قوم وای نجبای اکراد البته نمیدانید این اجتماع بهر چیست - نتیجه این مجلس مبارک همانا سرور و شادی قاطبه طوایف اکراد است یعنی همیخواهم پرزاد را بعقد سنجاب در آورم و اختر کردار را از افزان این دو کوکب در می منور سازم ترسم گرک اجل یکباره از گریبانم سخت در آویزد و بارزوی در وقت خود موفق نگردم - هر يك از شما رای خویش را در این باب آشکار سازد تا اینکه خلاف رأی خویش عمل نکرده باشم مجلسیان همگی با يك آواز شادبانه ما را چه مقدار در برابر خواهش امیر رای برانیم - زهی سعادت که بندگان حضرت اشرف را بواسطه این مجلس شریف سر افراز و دیده های بینور را بیدار این محضر همایون روشن و منور ساختی - رای رای امیر و حکم حکم ان نیکو تدبیر است امیر رو بسمت قاضیان - بنا بر این عقد شریف را جاری سازید و با اجتماع زهره و مشتری بپردازید - قاضیان پس از گرفتن اقرار به ازدواج اندو سراج برداختند و غلغه انکحت و زوجت نا دامن افلاک

و ابراج بر افراشتند - همینکه بشهادت عدول صیغه مبارکه قبول جاری شد خیل شادی و سرور عالم اکراد را فرا گیر گشت از هر گوشه اواز شادبانه و از هر طایفه سازی جدا گانه بر پا بود -

پس از انروز پیروز سنجاب بهوای گرفتن کام از برزاد دلارام شبهای دراز با تمام نیاز بدرگاه ایزد چاره ساز مینالید - و از طرفی دیگر بواسطه کثرت زدوش با علمای جعفری مذهب تشیع را اختیار کرده بود از ترس اینکه مباد راز نهانش را اشکار گشته از وصال ان نیکو جل محروم ماند برسیدن مقصود شتاب داشت - ولی در این بین بخش واژگون پدر جهان فانیرا وداع گفت - در ۱۷ سالگی سنجاب ریاست ده هزار سوار را صاحب گشت - اما پس از فوت پدر عمویش که از راز پنهان اشکار خویش خبر دار بود دخت یگانه خود را برداشته از میان طایفه کناره جست بزرگان قوم که از سبب برسیدن راز نهان سنجابرا بر تمام اشکار ساخت - کم کم رعیت و سپاه از تشیع آن بیگناه آگاه گشته رفته رفته از اطرافش پراکنده شدند - فقط ۱۴ سوار باوای هم رنگ و همقطار مانده از در وفا کردن باطاعتش بنهادند - ان یگانه دلور میان دائره اکراد بی بر چون نقطه پا بر جا باکمال آزادی میزیست - دشمنان خود را مورچکان فرض کرده با تمام اطمینان از حيله ان اهرمندان ائمن بود غافل از اینکه .

پشه چو بر شد بزند پیلرا با همه تندی و صلابت که اوست
مورچه کنرا چو بود اتفاق شیر ژبا ترا بدرانند پوست
ولی عموی مکارش نیمه شبی بزرگان اکراد را جمع نموده گفت من از زور بازوی

سنجاب که دن نیافرا بائیت روافض مبدل ساخته ائمن نیستم - ترسم يك باره بهوای عشق برزاد شبانگاه بخوانگاهم حمله نماید و به نیروی جوانی از بایم بر انداخته مالك رقاب اکراد و دخترم برزاد گردد - همیباید بدفاع ان یگانه شجاع بیرداخت و باتفاق ان يکه افاقرا خوار و زبون ساخت اگر پنجه شیر افکنشرا بقبضه تیغ برد زینهار که دمار از روزگار ما بر آورد همان به که در حالت خوابش از پای براندازیم و بیرق جوانیشرا هنگام غفلت سرنگون سازیم - اگر سنبه کاکلشرا در میان خاك و خون گلگون نبینم هیبت از بیم حمله مردانه اش آرام نگیرم - مباد در هلاك انهر بر بیبناك تغافل ورزید که ايفك بتیغ هتاکش همه را تباہ سازد - بزرگان همگی با ان مکار زشت کردار همراي گشته ۳۰ کس از کردان برگریزند تاشبی در خوانگاهش طائر روح را از قالب تن نهی سازند - برزاد نیز کر عشق سرعم خوا برا بر دیدگان حرام نموده از استماع خبر وحشت آراء از نهادهش برآمدی درنگ نامه باین مضمون بطرف سنجاب روانه ساخت

مضمون نامه برزاد

اي محبوب مهربان وای پسر عم بر تر از جان بدانکه در زم نیست
بدام عشقت اسیر و در کان مهرت پای در زنجیرم - باعداد که سر از بالش خواب بلند کرده یاد جمال بیمثال که رشك بدر و هلاست میاقتم آهی سرد
از دل بر درد کشیده بیاختیار اشك حسرت بر رخسار جاری میگردد از غایت دوری دامن صبری چاك و از کثرت زاری رخسار گلناری همیشه
فناك است .

قرابت کردم

یامن ناصبور را پیش خود از وفا طلب یاتو که پاك دامنی صبر من از خدا طلب

هر دم باد کاکل مشکین قرار از کفم میریاید و خیال خال عنبرینت آرام از دلم میزداید
در آرزوی وصال بی هوش و از تجلیات جالت سخت مد هوشم - کی شود
در هامن شاهانه ات بنشینم و از دیدگان مردانه ات بوسه چند بچینم - هنوز من
بر سر عهد قدیم اگر چه تو بر سر پیمان نه و هوادار یار درینم اگر چه بنیاد
مهربانی کمر بسته .

من ام از تونه آبی که بودم اندر عهد بدوستی که نکردم ز دوستیت عدول
هان آگاه باش اغیار و او باش تیغ هلاکت بر میان بسته اند و بقتال
ان نیک خصال در کین بنشسته اند - مباد چون فرهادت خرمن عمر عزیز
را بر باد دهند و بنیاد شیرین را از راه عناد بر افکنند - سی ۳۰ مرد
از نامردان برگزیده اند که در شب فلانی بخوابگاهت حمله نمایند و زنانه گوی نامردی
از میانه برمایند - اگر چه میدانم سخت جنگاوری و زیاده بر هزار مرد
برابری ولی شیر افکنا بتوانائی و تدبیر از چنگال تقدیر رهائی نتوان یافت - همان
به که فردا شب به بیت الاحزانم بدرائی و با پنجه شیر گیرت عاشق صادق را
بربائی - شاید در شهر های دور دست این زمانه یست را با سوده کی بگذرانیم
زیاده بر این جرئت اصرار ندارم
عاشق جان نثار بریزاد

نامه را پیچیده بدست کنیزکی همراز سوی پسر عم ارسال نمود - وقتی
سنجاب متفکرانه بر سر سنگی نشسته از ایام کامرانی یاد مینمود کنیزك
رسیده نامه بریزاد را روی زانویش نهاد - انشیریکانه چون دیده اش بمهر
بریزاد افتاد قامت شمشاد را از در احترام راست نموده بباختیار سیلاب اشك
بر رخسار مردانه اش جاری شد دست در بغل مشتکی زر و سیم نثار نامه

محبوبه نموده بدامن کنیزك بر پشت چون از قصه آگاه شد سراسیمه از جا بر
خاسته رقیقه باین معنی بسوی ازغنا روانه ساخت

مضمون نامه سنجاب ای یار دلارام وی محبوبه نیکنام
من نیز بکمند کیسوانت در دام و از دوری قند دهانت تلخ کلام - کی شود
ایام هجرات فراموش و ان خرمن گلرا چون جان در آغوش گیرم - هر
دم یاد قامت شمشاد بنیادم بر کند و خیال زلفین صیادت از پایم بر افکند
هیبت از اب حیات دوری پذیرم بلکه پروانه وار گرداگرد انجم کافوری
چندان صبوری کنم تا نایم -

زینهار دست بر کشم از مهرت امحبیب صد بار که تو بند زبندم جدا کنی
اول کسیکه لاف محبت زند منم مهر فدا اگر تو عیان فدا کنی
کر برکنم دل از تو بردارم از تو مهر این مهر بر که افکنم این دل کجا برم
گلغذا را گفته بودی که اغیار و او باش حق وفای ما را نشناخته بقصد هلاک
شمیر جفا آخته اند - بکیسوان عنبرینت تا قبضه تیغ آبدار بر کفم استوار
است دباری از این اشرار بر صفحه روزگار نگذارم - رو بهار چه مقدار که
با شیر شرزه ستیزه نمایند و ابلهانرا چه سرمایه در برابران خرد کنایه آورند
گر چه میدانم باین اسانی از حیلۀ آنان جستن نتوانم - ولی مهر ایام وصال در
شب هجران باید کشید و از برای هوای بهار رنج اوقات خزان باید دید
باغبان گرینج روزی صحبت گل بایدش بر جفای خار هجران صبر بلبل بایدش
اگر بقریان غمزه جانانه ات جانبازی نکنم عاشقم نکو یند و کر در برابر بزم
شاهانه ات بازی نمایم صادقم نخواهد -

عاشق گل دروغ میگوید گر تحمل نمیکند خدایش

آسوده باش اغیار و او یاشر اقدری نباشد که همچون منی از برابر آنها بگریزد - گر چه رستم دستان عقابی بکانه است ولی لشکر توران نزد منقارش از زن و دانه است - من در شب فلانی باستقبال آنان بدم و تاهرا با تیغ بیدریغ بدروم - همان به که بر سریر ریاست چون پرویز زانشوخ دلاویز کام خود بستام اگر چه زیانم از بیسان مقدار شوق کونا هست ولی طیران مرغ دل بر اندازه عشقم گوا هست -

بر سینه ات ایکش نهم سینه خود را تا دل بتو گوید غم دیرینه خود را

منتظر باش اینک ایام هجران بوصال مبدل و فرق نمایان بتاج از دواج مکل خواهد شد - زناده بر این قدرت گفتار ندارم عاشق بیتاب سنجاب نامه را پیچیده بدست کنیزک نهاد همینکه شب موعود بر سر دست در آمد سنجاب خان مردان خود را از قصه زنانه آنان آگاه ساخت تمام با یکزبان ما همه دست بتیغ ابدار در رکاب انکامیاب جان نثاریم خویش را از هر گونه اندیش آسوده دار و بر دل ریش بهیچوجه تشویش راه مده چون نیمی از شب گذشت خیل کردان اطراف ایشانرا فرا گرفت سنجاب ما تند شعله اذر با سواران خود مردانه بران ۳۰ نامرد حمله ور شدند همینکه دیده اکراد بر قامت شمشاد سنجاب افتاد از بیم پنجه پولادش رو بگریز نهادند ۱۳ کس از تیغ هناکس بخاک هلاک تباہ بقیه السیف عم غدار را از قصه بر غصه اش آگاه نمودند عمویش که از واقعه خبر دار گشت دو دست بر سر بکوفت آه که آفتاب اقبالم رو بزوال و علم اقتدارم واژگون گردید افسوس خرمن عمر عزیز زبیداری

بباد رفت ناچار باجتماع اکراد مثال داد تا سبخدم هشتصد سوار ضیفم باطرافش کرد آمدند ان پیر فرتوت مات و مبهوت با گروه ذباب بطرف سنجاب شتاب نمود از اسو سنجاب غضنفر با ۱۴ دلاور باستقبال ان حیلہ ور روانه در حمله اول صفوف اکراد را بشکافته بقصد جان عمومی بیجانش بشقاقت افواج دشمن بهر نجات اهرمن هر چند بایداری نمودند بر بیقراریشان بیفزود چندان بیازوی مردانه در هر کرانه از خیل بیکانه بر زمین هلاک بینداخت که از هر سبیل زخون قلیل رود نیل روانه ساخت بنیاد اکراد متزلزل در خود توانای برابری ندیده ز اطراف پیر هفهاپ پراکنده گردیدند مردان سنجاب نیز هر یک از طرفی مرکب بیکاب مینمودند ان بکانه دلاور چون شعله اذر در برابر عم غدار مرکب جهانباده تیغ ابدار بفرق ان اکراد حواله نمود تا که آمد دستار زینهار بر سر کشد شمشیر بیداد مهلت نداده تا سینه بر کینه اش بدرد از بالای مرکب واژگون بیرق و دلقش بیکبار سزنگون گشت بزرگان اکراد ناچار طبل زینهار فرو گرفتند سر تسلیم پیش نهاد تیغ از گردن پیاویختند سنجاب کامیاب همینکه از کارکردن بپرداخت بید رنگ مرکب بجادر برزاد روانه ساخت فدایت شوم .

گفته بودی از جهان تنک آدم تنک آدم می هر غمی داری بگونک بهرت از جنگ آدمم برزاد که دیده اش بقامت یا اعتدال نامزد افتاد بیاختیار باستقبال آن نامدار بدوید قربانت کردم .

گفته بودم چو بیانی غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیانی شکر خدا را کلبه تاریک مرا بر نور و بیت الاحزانمرا خانه سرور نمودی ولی از در شکرا زجه رو در این کبر و دار بر فرازی این جان نثار شتاب نمودی

هنر از کار جنگ نیرداخته و آلات کارزار از بر نینداخته - سنجاب خان خندان شادان گلهزارا چون پدر فرتوت تو را شربت هلاک چشاندیم همی خواهم که از کام شیرین دخت یکانه اش شربت حیات بنوشم .

هم شربت خشنودی از جام تو باید خورد ^۳ هم نهجت بهبودی از کام تو باید برد
 پنجه های خونین را بگردن بلورین آن نازنین انداخته خرمن کل را چو
 جان شیرین بسینه چسباید لب و لب کوثر از سلسبیل ان جام سبیل مکیدن
 آغاز نمود از آب ساغر هستی چند آب بنوشید که روح
 بهشتیش بعالم هستی بر واز و باغند لیلاست
 عشق هم آواز گشت هر دو شنگول از باد نوش سخت مد هوش که
 کردان از فقدان شیر ژمان بخروش آمدند سنجاب از شیرینی انشاخه نبات
 حیران و مات ولی بهر ارامی اکراد زیاده برین درنگ نتوانست دوباره لبهای
 خندان بچاه زخمندان نهاده چند بوسی از غنقب مشکو سی ریوده ان حور بهشتی
 را وداع نمود صفا تا مدت ۴۰ روز بجزای پدرت باید نشست تا باسوده گئی
 کام از همدیگر بستانیم از انجا بمیان اکراد برگشته بعد از امان تمام هر کدام را
 فراخور حال بانعامی سرافراز نمود تا چهل شبانه روز بعامداری عمومی غدار
 مشغول پس از ان بتسویه عیش و کامرانی بیرداخت دو باره در سن ۱۸
 ساله بر سر ریاست جلوس از هر سو کوس شادبانه بنواختند و گوش چرخ را
 از نوای کنش و بوس کر ساختند در ساعتی نیک با هزار جلال مشتری
 را بحجله زهره در آورده ساعد سیمین برزاد را بدست نگارین سنجاب
 بنهادند از اقزان دوستاره تا بان خیل شادی اختر گردانرا فراگیر شد .

تا هفت سال ان نیکو خصال بر این مثنوال بر سر ریاست و حکمرانی با تمام شادمانی همیبود
 که او از کوس عصیان عبید الله لعین ملت نجیب ابرار را اندو هکین نمود از هر سو گروه اهرمغان
 باطرافش گرد آمدند بزرگان طایفه سنجاب مجلسی مهیا نموده و بر اجتماع دعوت
 کردند چون قدم بمجلس نهاد همگی با کمال احترام باستقبالش دویده در نشیمنی
 عالیش جا دادند شیر افکنا بیانات جان نثاران خود را استماع کن بدانکه نخست
 دین نیاکارا با آئین ایرانیان مبدل ساختی سپس بهلاک عمومیت بیرداختی سران
 قوم خود را بتبع بی دریغ نباه نمودی دست بگردن برزاد شادان و ازاد بنمودی
 با اینهمه همه جا در رکاب تو بودیم و به هر گونه جان نثاری می نمودیم اکنون
 که عبید الله بر دولت ایران علم عصیان بر افراشته همیباید بر زیر بیرق اقتدارش در اییم
 و تورا در این باب هر کاب نمائیم مبادا از اشاره دوستانه ماسر بگردانی بدست خود کلچهره
 اتر ابر خاک هلاک بیفشانی همان به که میتوانی با ما همراهی و از ملت ساسانی بینی از کردی .
 هر آنچه شرط بلاغت با تو میگوئیم تو خواه از بر ما پند گیر و خواه ملال
 سنجاب خان از استماع بیانات مانند شیر ژمان قدر است نموده زهی
 سعادت و نیکبختی که نشانه آئین شریف ابرار را زب دوش و سر قرار و عمومی
 غدار را علوفه تیغ شرر بار بنمودم دیگر اینکه همه شما را بپنجه دلیرانه ام
 زبون و خوار ساخته در مهد امان خود جای دادم در صورتیکه کردن از
 اطاعت پیچیده علم بیوفائی بر افراشتید اکنون با اینهمه بیباکانه همچو منی
 را بچفای دولت خود دعوت میمائید و مرخرفائی از کردار زشت عبید الله
 لعین در محضر میسرایید .

زینهار بچفای وطن عزیز پیر دازم و خود را میان تو با و کانش اخلف سازم

هدهات منم بلاکس بيباك خاك پاك وطن هزار جان گرامی فدای خاك وطن
همان به که با اتفاق بیرق نفاقرا سرنگون سازیم و آن باغی طاغیرا بصد
خواری از پای بر اندازیم در اینصورت خدمتی نمایان بیادکار ساسان نموده
گوی سبقت از همگنان ر بوده ایم همی باید دلیرانه با گفتارم یکنه باشید و بچنگال
مردانه جگر کاه بیکانه بخراشید و گر نه شمشیری که شما را روز نخست دستگیر
نمود اینک بر کمر استوار و بازوی بر زور که همه را چون مور ساخت در
تنم بر قرار است بدهیم کیانی سوگند تمامرا در منای ایران قربانی نمایم
و جانی از قوم اکراد بر صفحه روزگار باقی نگذارم .

در اینجا سنجاب خان غضبناك از مجلس اکراد بیرون آمده بنشینم
برزاد بخرامید انطایفه نفاق شبانه بطرف عبید الله روانه شدند و از حکایت
سنجابش بیتاب نمودند پس از چندی سنجابرا بحضور خود طلب کرد سنجاب
خان با ۷ نفر مردان خود که بقیة السیف جنگ پیش بود بسوی انحراب
شتاب نمود عبید الله با تمام احترام نزد سریش جای داده بکلمات تذویرش
بنواخت .

ما از برای آن بحضرت خواستیم که با یاران همرنگ باشی تا با اتفاق
بر هلاک دولت بکوشیم مذهبیرا که اختیار نموده تو را ارزانی باد در صوی
سخن نمیگویم بزرگان ایران هر يك بالعبتی در عیش و سرور و از امور سلطنت
فرسنگها دورند چندان در غفلت و نادانی غوطه ورند کر لذت جهانبانی بکلی
بیخبرند هر کدام معوشی را در انوش و لعبت ساسانرا یکباره فراموش نموده اند
لشکر ایشان بغایت پریشان دستگاهشان بینهایت در هم است .

همان به قبل از اینکه همایکانش تصرف کنند يدك حمله از پایش در آورده
مالك دریا و صحرایش گردیم تا کی در زیر سلطه دیگران بوده باشیم آنانکه
در خوابند ز چه رو ما بیدار نباشیم .

هر ملتیرا عزت و استقلالست بجز ما که ذلیل و باعالمیم ز چه رو
باید متحمل شد همه محنتها ز چه رو باید بعقب ماند از همه ملتها دست
یکایکی بر کف نه تا بایت را بر دوش جهانبانی نهم - سنجاب مانند اژدر بیتاب
زینهار پنجه مردانه مرا بخون هموطنان بیالایم و از در عصیان تیغ بروی مادر
مهربان کشم با سر خود را چون گوی در میدان وفا بغلطانم با گوی مردی
از جولانکه هر کردی بر بایم آ جان دارم بد خواهشرا بیجان کنم تا سردارم
سر پیچ ویرا بیسر تمام مثنی اکراد را چه مقدار که بادولت پیشدادی ستیزه
کند کر چه از اکراد بشمارم ولی نمک پرورده نعمت یارم همان به تو نیز از
کرده استغفار کنی و دستار استکبار از دوش بر افکنی .

مباد بسزای بیدادی خاکسرت بر باد رود از استماع این سخنان انملعون
مانند خوك زخم دار تو را چه حد با من از در خلاف در آبی همانا بجوانیت
مغرور و از امور سیاست سالها دوری تو را باید با کودکان بازی کنی که
بوی شیر از دهانت همی آید بر خیز و خاك منات بر سر ریز اینك با خیل
و رجال همه را باعالم سازیم .

انهزیر دلاور بیانکه پاسخ دهد دست مردانه اشرا بلرزه در آورده چنان
سیلی بر بنا گوشش بنواخت که با نختش بر زمین سرنگون ساخت بیدرنك از
جا بر خاسته بسوی برزاد آهنگ نمود از بیم حمله شیر افکنش در هیچیک

از مجلسیان جرأت گفتار ننماید.

همینکه چشمش بجهال وقامت با اعتدال بریزاد افتاد قطره حسرت در دیده مردانه اش بگردید دلاراما ایام فراق آمد و عشرت سپری شد.

این اجتماع بهر وداع است وصیتهای مرا استماع کن اول اینکه از دیدگان پور یکانه ام آثار دایری پیداست باید آئین جعفر باش بیاموزی زینهار تقیه را بیشه کن رسم مانند کاکل مشکینم گیسوان عنبرینت را بخون آغشته کنند دیگر اینکه چون قامت شمشاد مرا بشیخ بیداد برافکنند بدست شیعیانمده نابآئین خود در خاکم بپارند سیم اینکه بر سر مزارم این بیت را بنگارند

منم که بر در کوی وطن نهادم سر فدای خاک درش صدهزار جان دیگر
بریزاد از استماع سخنان وحشت انگیز دست بدامن سنجاب زار زار بگریست
آه عاقبت ایام کامرانی تباہ گردید وصل بشد هجر ماند حیف که در باغ عشق
خار بیبری رسید گل بجوانی بمرد قربانت گردم پس از تو چه خاک بر سر
و کدام دستار بر دوش افکنم چه شد بلباره ترك من او اواره نمودی
بدیده کان مردانه ات سو گند اگر نام ایمان و ایران نبودی
گاهی بفرقت راضی نمیشدم اگر جنگ بر زبان جایز میبود
من نیز بجان نقاری خمر خویش میشتافتم ولی شیر کیرا ساعتی آرام گیر
که از نظاره جلال سیر شوم باین شتاب در بیچاره گی بار جان نثار مکوش
سنجاب را از عتاب یار بیتاب رشک غیرت گلو گیر گشت دلا راما اکنون
وقت درنگ نیست هنگام مرگست پس از این دیدار جمال دلایز بروز رستاخیز
باقی مانند دست بگردن هم بکدیگر را در اغوش کشیدند مانند باران بهاری

اشک ناسو گواری بر میخندند چهره چون گل از شبنم خزان پژمان گردید به هزار
ناله زار از هم جدا گشته یکدیگر را وداع نمودند با هفت نفر سوار بطرف ان
نابکار روانه گشت از انسو نیز عبید الله زیاد با اجتماع سپاه مثال داد با تمام
شتاب بدستگیری سنجاب اشتیافت همینکه تلافی فریقین دست داد سنجاب شیر
شکار با هفت مرد کار زار مانند شعله اذر بر انقوم ستمگر حمله ور شدند از
میمنه و میسره همیختند و از کشته پشته همیساختند ساعتی برای منوال جنگ
وجدال طول کشید که مردان سنجاب بخاک هلاک آباء گردیدند از هر جانب خیل یکانه
دور شیر یکانه را گرفته چون نقطه یکه و تنها در دل دائره نمودار بود سنجاب
که مرگرا مشاهده نمود از مرکب بزر آمده رخساره ماہرا برخاک بسودمشتی
از ازشک خاک بهشتی برداشته میبوئید و بر دیده گن همیبالید

ای رشک بستان ارم وای یاد کار ملک جم

بدانکه سنجاب خرمن عمر عزیز را در کوی عشقت بباد داد و از در مهرت
لعبت حیاترا بدرد گفت اولاد ناخلف قدر تو را نشاخته مرکب کین برسرت
ناخته اند اگر گران و محترم نبود حضرت رسول ص در میزان قبول همسنگ ایمان
نمی نمودی ای لعبت ساسان وای یاد کار نیاکان اگر هزار جان دیگر داشتمی
بقربان خاک کویت گذاشتمی روز رستاخیز گواهم باش که یکانه کوه رزندگان را
بقدای تو باره گانت نثار نمودم اینرا گفته دو باره بر پشت زین قرار گرفت
دست بتبع ابدار بران گروه نابکار حمله نمود زهر سو چون پیل مست انقوم
پست را زبون میساخت عاقبت چرخ کجمدار تیری در کان استوار کرده بیک
ناگاه کلوله بجز گاهش رسید امید زنده کافی از ان سرمایه جاودانی بریده شد

قامت رعنايش چون كان كياي رخساره ارغوانيش بزغرفاني مبدل گشت
ایفلک بهر چه شمشیر جفا آخته س هر کجا قامت سروست برانداخته
سر هر شوخ جوان ناخته مرکب جور اخر ای پیر ستمگر زچه رو ناخته
دوسترا خواری اجال دهی دشمنرا دشمن از دوست ندانست و نشناخته

همینکه در خود قدرت مقاومت ندید دست نیاز بسوی آسمان ای ایزد چاره
ساز تو آگاهی که مایه حیاترا در راه رضایت بنهادم ولی میسند کشته مهرت
بکمند کفار اسیر گردد میخوام تنمرا از دیده اهرمغان پنهان سازی که
دوباره تیری بر پیشانی ان یوسف ثانی بنشست اهی کشیده دو دست برگرد
اسب ری منیر بقریوس زین نهاده راه تسلیم پیش گرفت کاکل عنبرین بخون
رنگین چون سنبل گلگون بر اطراف رخسارش فرو ریخت چنانکه جمال قر
مثالش در عقرب زلف داخل گشت خسوف کای انخورشید متلالی عالم پرزاد
را فرا گیر شد

ایچرخ کجمدار اساست تباہ باد س که از هر طرف زجور تو خویان تباہ شد
مرکب میمون که هلاک صاحب خود را احساس نمود سر بصحرا نهاده بسمت
کوهسار شرقی رهسپار گشت اکراد هر چند از عقبش مرکب تاخند بگردش
رسیدند از گروه کردان در آروز ۸۴ کس بیجان و یک نفر نیمه جان شده
بود بعدها چندانکه از کشته سنجاب تکاپو نمودند اثری از خود و مرکبش نیافتند
از حالت پرزاد عرض نکم بهتر است ولی یگانه وصیترا که توانست عمل
نماید پسر را آئین شیعیانش بیاموخت اینجوانرا که مشاهده نمودید نواده
سنجاب است که بنام جدش موسوم نموده اند کنون بواسطه همین جوان و پدر

مرحومش اغلب طایفه ایشان جعفری بشمار میروند

زبانده بر این درد سر ندم قصه بسیار بطول انجامید

گفتم برادر از بیانات شما بینهایت خوشوقت و دلگیر گشتم حقیقت سوزناکی
این حکایت بیش از حلاوتش بود همیباید کسیکه خود را ایرانی داند در وطن
پرستی و دین داری مانند سنجاب بر دل اغیار تیر و شهاب گردد ولی کی کجا کدام ...
اه اشخاصدرا از امنای مملکت میشناسم که وطن عزیز و آئین محترما بدهد منات
بابیست رویی همایگان میفر و شند نمیدانم از کیست اینگونه خائنان
امناء مملکت میگردند اما از شما و حقیر است نه از صنعتگران و فلاحتان خیر
از دو طایفه است یکی گروه ... اند که نه اتفاق دارند و نه در جستجوی اینگونه
واجباتند بجز خوردن و خوابیدن و برخی واجبات صوری کاری ندارند بگمان
اینکه احکام اسلامی در چند مسئله ... است از درخت خشکیده یوک بی بی
میوه و ثمره میخواهند در صورتیکه تند باد سموم بهر اعدام و قلعتش از چهار
جانب و زیدن آغاز نموده

دیگر جماعت ... اند که از در غفلت و نادانی باتیشه های اماده بهر برانداختن
اندرخت یعنی سرمایه جاودانی نادل و جان ایستاده اند بگمان اینکه برابری اغیار
در ترتیب برخی ادارات و بس مانند ... و ... و ... و ... بجز بزرگ کردن
و بیهوده خرابیدن کاری نمیشناسند

افسوس که هر دو گروه از باده غفلت و غرور مست و مخمور و از نکته
شرف و حس بزرگی فرستگها دورند نه تعصب دانات نه غیرت ملیت غافل
از اینکه رک و ریشه مملکت عزیز در کف پولتیکات اغیار است هر یک

برای خود مستقل و در افعال مستبد است امروز با فراداست استقلالش
هزار ساله ما ۰۰۰ باقی بعهده شما زبانه از بیانش لال باد ۰۰۰ دران هنگام همگی
از غنی و فقیر مانند ایتام صغیر نه دلدار نه دستگیر آه سخن کوتاه که مستمع از شنیدن تباہ گردد

دردا که دواى درد پنهانی ما افسوس که چاره بریشانی ما

در عهده جمعیت که پنداشته اند امانی خویش را ز ویرانی ما

در صورتیکه آنان باید دین خود را بواسطه قوت وطن رواج دهند
یعنی با اتفاق در صلاح و فساد هر دو موشکافی نمایند نه اینکه از در غفلت
یکبار کافر دمی را نادان سیمی را سفید خوانند که بتفریق تفرقه حاصل میشود
و در صورت تفرقه زرق صورت پذیر نیست گروه دیگر ترقی وطن خویش را در
قوت و رواج دیانت دانسته بر شاخ و برگ درخت بیفزایند که دولت و
دبابت هر دو توأمند هیچکدام را بی جفت خود استقلالی نیست

آه : کو همتی تا کنم اظهار غم دل زان بیش که بندد غم دل راه نفس را
دیگر زیاده بر این حضرتعالی را مزاحم نباشم جوان تاجر خیر استغفرالله لطف فرمودید
معذرت میخواهم که مصدع اوقات شریف شدم از انجا تا پایان بازار رفته
بمزل بر گشتم سیاحت امروزه چون محتوی بر اوضاع عاشقانه و از امثال
ما مناسب نیست خواستم درج ننمایم ولی از انجائیکه در اول شرط نموده
ام بنگاشتم امشب که هشتم ماهست پس از اداء نماز صبح کاروان حرکت
نمود اول اقتاب بواسطه سرازیری همگی پیاده شده تا یک ساعت همه جا رو
بنشیب حرکت میکنیم میان دو سلسله جبال رود قزل اوزون جاریست
پل عظیمی دارد ولی بدرجه خرابیست که حیوانات را عبور از وی ممکن نیست

نیست یک نفر تبریزی متکفل مخارج تعمیر گشته ناظر معمار از تبریز فرستاده
تا کنون قریب ۴ هزار تومان مصرف نهاده اساس محکمی برداشته تا ۱۰
هزار مخارج خواهد بردخواست جزای خریدن مصالح باید تا نفس داریم و بفر از حرارت
نمائیم این مسافت زیاده بر یک ساعت بطول انجامیده قریب ظهر بمنزل قره بلا رسید از رنج راه
اسودم گشتم این ده کده محل بسیار محقریست ۲۰ خانه آباد و ۳۰ نفر مرد
در وی یافت نمیشود امروز بسیار میل دارم تمنا از غبار راه بشویم حمام
که یافت نمیشود از آب پرسیدم طرفیرا نشان دادند آب تاریکی بمقدار یکی از
دیوار بیرون آمده جاری میشود.

زیاده بر اینکه قابل غسل نیست متصل غریب و بومی آمده آب میبردند از
منبع وی سؤال نمودم بطرفی اشاره کردند بدست یوشاک و قطیفه و لنگی
برداشته تنها بجهتجوی آب روانه شدم قریب نیم فرسنگ راه پیچیدم در این
جا برنده نیز دیده نمیشود فقط از دور برداشتم کوهی چندین گله و رعه می
چراغند این آب بعینه همان آبست بی کم و زیاد میان دره کوچکی جاریست
چند سنگ سترگ جلو آب چیده باریکهای خورد و سنگ ریزه عناقذ شرا سخت
بگرفتم آب قدری باد کرده قابل از برای شست و شو گشت زیاده بر نیم ساعت
است مشغول خود هستم غافل از تقلبات چرخ کجمدار بر سر سنجی نشسته با کمال
اطمینان لباس در بر مینایم هوا لطیف آب جاری در جل نکته از مسائل
علمیه با تمام تانی فکر میکنم هنوز عمامه بر سر نهاده ام که صدای پایی از
بالای سر استماع شد سرا سیمه بسوی بالا نظر افکندم ای وای این دم وایسین
من است حضرت عزرائیل در خانه خیال مصور ابدأ جای حرکت نیست

بر خیزم یا بشینم تباہ خواهم شد جبراً بهلاک باید بن داد خدا یا منکه
هیچ وقت در سفر تنها بمانگونه اماکن خلوت نمی رفتم باین مفتی عمر عزیز را
باید باخت کاش در راه اسلام یا وطن شهید میشدم این چه مرگ پست بی
معنائست خدایا خود مرا از شر این دیو نجات ده .

کردی لند هور بابک چشم کور ریش درازش نیستان گراز کلاهی سیاه
جفت دیگ اشپز خانه شاه در سرشالی انبوه چون دامنه کوه بر کمر سنگی سترگ
بسیه بند کرده همبخواهد بلکه ام فرو گوید گویا عوج بن عنق بهلاک اسرائیلیان
آمده اگر دامن سنگ بر من بند شود باک تو یا خواهم شد ای دل بهر چه باین
خواری گرفتار این شیر اعور گردی بر خیز و از گریبان یاوز هر چه بادا باد
یا به این خوردی بروی چیره میشوی یا مردی و دلیری جان میبازی ناچار سپند
اما از جا بر خاسته رویه بالا بر او حمله نمود که بشدت سنگرا بسوی من
پرتاب نمود از آنجائیکه خود را سرعت کنار کشیدم سنگش بهوا آمد و تیرش
به هدف رفت همچون برق بطرف احق بشتافتم چندانکه جسارت و بهادری مرا
مشاهده نمود دست بر کلاه رو بفرار . . . اوی کره شیرالی مونو قاپید نجو
تا بام . . . که بایش بسنگی همتای سنگش بر خورده بروی سنگ و خار گئور
معلق زد گویا منار یوکی بود مانند گاب قصاب بر زمین خورد بفاصله اینجا
قدم دیگر را دیدم همچون تیر رو بگریز است معلوم شد این سفیه را سیر
قرار داده خود از دور منتظر فرصت است حالا که دید رفیق احقش درگیر
است سلامتی خود را غنیمت شمرده از ترس جان فرار میکند دهنک تا آمد
قدراست کند همچون پلنگ بر سر و دوشش خیز نمود دو باره بر روی پلنگ

های نا هوار نقش پست بازوهای مانند میلشرا بدستهای گوچک خود گرفته
زانو ها را بر کمرش سخت استوار نمودم از دو لوله دعاغش دو فواره خون
نچارست سبیلهای نحش که رنگین شد گویا دو زردک سرخ در بامان بینی
اش نصب کرده اند مانند جنازه که در دست غسال است هر آنچه بر سرش
میاورم هیچ نمیکوید در جستجوی طغابی هستم که دست و پایشرا بسته رخت
های دیگر را در بر کنم ناگاه چشم ببالش نا هوارش اوقناد دست چپشرا
بر زانو نهاده با دست چپ خود ببار کردن وی مشغول شدم بد بخت نا بنون
ابداً حرکت نمیکرد همینکه فهمیدم در فکر دیگر هستم بحرکت آمد . سر را
بلند نمود منکه دستهایم بند است نا چار با کله برهنه ام چنان بگردنش نواختم
که کلاه همچون دیلش تا ده قدم پرتاب شد قاه قاه قاه عجب تهاشاکا هست
نور ماهتاب بروشنائی افتاب چیره گشت پناه بر خدا بوی گند سر کچلش
دعاغرا بجوش آورد خود داری نتوانستم بیاختیار از بالای کمرش خیز کرده
کناری ایستادم گویا علما بوی دادند افتان و خیزان کلاه بر سر نهاده همچون باد دو پای
دیگر قرض کرده یا بگریز نهاد از رفتار ان بیعار چندان بخندیدم که دیده ام
بر آب و دلم بدرد آمد رختهای دیگر را در بر نموده راه منزل بیش گرفتم
رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت سیاس ایزد مهربان همینمردم که همچنان دیو
بدهیکلیا در دسم زبون ساخت و گرنه باتفاق از پانم در آورده بودند دیگر
در پوست نمیکچم بگمان اینکه با هفتاد پیل مست برابر با کال آرامی منزل
خرامیدم اغلب اهالی (ده) از جماعت سنتند ولی از آنجائیکه وقعه دلسوز کر بلا
در دل هر مسلمان بلکه هر کافر تأثیری عظیم دارد این یکمشت فقیر دعاغی

۱۵ جز نامی از اسلام چیزی ادراك نمیکند دور هم جمع گمراه دیگر را گرفته همه ذکرشان حسن شهید حسین مظلوم حسین مظلومست قریب دو ساعت سینه زده دور میخوردند الحق مانمدازی این چند کس سخن از شهرهای بزرگ بر دلم مآثر بود چه غربت و بی کسی آن امام غریب را محسوس مینمودند اغلب سکنه این اطراف بواسطه کثرت تردد زوار و مسافری آنی عشری مرور زمان مذهب تشیع اختیار نموده اند باقی نیز در تعداد شیعیان بشمار میروند نیمه شب کاروان بار کرده بطرف جعفر آباد روانه شدیم پنج ساعت از روز گذشته بمنزلگاه رسیدیم امروز کاروان مغرب بار کرد تا صبح فردا که روز عاشورا است در تیکان تپه باشیم دو ساعت بطلوع صبح صادق باقیست وارد محل مقصود گشتم هنگام طلوع آفتاب با سیئه چاک و دیده نمناک بهر عزای اهل بیت رسول ص از منزل بیرون آمده از هر طرف صدای ناله و شیون و از هر سو نعره با حسین و ابا حسن بر باست گویا روز قیامت و محشر کبراست روز عاشورادی یا روز قیامت در بوگون باقیامت عرصه سندن بر علاء قدر بوگون دسته های قه زن زنجیر زن سینه زدن شبیه دسته علما پشت سر هم بطرفی رهسپارند پس از چندی بهر اسماع مرثیه داخل مسجدی گشتم الحق مسجدیست عالی بطرز نیکو تمام با قالی و قالیچه های قیمتی فرش اغلب دیوارها نیز قالیچه کوبست ولی نقص بزرگی که دارد بدلات و معاری چند نفر ملای بی معرفت و معیار نادان در علم قبله محراب را تمام بخنوب ساخته شده در صورتیکه تقریباً ۲۵ درجه بطرف مغرب انحراف دارد در گوشه قرار گرفته جماعتی محترم وارد شده در چپ و راست ما بنشستند اقامتیکه نزد تکارنده قرار گرفت

حضرت سردار افشار اقا و مالک تیکان تپه و امیر طایفه افشار و بانی این مسجد یا شکوه است ولی وجود محترمیکه بر همه مقدم و نزد حضرت خدایکافی هستند نشناختیم تعارفاتی شبایان از طرفین بعمل آمد مرثیه خان بتعزیه شروع نمود زیاد بر دو ساعت مجلس ماتم بطول انجامید جمعیت متفرق شده ما نیز بر خاستیم حضرت سردار رو بحضرت خدایکافی اقا در تیکان تپه روز عاشورا حلیم رسمت اگر میل عالی باشد در کلبه درویشانه صرف شود - ما اهل حلیم نیستیم - اقا نان و پنیر صرف نهائید - اینهم صرف شده - پس هنگام عصر در منزل مرثیه خوانیست تشریف میاورید با آنها خیر - حضرت خدایکافی مجلس حضرت امام حسین (ع) است چه عید دارد با کمال امتنان حاضر طرف عصر بدوات برای ایشان هنگام مغرب دوباره بمسجد باز گشتیم پس از چندی حضرت سردار با وجود محترم تشریف آوردند وجود محترم بهر نیاز بر خاسته بدلات حضرت خدایکافی ۲۵ درجه سمت غرب منحرف گشتند - حضرت سردار اقا محراب این مسجد را بدلات علمای بزرگ و معیاران ما هر بنا کرده ایم این انحراف از کجا است -

حضرت خدایکافی گویا آنان در علم قبله معرفت نداشتند وضع محراب و تعیین قبله بفقیه و معیار ربطی ندارد علم نجوم یا هیئت یا جغرافیای جدید لازم دارد یکبار پیر مردی کوناه قد پیش دویده اقا من اینمحراب را بواسطه دایره هندی ساخته ام این چه فرمایش است گفتم جناب معیار شما اگر دایره هند را در شهر موزامبیک (ازبنا در شرقی افریقا است) که قبله اش رو بشمال یا در شهر کیسانگ تونگ - برمانی که رو بغرب یا در قطعات امریکا

مرگری که رو بشرقت نصب نهائید محراب مسجد را بسمت جنوب خواهید ساخت یعنی همه جا بسمت باریک عقربك نظر نموده تقلیدش می‌کنید در صورتیکه علمای در احکام شرع تقلید میت را جایز نمی‌دانند چه مانده بتقلید جهاد حضرت خدایکائی بدیده شما شخص محترم را می‌نگرد یکبارہ اقا حضرت عالی از طایفه جلیله حاج ملا باشی تبریز تمیثا شد من باتمام جرأت می‌توانم گفت از ایشانید و تعیین شخص عالی‌رأی می‌توانم حضرت سردار بله اقا درست شناخته اید ایشان خلف مرحوم مغفور حاج میرزا محمد خان ملا باشی و بناصر الوزاره ملقبند .

حضرت خدایکائی عجب با این خصوصیت و یگانگی با عاقله و نیعمه داریم حقیقت محل تأسف است تا کنون غافل بودیم الحال که حضرتعالیرا بتوسم و دیده دل شناختم خود را معرفی نخواهم کرد مگر اینکه خود بشناسید حضرت ناصر الوزاره هر چند نظر و تأمل نمودند از شناختن عاجز آمدند عاقبت نام و نشان خود را بیان نمودیم یگانگی و خصوصیت ما با حضرت سردار نیز معلوم شد دوبار تعارفات جدیدی بعمل آمد محاورات عمومی و رسمی بصحبت‌های خصوصی مبدل گشت طرفین را ابتهاج فوق‌العاده روی داد پس از اتمام مجلس گر چه حضرت سردار ما را بدولت سرای خود تکلیف نمودند ولی عاقبت هر کدام بسرای خود روانه شد . امروز که روز پازدهم محرم است حضرت ناصر الوزاره و حضرت سردار بدید آمده اظهار تأسف از یگانگی می‌نمودند پس از ساعتی پیشخدمت ایشان آمده بصرف شام دعوت کرد .

سه ساعت از شب گذشته پس از مجلس مرثیه با کافه رفقا مصاحبت حضرت

سردار بدولت سرای ایشان رهسپار گشتیم علمای شهر و ررضه خاندان نیز حاضرند حضرت آقای امین لشکر اخوی حضرت سردار هم حضور دارند نخست برخی مباحثات علمی با آقایان نموده پس از آن بهر تعیین قبله تیکان تبه قام و کاغذ خواستم حاضر نموده همینکه امدم مشغول شوم که جناب مدیر مدرسه مدعی در آمدند خوب اقا شما می‌فرمائید قبله مسجد درست نیست گفتم خیر حاش من چنین ادعائی نکرده و نمی‌کنم بله علم قبله می‌فرماید هیئت میگوید جغرافیا میگوید قواعد نجوم بیان می‌کنند براینکه محراب مسجد عالی تیکان تبه را بنام جنوب ساخته اند در صورتیکه تقریباً بیست و پنج درجه بطرف مغرب انحراف دارد و تا بیست و پنج درجه انحراف در نماز معاف نیست - جناب مدیر اقا فرموده شما خلاف وجدان است بواسطه اینکه انحراف شهر تفلیس از قطب جنوب یکدرجه است و از ان شهر تا ما اینجا مسافتی نیست در صورتیکه زیاده بر بیست فرسنگ مسافت هر درجه است بنابرین مسافت بین تیکان تبه و تفلیس از ۵۰۰ فرسنگ می‌گذرد بیانات شما از روی کدام قاعده است بجه دلیل ثابت می‌کنید - از بیانات جناب مدیر مرا خنده گرفت پس از اینکه از حضرت خدایکائی روحی فدای اجازة تکلم حاصل نمودم گفتم آقای مدیر وجدان شما از تعقل گذشت در جات دور زمین بدرجات قبله چه ربطی دارد قسمت دائره خط استواء را شما با دائره قبله فرق نمی‌گذارید دیگر اینکه درجات قبله هر چه بمکه مکرره نزدیکتر شود مسافت مابین نیز کمتر میگردد چنانکه مسافت مابین درجات زمین نیز در خط استواء غیر از قطبین است مثلاً مسافت بین درجات طول در زنگبار کنگو شبه جزیره مالاکا اوقیانوسه کلمی که در

خط استواء واقعند ببله ۲۳ فرسنگ و چیزست ولی در قطب شمال و جنوب هیچ مسافتی ندارند فقط یک نقطه است از این وجدانیتر عرض کنم حاجی در مسجد کعبه اگر طرف رکن شامی یا حجازی نماز گذارد در نقطه مقابل رکن عافى نماز گذارده مسافت مابین این دو نقطه بحساب درجه ۱۸۰ است در صورتیکه ۱۸۰ کرفاصله مسافت این دو نقطه نیست از بیانات شما چنین معلوم میشود که زیاده بر ۴ هزار فرسنگ فاصله مابین رکن شامی و رکن عافىست جناب عالى این قاعده خلاف وجدانرا بجه میزان وجدانی مینمایید در این بین پیش خدمت آمده اقا شام حاضر است حضرت سردار اقا دیگر هنگام شامست ولی باید پس از وی صحبت را انجام رسانید تا تکلیف خود را بدانم محراب بان قشنگ را تغییر ندادم عرض کردم انشاء الله تغییر خواهید داد پس از صرف شام در محل نخت قرار گرفتیم. حضرت سردار بسیار خوب نتیجه گفتگو بجای انجامید - جناب مدیر منکه بیانات اقا را تعقل نمیکشم همینرا میدانم که دو نقطه هر قدر از هم دور باشند بهمان میزان میانه اند و فاصله انحراف خواهد بود گفتم اقا مسافت جده و شهر باهاما را ملاحظه نمائید زیاده بر ۳ هزار فرسنگ میشود در صورتیکه تقریباً قبله هر دو یکست یعنی فرضاً اهالی جده و باهاما بطرف جنوب يك درجه منحرف کردند ولی بنا بر گفته شما باید زیاده بر ۱۳۰ درجه فرق این دو شهر بوده باشد یعنی چه تعقل نمیکنید جناب مدیر بسیار خوب شما میگوئید انحراف لیکن تپه قریب ۲۵ درجه است و الحال در تمام ایران انحراف از ۲۰ درجه نمیکند باز دوباره قهراً بخنده در امدم جناب مدیر مملکت ایران از ۱۱ درجه تا ۷۹ درجه از جنوب بطرف غرب انحراف دارد شهر

ماکو ۱۳ درجه بندر کوثر ۷۹ درجه است تبریز که در شمال غربی ایران است ۱۸ درجه انحراف دارد حقیقت اگر در این فن معرفت ندارید بهر چه مجادله میکنید حضرت سردار و آقای ناصر الوزاره خیر خیر حق باشماست معلوم شد محراب را باید از نو بدلات شباهنا کرد جناب مدیر اقا از کجا انحراف تبریز هیجده درجه است بلکه ۲۲ درجه است گفتم از کجا میگوئید جناب مدیر فلافی تقویم را بیار نشان بدم تقویم را آوردند نیم دایره قبله نما را باز کرده میان خط درجه نقطه را نشان داد هان ملاحظه کنید ۲۲ است بانه من درست تحقیق نمودم صاحب تقویم نیم دایره را بشصت قسمت تقسیم کرده هر قسمتی ۳ درجه است دیگر اینکه تبریز نیست مرو است گفتم جناب مدیر این مرو است تبریز نیست ۶۶ درجه است ۲۲ نیست اینرا نیز غلط نوشته از پنجاه نمیکند دیگر اینکه تفلیس را گفتید یک درجه صاحب تقویم ۳ درجه بنکاشته در صورتیکه اینهم غلط است ۱۰ درجه میباشد اکنون مثل قصه ما مثل شخصیت که گفت حسن و حسین هر سه دختران معاویه بودند در صورتیکه حسن حسین نیست حسن حسین است هر سه نیست هر دو است دختران نبودند پسران بودند پسران علی (ع) هستند نه معاویه انهم معاویه نبود معاویه بود جناب مدیر دیگر دست و پا را کم کرده خوب اقا کسی نگفته باید دایره ۳۶۰ درجه باشد بمیل نگارنده است صاحب تقویم نیز ۱۲۰ درجه قرار داده چه ضرر دارد گفتم جناب مدیر تا کی خود را بکوچه علی چپ خواهید زد البته هر کس میتواند بمیل خود دایره را قسمت نماید ولی بمیزان ۳۶۰ و باین قسمت نیز درجه گفته نمیشود درجات فقط ۳۶۰ میباشد زیاده کم نمیکرد مثلاً ضرری ندارد کسی دایره را بشصت قسمت نماید ولی هر قسیرا شش درجه

بداند مختصر قریب دو ساعت مادر صحبت و اهل مجلس تماشاچی بودند
حضرت سردار خوب اقا معلوم شد اکنون تغییر محراب بدلات
شما خواهد بود در همان مجلس میزان قبله تیکان
تپه را درست کرده چگونگی و ترتیبش را باقا زاده حضرت سردار
که جوانی کامل با وقار است بیان نمودم رفقا همگی بر خاستند که ما به حرکت
مهیما می‌شویم تا شما بیائید پس از ساعتی ما نیز بر خاسته با کمال اسف از
حضرت سردار و آقای ناصر الوزاره و حضرت امین لشکر و باقی اقبای و داع
نموده متوجه مقصود گشتیم برخی از اقبایان علماء و ملایان تا منزل مشایعت
نمودند ولی جناب مدیر در بین راه اظهار خجلت و انفعال نموده وداع کردند
کنون چهار ساعت از شب گذشته سوار شده با تمام نشاط رو براه نهادیم
قصه مکملات جناب مدیر را نخواستم درج نمایم ولی از انجائیکه مبحث بر فائده
ایست درج کردم از اینجهتست که نام جناب مدیر را بیان ننمودام
تیکان تپه از چهار سمتش دارای خیابانهای عالی است بمسافت ۲ هزار تا ۳
هزار قدم که از دو سمتش درختهای بلند سر بفلک کشیده تا مابین قلعه اغلب
دهات ملک افشار و در تحت ریاست حضرت سردار است .

کر بلائی محمد باقر پیش دویده اقا منزل امروز ما بسیار محل کشیف و گشته
زیاد دارد در دامنه اش دره ایست با صفا اگر میل شما علاقه گیرد در انجا
منزل میکنیم گفتم البته در اینصورت بهتر است ۳ ساعت از آفتاب گذشته
وارد قریه کوك اغاج داخل دره شدیم عجب محلیست از کثرت اشجار زمین
یکقطعه سایه است چشمه در غایت صفا از وسطش جاری است هر کدام در

طرفی فرش کرده بپارامید همینکه باسی از شب گذشت در حالت خواب نعره
های عجیب و غریب شنیده شد او ای اوی یکمدر اوغلان التي اچیلانی و بر
کورم کده قه فی کوتور هر يك از طرفی مستعد زد و خورد شده اند رفقا
چه خبر است یکسپاهی از پشت کجاوه حاج علی اکبر اقا رد شد حالا معلوم
نیست دزدست یا جانور مردمان این ده نیز بلائی هستند که جفت ندارند - بابا
بواسطه عبور یکسپاهی اینقدر داد و قال لازم نیست ساعتی يك نفر از شما
باسبانی کند باقی آسوده بخوابید دو باره غرق خواب گشتیم اینمرتبه بدر
از دفعه نخست از هر گوشه اوازی مهیب اطراف کاروانی را فرا گرفت باز
چه خبر است همان سیاهی دوباره نمودار شد - پس از تفحص عاقبت معلوم
شد کر بلائی محمد حسین است بهر تفریح و شوخی این اوضاع را بر پا نموده -
خدا را باید شکر کند که آسیبی از کاروانیان بوی نرسید - یکنفر چندین سنگ
سترک بر او پرتاب نمود و گر نه بجای تفریح نجریح میشد نیمه شب بار کرده
از این دره با صفا بیرون آمدیم امروز که سیزدهم ماهست در سانجد منزل نموده
روز ۱۴ وارد شهر صاین قلعه شدیم این شهر معتبر که مرکز تجارت اغلب کردستان
است پس از باغیگری اسمعیل اغا پاك و بران کشته ۴۰ چهل شبانه روز
اهالی از بیم جور ان باغی پیداد اماکن خود را خالی نهاده باطراف پراکنده
شدند در این مدت کسانش تمام هست و نیست شهر را با کمال اطمینان بغارت
بردند - چونرکان خوان یغما را - باین نیز اکفا ننموده - بر همه خانه هایش
آتش افروختند بازار بزرگ معروف ببازار امیر را پاك بسوختند حتی ذغالها
نیرا که از سوخته در و پنجره حاصل شد با ما کن خود

بار نمودند از این شهر با رونق جز تبه های خاک و انبار خاشاک چیزی باقی نتهادند جدیداً کم کم اهالی بر کشته مشغول تعمیر اند شب پانزدهم از این شهر دلسوز کوچ کرده روازنه اش در ده کشاور روز ۱۶ در لیلی ایاد منزل نموده شب ۱۷ بطرف بناب رهپار گشتیم یکساعت از آفتاب گذشته دو نفر پیاده با تمام شتاب از جانب شهر بسوی ما می آیند سلام گفته کجاوه ما را نگه داشتند اقا ما بهر کاری عجله داریم ولی اهالی شهر را از ورود خبر دار سازید همگی مستعد استقبالند از صاین قلعه حرکت شما را تلگرافاً خبر داده اند بایستی بحساب فردا وارد شوید مگر در ملک کندی توقف فرمودید آقای سیف العلماء بملک کندی کس فرستاده تا از ورود آگاهش سازند گویا شب گذشته اید ندانسته اند اینرا گفته رد شدند حضرت مستطاب ملاذالانام عالم فاضل آقای سیف العلماء از هر جهت علماً و شخصاً رئیس و آقای شهر بناب و اطراف میباشند اوامر عالییه اش بر تمام نافذ نزد دولت بغایت عزیز و نزد ملت بینهایت محترمند در عصیان اسمعیل اغا شخص ایشان خدمات شایان بالانسیبه باسلام و ایران اشکار ساختند چنانکه والد مرحوم ایشان قدس سره از عبیدالله ملعون جلو گیری نمایان نموده است و این لقب از همان وقتکه ارثی باین شخص یکانه رسیده .

ومن يشابه ابيه فسا ظلم

ملك كندی منزلگاه زوار است ولی ما شب از وی گذشته توقف ننمودیم بکفرسنگی بناب قهوه خانه ایست همینکه نزدیکش رسیدیم جناب آقای سیداحمد زعفرانی از بالکی خود پایین آمده جلو کجاوه ما را گرفتند اقا تا اهل شهر

را از ورود شما مستخبر سازم گاهی نمیکذارم حرکت کنید .

حضرت خدایکافی من طالب استقبال نیستم بهر چه مسلمانان بزحمت افتند همان به نفهمیده وارد شویم - آقای زعفرانی خیر اقا ابداً ممکن نیست این بی چاره ها ارزو دارند اگر چه کستاختیست ولی محالست بگذارم بیخبر وارد شوید باید چندی توقف فرمایید عاقبت با تمام اصرار ساعتی در اینمحل با صفا که از تراکم مزارع چون قطعه زیر جد جلوه کر است توقف نمودیم جناب کربلائی محمد حسین داماد آقای زعفرانی جناب کربلائی جلیل اقا با علی اسفر با کمال شتاب بهر خبر بجانب شهر روانه شدند .

حاج علی اکبر زمام کجاوه ما را گرفته در پیش اهنگ قافله با تمام آرامی در حرکتست کم کم پیشوزایان نمودار میشوند هر کس میرسد از بیخبری تأسف میکند متصل پیاده و سواره در آمدست وارد شهر گشتیم رفته رفته ازدحام مستقبلین بیشتر کرد و غبار فضا را تیره ساخت از کجاوه پیاده شده بهر سواری اسب و بدک پیش کشیدند حضرت خدایکافی ایا فرمودند ملای با وقاری با ما همقطار گشته مخصوصینرا معرفی میکنند - چاووشان سواره و پیاده بالحن داودی در اوازند متعلقین و عائله حضرت سیف العلماء رسیده اظهار خشنودی مینمایند دکان و بازار را تمام بسته اند صدای صلوات همه جای شهر را فرا گرفته از پس و پیش انتهای خلق نمودار نیست مرد و زن پیر و برنا در دعاوصلواتند از کزت و ازدحام نفوس غبار عالم گیرست نظامی مردم را از ییشرو پراکنده میکند حضرت آقای سیف العلماء با تمام وقار و احترام حضرت خدایگانیرا استقبال نمودند وارد عمارتی عالی داخل اطاقی وسیع علماء

و اعیان هر يك در محلی قرار گرفتند .

اقای سیف‌العلماء - اقا کم لطفی را تا با یندرجه منتظر نبودیم - نظر بام غیر از این بود چرا بتعلیق مستخبرم فرمودید حضرت خدایکافی مقصود همان اجتماع و زیارت دوستانست اذیت مسلمانان بهر چیست آقای سیف‌العلماء بینهایت اظهار اسف مینمایند در صورتیکه تشریفات ایشان با این مدت کم فوق‌العاده بود میوه‌های گوناگون حاضر شد و آمد رفت تا ۴ ساعت از شب گذشته امتداد یافت آقای سیف‌العلماء در صرف چایی بسیار افراط مینمایند چنانکه معلومست روزی زیاده بر ۶۰ یا ۷۰ فنجان میاشامند صبح روز ۱۸ این شخص عالیهمترا وداع نموده بطرف مقصود روانه شدیم حقیقت بلوازم انسانیت و بزرگی چنانکه باید اعمال فرمودند نفوس بناب بیدان ایشان قبل از مرض و قحطی قریب ۱۵ هزار بود ولی کنون از ۱۰ هزار متجاوز نیست حمام بسیار نیکو و نظیفی دارد که در تمام عراق عرب همشایش ندیده ام مرکز طوایف اطراف و دارای بازار و خرید و فروش زرگیت اقا مهدبخان تا بناب همراه بود دیشب از ما جدا شده پیش اوفتاد حضرت خدایکافی میرزا حسن ایتر که میبیم آست با غبار گویا دریاچه است من بجانب مغرب نظر افکندم اقا این حتما دریاچه ارومیه است اینک کوه شاهی دران سمتش پیداست میگویند ایش بخدی تلخست که هیچقسم از حیوانات در وی زیست نمیکند دو نفر از دور سرعت بسوی ما میآیند رسیده جلو کجاوه را گرفتند اقا حقیقت بینهایت دلگیر گشتیم بواسطه اینکه خبر تشریف فرمائی را فقط دیشب شنیدیم آنرا هم مهدبخان آگاه ساخت و گرنه مستخبر نمیشدیم

چرا بنده کان عالی را زودتر خبر ندادید درست بشخص متکلم نظر افکندم آقا شما کربلائی احد نیستید که پریسال به عتبات مشرف شده بودید بله آقا من همانم که محضر آقای والد مشرف گشتم اینرا گفته بسوی شهر برگشت از این محل تا خود شهر تمام باغیات با صفا بر از اشجار گوناگونست پیشوازیان سواره پیاده متصل رسیده اظهار شوق مینمایند برخی از کثرت شادی و اشتیاق گریانند مانند ورود بناب صدای چاووشان و صلواتیان خنده و گریه از هر سو بر پاست کربلائی احد اقا همین بنده منزلت کوسفند بهر قربانی فدا نموده وارد خانه در اطاقی قرار گرفتیم علی اصغر با تمام شتاب آمده اقا ملتفت نشدم رفقا عقب مانده در کاروانسرا منزل نمودند کفتم يك نفر از نوکرهارا بر داشته همه آنانرا با تمام چارپاداران بیاور از اول بگفته ام کاروانیان تا ساعت جدائی قاطبه از ما جدا نخواهند شد تکلیف خود را بدان علی اصغر با تمام شتاب رفته همه را بیاور آسب راه بکلی از یاد فراموش میوه های گوناگون حاضر گشت در این بین شخصی از پادان مجلس بر خاسته دست ادب بسینه کردن طاعت کچاق اعرضی دارم مرا آقای حاج سید رضا آقا فرستاده تا ایشانرا از قدوم مستخبر سازم امروزش روز است در اینجا توقف دارم اکنون آنچه فرمائید حاضر اقا در هر ساعت منتظر خبراند حقیر نیز در رکاب خواهم بود (حضرت مستطاب حجة الاسلام زاده آقای حاج سید رضا آقا بزرگ و شریف همه ان اطراف وعائلة ایشان زینت بخش کافه انصحات است که من بعد از ایشان (عائلة جلیله) نام خواهم برد سید سالخورد مجلی از یکطرف اقا ساعت ورود شما را بواسطه تلفون اقا میرزا یحیی آقای گوکارا مستخبر نمودم باین زودبها دوستان دست از

شما نخواهند برداشت اهالی شیرمین دستگرد گاو کان دهخوارقان ممات
خسرو شاه و اماکن دیگر که در اثناء راهند اغلب از محبان و مقلدین حضرت
والدادام الله ظلّه العالی میباشند از برای هر کدام یکشب معطل شوید از ده
میکند اکنون در چگونگی جواب مختارید

اقای خدا یگانی زیاده بر سه شب عائله جلیله و اهالی اسکو را منتظر
نمیتوان گذاشت اماکن دیگر را مستخبر نسازید فرستاده اقای معظم الیه بانام
شهاب قاصدی بسوی اسکو فرستاد از محبت و اقدامات اقای کربلائی احد بسیار
خوش گذشت هنگام صبح صادق کاروان آماده حرکت دوستان را وداع نموده
بسمت مقصود روانه شدیم نزدیک ظهر است قطعه شیرمین از دور پیدا است
ولی قدری از جاده عمومی کنار واقع شده دو سوار بطرف مامیابند همینکه
رسیدند از روی اسب پیاده شده یکی از اندو جلو کجاوه را گرفته اقا حقیر
ادم حاج سیدرضا اقا هشم از جانب ایشان در ده کلوئی تدارک ناهار و شام
بندگان عالیرا دیدم چه امر میدهید گفتم بسیار خوب آماده باش حضرت
خدایگان جانی وعده نخواهند داد دوباره براسب سوار از دیده غائب شدند
پیاده از موده زمام کجاوه را ربوده بجانب راست بگردانید گفتم برادر کجا
میکشی پیاده بانام تپش قلب اقا اهالی شیرمین بگمان اینکه سرافراز شام
خواهید فرمود از راه خصوصی منتظر قدم مبارک بودند همینکه
دانستند عزم تشریف فرمائی ندارید از اینطرف زیارت دویدند
اقا ما را محروم نگذارید دوستان همگی گریان و شادان دیده براهند - حضرت
خدا یگانی بسیار خوب مطمئن باش - باین تا چیز توجه فرموده میرزا حسن به

میرزا صالحخان خبر بدهند تدارک ناهار نیفتد استدعای محبان صادقرا نمیتوان رد
کرد حاج علی اکبر زمام کجاوه را از پیاده ربوده که زمام دار این کجاوه
همه جا من هستم - پیشوایان دسته دسته میرسند چاوشان باهنگ حجازی در
اوازند - جناب سرکار الله و بردیخان رئیس و بزرگ شیرمین مرد صالحورد
با وقاریست با گروهی رسیده پس از احترامات و تعارفات رسمیه از بیخبری
اظهار تاسف مینمایند - سر هر رهگذر کوسفند متعدد ذبح شد - جماعت نسوان
صلوات گویان در برابر ما اسپند دود میکنند - قاطبه بحمدی مسرور و شغوفند
که حقیقت سر از ما نمیشناسند گویا حاضرند همگی بجای کوسفند قربانی شوند
بصاحب رفت و آمد دولترای سرکار الله و بردیخان گشته رنج راه فراموش
شد حتی آسوده بقصد حمام بر خاستم بمصاحبت جناب اقا سید احمد زعفرانی
و برخی رفق بطرف حمام روانه شدیم چندین کس از نزدیکان سرکار الله و بردیخان
با ما هستند داخل حمام گشته پس از رفع حاجت پیشکار سرکار مزبور قطیفه
های پاکیزه بدست خریدار و دو شمشینداخت با کمال فروتنی در برابرم ایستاده اقا
متوقع اجازه دهید بادت خود رخت شمارا در بر کنم همیخواهم باین خدمت
سرافراز کردم - این دوست صادق بانام شوق اظهار خدمت و محبت مینماید
حقیقه از مهر وصفای اینان در شگفتم از حمام بیرون آمده در مسجد همگی
اقتدا بحضرت خدایگانی نماز جماعت خوانده شد پس از صرف ناهار و چایی بقصد
حرکت برخاستیم مدام براسبی سوار باقی پیاده تابیروب آبدادی
همگی به بدوقه آمدند پیاده شده باسر کارخان و باقی دوستان وداع نمودیم همگی
با دیدن گریهات بسوی ده روانه شدند شخصی زمام اسب سیاه

نیک اندامی در کف اقا این اسب را کلاوی سوار شده مشرف سازید نو کرم
آمده از انجا بر میگرددند - بابر رکاب سیاه نیکو سینا نهاده بر روی زین قرار
گرفته جناب آقای زعفرانی در کجاوه ام بنشستند همه جا مزارع خرم قطعات
باصفا را طی می نمایند مشتی سوار از دور پیداست که بسمت ما می آیند همینکه
نزدیک گشتند پیاده شده از جابین به هارۀ تعارفات یکدیگر را تلقی نمودیم -
باوصافیکه شنیده ام از آینده گن محترم یکیرا شناختم سرکار جناب سیف الله سلطان
که از رؤسای بزرگ مقامات از استقبالش اظهار تشکر نمودم ایشان نیز پس از
تعارفات مرسومه باقی اقایان را معرفی نمود جناب مستطاب عالم فاضل آقای سید
یحیی اقا رئیس و بزرگ اغلب گاوگان جناب عالم فاضل آقای میرزا علی دستگردی
جناب ملا حبیب دستگردی جناب آقای دیگر کلاوی که نامش را فراموش نموده ام
تمام وکلای حضرت خدایگانی والد ماجد روحی فداء میباشند مابقی از اعیان
دستگرد و گاو گانند یک ساعت و نیم از روز باقیست میرزا صالحخان و پیشوازیان
کلاوی رسیده چندین جا کوفتند قربانی نمودند امشب را نیز با کمال خوشی بسر
بردیم هنگام صبح کاروانیان و همسفران کرمانشاه آمده از حضرت خدایگانی
اجازۀ وداع خواستند هر چند اصرار نمودیم بمصاحبت ما اسکو آیند اشتیاق
اهل و عیال از اجابت مانع شد عاقبت باتمام تأسف همه را یگان یگان وداع کرده بطرف
مقصود شتاب نمودند - انعام حاج علی اکبر را نیز داده ضمناً سفارش نمودم بر اینکه استرمارا
نه باری بروی نهد نه کسی سوارش شود فقط با تمام ازادی و احترام باید
وارد تبریزش نماید که بزحمات ما بسیار متحمل شده کرچه حیوانست ولی
وفای هر جانوری بر نوع ما لازمست اسبهای ما را نیز حاضر ساختند هر

کدام بر اسبی سوار با اقایان مستقبلین دستگرد گاوگان بمقان بطرف دستگرد
رهسپار شدیم - من با رکاب حضرت خدایگانی جفت کشته عرضی دارم ناگاه
نیاختیار تسمه اسب را که در دست بود بر پشت اسب ایشان اشاره نمودم این حیوان
غیور همینکه ضرب تسمه را حس کرد یکباره خیز نموده چون باد سربه صحرا نهاد
هر لحظه تهورش فزونی و هر دم سرعت میافزاید از این وضع حالم دگرگون
گشت چه ایشان تا کنون سوار اسب نشده اند بلکه این مرتبه اول سواری
ایشانست رنگ از روی آفتابان دیگر پریده مشغول دعا هستند من نیز متحیرانه
ایستاده در خیالات واهی غوطه ورم ایزد مهربان در این هنگام شادی دوستان
این چه بلائیست که دو چارش شدیم خودت بحال این محبان رحم کن خوش
بخشانه این راه تمام رو بفرار است باین واسطه کم کم از شدت فرو نشسته در
منتهای بلندی ایستاد شکر کنان حمد گوین خود را بایشان ملحق ساختیم
رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت

شهر دهخوارقان از دور پیداست ولی دور از جاده است - سواران و مستقبلین
دستگرد متصل میروند از درۀ اژدها گذشته رفته رفته پیشوا زیان پیاده نیز
ظاهر شدند چاوشان در آواز دوستان صلوات گوین بدولتسرای آقای میرزا علی
وارد گشتیم در چندین جا نیز کوفتند قربانی نمودند پس از صرف ناهار و
اداء نماز قدری آرمیده دوباره هر کدام بر اسب خود سوار بطرف گاوگان
رهسپار شدیم - قریب نیم فرسنگ فاصله این دو محلت - از سمت گاوگان
متصل سوار است که باستقبال میآید - طول و عرض جاده یکقطعه سوار
سیحۀ اسبان دشت و کوهر را فرا گرفته - همه جا میان باغات سیر می نمایند

حقیقت صفای آذربایجان در همین اوست - وصف و بیان هوا و صفای این صحارای نمیتوانم مستقبلین پیاده کم کم رسیده صلوات و آواز چاووشان نیز بر صفای لاله و چمن افزوده چندین جا قربانی ذبح نمودند - از کثرت اشتیاق گویا بتقدیم سرهای خود حاضرند الحق مهر و اخلاص مقلد - بالنسبه بمجتهد خویش ربط بهیچ عالمی ندارد در ورود سلطان یا حاکم یا شخص محترم - مردم فقط بهر تماشای جبراً یا بطمع استقبال میکنند فرضاً اگر تشریفاتی هم قرار دهند یا خوفاً یا بجهت شهرت اینگونه جانفشانی و محبت در هیچ قسم متصور نیست - باین واسطه در هر ملت بویژه ملت ایران - اوامر علماء و روحانیان از سائر امراء نفوذش بیش بلکه فرموده ایشان بالطوع و الرغبه بمقام قبول و امتثال میرسد بنا برین بر هر عالم عاملی لازم و واجبست در ترقی ملت و دیانت بیش از سائر حکام بکوشد چرا که منافع و تسایح همت و تصمیماتش از کافه آنان فزونیتر میباشد - نه اینکه باین ریاست اظهاره صوریه مغرور - و از سیاست و ترقی برادران اسلامی فرستگها دور ماند در برابر مهر و جانفشانیهای آنان باید بکوشیم و علاوه بر خدماتشان خدمت نمائیم بدان چندین مسئله شرعی آنها را تمام خود پسندی فرضاً موجب ترقی این ساده لوحان و اداء حقوق لازمه شرعی ایشان نمیشود - الحق در برابر جان نثاریهای این صاف دلان که دیده بدهان مادی وخته منتظر ایام هستند - نظر بوجدان یا بتکار یگردد که هم در راه حضرت بزادان مقبول و هم از اداء حقوق شرعی و لوازم عرفیه آنان بر آمده باشیم .

عالم باروحانی - باید امین کافه ملت - حافظ ناموس شریعت کاردان نکته سنج پسندیده خوی رؤف مهربان - عطوف خوش زبان - آئین پرور - عدالت گستر - راه دان و رهبر - عامل بر عمر بوده - همراه همتش در ترقی نوع و آسودگی همجنسان همکیشان معطوف باشد .

بلکه در ظاهر و باطن بر وفق کمال عالمی ساده لوح که در باره وی اعتقاد نموده متنی و اعمال فرماید و گرنه گذشته از شقاوت و خذلان اخروی - نظر بوجدان - خائن - پست فطرت دزد - چپاول - راه زن - بلکه نخستین بی شرف - و بدترین مخلوقات بشمار میرود .

ولو غش بر ملت و دیانت سم قاتل - و وجودش پراستنبزاز - اقدامات هزاران مقاتل است چنانکه میفرمایند - ان هؤلاء اضر علينا من جيش يزيدن معويه و ابر زیاد - البته اختلال مرکز موجب اضمحلال دوائر و نابودی روح سبب تباهی اجساد خواهد بود - اذا فسد العالم فسد العالم - آنچه بکنند نمکش میزنند - وای بوقتی که بکنند نمک .

عالم با عمل مرکز جامعه نیست که همراه متفرقین بکملت را جمع آوری نموده بدون زحمت هیئت اتفاقیه تشکیل داده حفظ شرف و ناموس - و اساس شوکت و بزرگی را مستحکم مینماید .

عملیات و جدیات یکعالم عامل از نتایج و اقدامات هزاران مجاهد غیور بیشتر است .

مداد العلماء افضل من دماء الشهداء

چنانکه فرموده اند - علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل همیبا ید ما نند آنان

بقوت لاموت و گذران عادیه قناعت نمود - بتبلیغات جدیه - و اقدامات
 علیه - و اتفاق همجنسان - و ترویج همسلکان - ملت نجیب را بمدارج
 عالیه انسانیت - و مراتب سامیه مدنیّت سرافراز نمود اسباب تجمل
 و زینت در خور روحانی - و لایق نهانده شریعت نمیشد - بلکه هر
 عالم نهایّی که دارای اخلاق مذکوره نیست با بتجمل و خود ارائی مبتلا
 است کرک است در لباس میش گاهی بوی نام رو حانیت بلکه اسلامیت
 اطلاق نمیشود

لازم نیست فلان اقا کثر الله امثاله مفتاد معمم دور خود جمع نموده تا
 نفس و اسپین بتعلیم چندین دروس متعارفه جامد گردد بلکه مشقّی از آثار
 علوم متنوعه جدیده و السنه بیگانگان اموخته در و دایان خارجه باغارتگران
 آئین اسلامی بلفت و لهجه خود آنان بکوشند - از بودن ۱۰ یا ۲۰ هزار طلبه
 باعتماد در محلّ فلانی که بعدها بده کوره خود قناعت خواهند کرد ابدأ بعالم
 اسلامیت نفع نمایانی حاصل نیست - ولی اگر برخی از ایشان لغت همسایه
 جنوبی را تحصیل نموده در امریکا بتبلیغ دانات اسلامی همت گمارند شوکت
 ملیت و عظمت روحانیت مردم مضاعف میگردد - و بجای دانات پروت -
 قاتولیک اور نمود و قس - و و ... و بیدینی بابی و بهائی و و ... که همه آنها
 فقط از روی بیاساسیست آئین شریف اسلام رواج خواهد گرفت - شارع مقدس آ
 ما را تنها بتحصیل فقه و اصول و احکام شرعیه مجبور نفرموده بلکه بطور عموم
 این علوم را برای دانستن احکام و تکلیف وی واسطه و مقدمات قرار داده چنانکه
 بجهت بعد زمان از صاحب شریعت هر لحظه استنباط تکالیف دشوار

و اغلب اوقات محتاج باجتهاد میشویم چرا باید عمر عزیز را فقط در این
 صرف نموده از ابراد و اشکالات بیگانگان عاجز آییم - شمارا بخدا مبحث مقدمه
 واجب با اجتماع امر و نهی با تعریف با بحث در موضوع علم اصول که سال
 و ماه در وی زحمت میکشیم در برابر اعتراضات اجانب با ترقیات ذوات
 خودمان منمر کدام ثمره نیست - اگر هر آینه نیمه امدت را در وسوس
 طبیعیان با دسایس مسیحیان صرف نموده السنه معترضین را کوناه کنیم چقدر
 بعالم انسانیت خدمت و شارع مقدس (ص) را از خود خشنود ساخته ایم - اقامان
 اگر دیانت و علمیت فقط دانستن احکام شرعت - برهمنان هند را نیز عالم
 میتوان گفت چرا که اساس دیانت خود و احکام برهما شیوا فیشور انجوبی
 میدانند استدعا دارم فرق علم ما و آنان را بیان فرمائید جز اینکه باعتماد
 خود خویشان را بر حق و آنان را باطل میدانیم دوباره گستاخانه عرض میکنم
 اگر بزرگی و انسانیت و شرف در تقلید صوری و کثرت مریدانست - دالا مالا
 رئیس روحانی قاطبه بودائیان که در شهر - لاسای - چنین میباشد العباد
 بالله بزرگی وی بیش از مرکزیت ما است بواسطه اینکه اگر ما یک کرور یا
 ۲۰ یا ۴۰ کرور مرید داشته باشیم - تعداد مریدان - دالا مالا - قریب چهار
 صد ملیونست اما ما بین شرافت ظاهری ما و آنان فرقی نمیتوانید خیر بجز
 شرافت باطنی که توأم و لازمه حقیقت است زیادتی نداریم اقامان مقصود و
 نتیجه مقدمات اینست که نباید بر این شرف باطنی قناعت نموده در گوشه مشغول
 خوشگذرانی یا لاقیدی بوده باشیم شرف و بزرگی ما در آنست که نخست انجمن
 روحانی یا مجلس شورای علمی تشکیل داده سپس بتهام ملل و مذاهب در کافه

اظهار اخطار نمائیم بر اینکه روحانیان اسلام در محل فلافی حاضرند حقیقت
 کیش محمدی را بر قاطبه ادیان و رفع اشکالات اجانب نموده بطلان سائر
 مذاهب را اثبات نمایند در آن هنگام میتوانیم خویش را اعلم دانسته بر
 دیگران افتخار نمائیم شرف بر دو قسم است - ذاتی - خارجی - شرفی که
 اکنون علماء دارند شرف ذاتیست چرا مظهر و حامل احکام و قوانین شریعت حقه اسلامی
 هستند باینجهت بر سائر اصناف ملت و همکیشان شرف دارند بلکه روحانیان
 هر قومی از سایر اصناف و مراتب خود شریفترند اختصاص بعضای اسلام ندارد
 ولی ما بر این قناعت ننموده شرف خارجی را نیز میخواهیم یعنی باید بحدی جدیت
 کنیم که علمای سایر ادیان نیز ما را بزرگ و شریف دانند و این شرف بچندین
 مقدمه حاصل میشود اول اتفاق کافه علماء و روحانیان - ۲ تشکیل مجلس و
 کومیسئون علمی بهر دوکار یکی رد اعتراضات بیگانه و ترتیب برخی اساسیاتی که
 سبب ترقی اسلام باشد - دیگر حکم و فتوی در وجوب باحرمت امور کلیه ای که
 راجع بقاطبه افراد مسلمانیست - که هر دو پس از مشورت با اتفاق آراء کافه
 علماء وقوع یابد - ۳ ترتیب یک صندوق (مخزن) که تمام حقوق با واردات شرعی
 در وی محفوظ بوده بنظارت و ضوابط دید نماینده گان روحانی در مصالح مسلمین
 صرف شود چنانکه تشارع مقدس اعمال میفرمودند - ۴ تأسیس دارالعلوم
 اجنبیه .. مدرسه ای که علوم و ادیان و قوانین ملل و مذاهب خارجه تدوین
 شود تا با کمال بصیرت بزبان خودشان در رد و ابطال اثبات بکوشیم - ۵ اتفاق در
 رهاندن برادران دهانیان که در مسافاتی و ملیت با ما شریکند از چنگ ستم
 حاکمان جور و ملایان نادان ظالم که بانواع خبیله جزئی بزرگشانرا بغارت

برده دو چار لطافت بیرحانه خود نموده بحدی حرکات و حشیانه این ملایان
 آبروی اسلام را برده که با تئس آنان - تیم وحشی در زبان انجمن شد نام ما -
 شتا حقن و تأدیب و اصلاح اینگونه ملایان که برخی مستقل و گروهی
 وکیل از جانب علمایند فقط بوضع جاسوسانست بر هر وکیل از محل خود همینکه
 ظالم ملایان معلوم و معین شد تا بدیش سهل و آسانست
 ششم ... ۷ ... ۱۰ ... ۱۰۰۰ ۱۰۰۰۰ چندان رشته از هم گسیخته که ترتیبش
 از شمار بیرونست ولی تمام از آن پنج مقدمه متفرع میشود اگر حسن شرف
 و وجدان بزرگی داشته باشیم باید در ترتیب امور مذکوره بکوشیم و اگر نه پس
 از چندی در ... طبعیان و مسیحیان ... باقی جواب بعهده روحانیان مگر
 اینکه حضرت ولی عصر ع ارواحنا و ارواح العالمین له الفدا ظهور فرموده
 کشدگان وادی ضلال را از تپه طبیعت نجات دهد - اللهم عجل فرجه و سهل
 مخرجه و اجعلنا من انصاره و اودائه واللائدین تحت لوائه بحق محمد و اله
 الطاهرین صلواتک علیهم اجمعین - ولی حضرت حجة عج فرموده که بدست
 و رضای خود دین و مملکت مال و جائز با جنبی سپاریم بلکه در حفظ نفور
 ممالك اسلامی و آئین مقدس تا کیداً ما موریم باید از این نکته غافل نباشیم
 باز عرض میکنیم امروز وجدانیست قوه ظاهریه ما از علماء و کشیشان نصارا
 بیش نیست تاریخ آنانرا خوانده برای خود سرمشق قرار دهیم احکامشان در اروپا
 از اوامر ما افذ بود هر حکمرانرا میخواهند عزل مینمودند و بر هر کس
 رایشان قرار میگرفت کافر میگفتند - اکنون همگی ذلیل دولتیان و حکمشان
 برادنی رعیت جاری نیست - پس از چندی خدای نکرده مانند آنان بیچاره

و بیجان خواهیم ماند علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد فعلاً بحمد الله دولت و ملت هر دو اسلام پرست روحانی دوست مطیع اوامر علماء خواهان ترقیات اسلامند که بیک همت و اتفاق روحانیان و عمل بشرابط فوق بدرجه سامیه شرف و سیادت نائل میشویم ولی هرگاه باین گونه افعال ورزیم و بر این وتیره رفتار نمائیم و ایام عزیز خود را بغفلت و تنبلی بگذرانیم - وه علا بر اینکه عندالله مؤاخذ و نزد پیغمبر و امامان شرمسار خواهیم گشت - رفته رفته کیش و کشور ضعیف دولت و ملت ناتوان - کم کم بیگانگان سلطه و اقتدار کامل در وطن عزیز پیدا کرده در اضمحلال سلطنت ساسانی و شریعت محمدی با جدیت تمام خواهند کوشید چنانکه محاله بر این نکته غافل نیستند - ... در این هنگام - ای عالم غیرتمند وای روحانی ارجمند - ای ایرانی باوجدان وای حساس مسلمان - اجتماعات شما را از میدان بر میدارند پنج نفر ایرانی و یا مسلمان را در یکجا جمع نمیکذارند انوقت نماز جماعت را در خواب هم نمیبینید مجلس عزای ابی عبدالله الحسین ع از ترس در خاطر نیز خطور نمیکند مجالس و محافل علمی بلکه مدارس جدید و مکاتب قدیمه از بین خواهد رفت اگر هر اینه رحمی کرده باجتماع ده نفر اجازه دهند ۲۰ کس بر آنها مامور و قرارول قرار مینهند هر حکم را که ما در ابتداء اسلام و قوت اسلام میان بر آنها جاری میساختیم پس از این خدای نکرده اضعاف و برابر سربازان و بر اولاد و احفاد ما خواهند آورد - اغراق نمیکویم و افسانه میندار - در جزئیات احکام شریعت رای شریف بانظر مبارک بر هر چه قرار گیرد فتوی ده - ولی در کلیات امور اسلام از وجهه سیاست که شامل تمام افراد است تنها نمیتوانی حکم داد

همیداید آراء کافه علماء اعلام را بسنجی و با عموم مشاوره نمائی نامانند بعضی اوامر امروزه موجب سخریه بیگانگان نگردد - علم الله آنچه را که عرض میکنم فقط از راه طرفداری روحانیت و اسلام پرستیت از انجائیکه این نکته مرکوز اذهان اغلب عوامست نخواستیم غیر از همجنس روحانیانرا مذکری باشد و هر آنچه عرض کردم از در تذکره فان الذکری تنفع المؤمنین است و گرنه بساحه روحانیت بجز این بی ادبی و گستاخیت - و العذر عند کرام الناس مقبول - ولی افسوس که بیانات فوق بر دل برخی چون مشت بر سندانست - پس تدبیر چیست ای - لب بر سر لب نهاده خون باید خورد - نه - خیر بلکه مسلمان غیور شرف خواه وطن دوست تاجان دارد میدوشد با ما تمام مردی و جسارت شرفی را که پیش نهاد قاطبه افراد اسلامت تحصیل مینماید باینکه ناچار بحضرت سید الشهداء تأسی نموده با کمال عزت و افتخار یگانه جان خود را در راه اسلام و صاحب اسلام باخته بسعادت دارین فائز میگردد - زینهار بیانات ناصحانه امرانا دیده و ناشنیده انگارید - فانظر الی ما قال لا تنظر الی من قال عریض مشفقانه امرای پس از انتخاب قبول نموده در شوکت اسلام بکوشید تا جامعه ... نبوشید زیاده بر این جسارتست با کمال خوشوقتی وارد گاو گان گشته داخل دولت سرای در محلی عالی قرار گرفتیم اهالی فوج فوج آمده اظهار خشنودی میبایند لحنی نشسته ایم که اقای عالم فاضل جناب حاج ملا علی خسرو شاهی وارد گشت (از جانب حضرت خدا یگانی والد ماجد روحی فداه ملقب بفخر الاسلام و وکیل در خسرو شاه) است - امشب نیز از توجهات و اقدامات عالی جناب آقای سید بهی اقا بسیار خوش گذشت هنگام صبح مصاحبت ایشان و باقی آقایان اسکو

و خسرو شاه هر کدام بر مرکب خرد سوار بسوی مقصود روانه شدیم همگی بر اسب سواریم
مگر جناب حاج فخر الاسلام که بردارز کوش سوار است ولی امتیاز و افتخارش بر اسبان ما
اینست که نسب وی به یعفور حضرت ... منتهی میشود سواد بمقام سمت راست
از دور بیداست ولی اهالی از ورود ما مستحیر نیستند جناب ملا محمد حسین
اسکوئی بیرق سرخ بر دوش هر دم باهنکی علاحده در آواز است قطعات رنگا
رنگ صفحات مینا رنگ را با کمال صفای مینائیم قطعه نرمانی که از متعلقات
عائله جلیله است اینک نمایان از این نقطه تا اسکو قریب سه فرسنگ است
کم کم سوارانی متفرق رسیده با تمام شتاب بر میگردند گویا خبرین باشند چندی
نگذشت اقا زادگان محترم عائله جلیله و جوانان باقی اعیان رسیده با
کمال خوشوقتی رسومات تلافی از طرفین حاصل گشت قریه خاسر که اغلب ضمیمه
املاک عائله جلیله است اینک از وی عبور مینائیم چون اهالی خسرو شاه
متعدد تشریفات استقبال هستند و ما را امکان عبور از وی نماند جناب حاج
فخر الاسلام از برای اخطار و آرامی ایشان عنان مرکب با سو منعطف ساخت دسته
دسته فوج فوج سواره و پیاده متصل میروند در اینجا از هر جانب باغات
با صفا چمنهای خرم مارا فرا گیر است سمت چپ که طرف شمال است تمام دهات آباد بدرجه
کمالست چارووشان هر کدام در طرفی خروشان - غلغله شادی و آواز صلوات بر نعمات مرغان و
صفای باغات مزید گشته قریه دیزه را که یکفرسنگی اسکو است گذشتیم در
اینجا ابتدا و انتهای خلایق تا دیدید دیده ناظر از بکثرت ازدحام خیره
میشود گویا بازار مکاره با سوق عکاش است زهر سومر دوزن صف بسته با
صد شور خشنودی - تو کوئی روز موعود است با نوروز جشدی - از ازدحام

نفوس و کثرت سواره و پیاده کرد و غبار عالم ما را فرا گرفته شهنه و
صیحه اسبان که از تصادم یکدیگر منبجند بر تمام غالب پیشوازیان خسرو
شاه و بابل و میلان از جانب بسار ملاقاترا طالب ولی تصادم خلا بق از
تلاقی مستقبلین مانعست یکطرف مشتی از اطفال برتیب صف بسته بیرق شیر خورشید
در کف اسلام رسمی ما را تلقی نمودند معلوم گشت نو باوگان عزیز دبستان میلانند
حضرت خدا یگانی هر کدام را بکلمات روحانی مینوازند وارد قریه خسراقی حضرت
مستطاب حجة الاسلام زاده آقای حاج سید رضا اقا ابن عم محترم بگانه ایشان
جناب مستطاب آقای حاج میرزا محمد علی آقا و باقی علما و آقایان اسکو
میلان و غیره نمایان همگی پیاده شده پس از تلافی خوشوقانه و تعارفات صمیمانه
در عمارت و باغ خسراقی که نیز متعلق بعائله جلیله است قدری از رنج راه
آرمیده بعد از صرف چای و مینو اهالی گوناگون هر یک براسبی سوار دو باره
بطرف اسکو رهسپار گشتیم در سر هر ره گذر متصل گوسفند است که قریانی
نموده و مینمایند - حاج اسد الله درویش پیاده پیش پیش تبر زین بردوش مدح
مولا میناید پل مستحکمی را که بناهای خیره عائله جلیله است عبور نموده
از باغات و اشجارستان گذشته الباعه ۵ هنگام ظهر روز - ۱۲ ماه محرم است
وارد قصبه مبارکه محترمه شدیم - جماعت نسوان بر سر بامها ازدحام نموده شادان
دعا گویان گروهی از شدت مهر گرمان - در برابر دولترای شرف از اسب فرود آمدیم
بصاحب اقایان علما و بزرگان وارد گشته در اطاقهای عالی هر کدام طرفی قرار
گرفت ناغروب آفتاب ازدحام و تردد برقرار پس از آن نیز بهمان قسم آینده و
رونده دراز دیاد است بواسطه کثالت سفر آینده گمان زودتر متفرق سر بیالین

زاحت نهاده رنج راه بکلی فراموش گشت روزانه دویم دوباره همان مجلس برپا اقایان علما واعیان غنی و فقیر برنا و بیر در غایت وجد و انبساط در ترددند - اولیاء و نوادگان مدرسه مبارکه نیز در اطاق دیگر صف بستند یکی از انمیدان قدم پیش نهاده پس از سلام مقاله و اشعاری در نهیت و تبریک اهالی اسکوبیان نمود ضمیمه اشعار است که شاگردان مدرسه دولتی نمره (۱) پس از مقاله قرائت نمودند

ای ز جان بر تو روی پرورش جان از تو	رونق ملت و شرعت و همه ارباب از تو
ای ظهور همه تفسیر بقران از تو	ای با حکام مروج همه تبیان از تو
این تلاوت با تحاف نثار آمده اند	بلبل آسا بر کل نغمه سر آمده اند
از قدومت همه را روح و روان باز آمد	جوهر هستی و جاوید بمان باز آمد
موقع کسب سعادت چه عجب ساز آمد	روح قدس از بی اخذ شرف انبار آمد
بر ما چونکه دو نورو دوزیا آمده اند	چون علی روی حسن خوی فرا آمده اند
دین بعالم شده ترویج ز اقدام علی	رونق دین حنیفست ز اسلام علی
ایکه اندر توصفات حق و همنام علی	مرکز علم خداوندی و همنام علی
نام و همنام خدا با چه بجا آمده اند	همه را ملجأ و مرجو و رجا آمده اند

انشاد جناب اجل آقای غلامحسین (قائمی) اسکویی:

که یکی از معلمین محترم مدرسه مبارکه و الحق جوان کامل ادیب محبوب محبوبیت حضرت خدایکافی هر کدام را بکلمات روح پرور و بیانات مرحمت گستر بنواختند این ناچیز نیز بر خواسته از اولیاء محترم اظهار امتنان و تشکر و موفقیت نوادگان گرامی را بتدارج عالی و مراتب سامیه بنظر گنبد اثر حضرت ولی عصر ع و عنایات خاصه عاقله جلیله و توجهات

صمیمانه جناب مدیر محترم حضرات معلمین از ایزد معربان در خواست نمود - امید داریم انشاء الله بعد ها هر کدام خادم و مجاهد دلیوز ایران و اسلام گشته با دل و جان در ترقیات و تحصیل معارف و کسب شرف کوشیده - کھتران وطن عزیز را بسدرجته مهتری سر افراز نمایند آمین بارب العالمین - نماینده مدرسه میلان دلیرانه مقاله انشاد نموده مورد هزار ها تحسین گشت تا سه شبانه روز بر این منوال از اطراف و اکناف ازدحام نموده - سفره عام گسترده بود .

روزانه چهارم مصاحبت اغلب عاقله جلیله و علماء و بزرگان هر کدام بر اسبی سوار بعنوان بازدید بسوی خسرو شاه روانه - سواره و پیاده از هر کرانه باستقبال دویدند - مسافت مابین یکفرسنگست جناب حاج فخرالاسلام و جناب آقای رئیس السادات - خسرو شاه دیروز اسکو آمده اینک مصاحبند حاج اسد الله بکار خود مشغول چار و شان در آواز - کرد و غبار متصاعد غلغله مردان و صیحه اسبان دشت و کوه را فرا گیر - جناب علای میزبان با صوت دودی و آهنگ حجازی سوره هل اتی تلاوت مینماید - وارد شهر داخل عمارت عالی علماء و بزرگان هر کدام در طرفی قرار گرفتند .

پس از نماز ظهر و عصر سفره عمومی بر افراشتند - تا ساعت چهار از شب ازدحام و تراکم نفوس هر دم در ازدیاد - بازار میوه های گوناگون چاقی و دخانیات رواجست - روزانه دیم نیز مجلس دی بر پا - و ان اجتماع و ازدحام بر قرار گشت - امروز برخی از علماء و آقا زادگان واعیان تبریز بهر دید آمده اند - امشب پس از اداء نماز جماعت مغرب و عشاء

حضرت خدایکافی روحی فداء بر قراز منبر صعود فرموده آیه - انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا - عنوان نمودند صغیر و کبیر - برنا و بیر - عالم و جاهل - رجال و نساء - بهر استفاده و استفاضه - حضور دارند .

از بیانات حکمت آمیزشان هر دم مستمعین را نشاطی علائمه روح میدهند عیسی مانند هر لحظه

مرده دلزار روح و روان عطا میفرماید - گویا
قلوب مردمان چون مرده بود از جهل معبودش
بأحیای قلوب مرده بفرستاد عیسی فی

حالت فرح و انبساط از جبین محبین پیدا است - اگر بیانات عالی ایشان را نگاشتن خواهم از وضع سفر نامه خارج میشوم - روزانه سیم به بازدید یکی از علمای محل بمصاحبت اغلب علماء روانه شدیم - از انجائیکه حجره عالم و ملا است هر يك کتابی بر داشته مطالعه میکنند -

آقای صاحب محل صدا زدند اوتی فلانی - رساله را که نازه تصنیف نموده ام بیاور - رساله را آورده بدست ما دادند آقایان معرکه کرده ام - درست نظر نمودم - جناب آقا ققه را بنظم کشیده اند - ولی چنان بجه قسم همه بند بند - قاقیه مخالف فردها کوتاه و بلند - یکی بخوردی خس دیگری چو کوه دعاوند - مرا از ان افتخار وین زمینه تبسمی رخ داد - جناب آقای مجد الاسلام نکته را دریافتند آقا بهر چه میخندید - عرض کردم هیچ ولی آقای مصنف کاربکه کرده اند قید از اشعار برداشته اند الحق بیکو کاری

ناکی کلمات و ابیات بایند بحر طویل و محث و رجز و خفیف و رمل و تقارب و مضارع و غیره بوده باشند - حریت و آزادی عالمرا فرا گیر ناچند زورق اشعار در گرداب البحر مقید و غریق گردد - در اینجا لطیفه بنظر آمد - از (باب) پرسیدند چه سان ادعای این مقام بلند مینمائی در صورتیکه گفتار و انشائات بدرم و قواعد زبان عربی را هنوز محکم ننموده - در پاسخ گفت بلی از انجائیکه کلمات در عالم ذر از قیودات عوامل شکایت نمودند همچنانکه قید از خلق برداشتم کلمات را نیز آزاد نمودیم ناکی فاعل در قید رفع - مفعول بایند نصب کلمات بسته سلسله جازمه و جاریه باشند - کثرت جناب اقام قید از اشعار برداشته ابیات را از چنگال نهنگان البحر آزاد نموده اند مجلسیان سخت بخنده در آمدند گر چه آقای مصنف بر منفعل شدن ولی از اینگونه لطایف نزد ابناء علم ضرر ندارد - امروز سه ساعت بغروب مانده بمصاحبت عائله جلیله و آقایان اسکو هر کدام بر اسب خود سوار بطرف مرکز اصلی روانه شدیم تا چندی نیز بهر بازدید قری و اطراف هر روز بمجانبی رهسپاریم رنج راه و خستگی سفر بکلی فراموش هر دم اعتدال مزاج فروتنتر میگردد - علاوه بر اینکه اب و هوایش مساعد و از عنایات عائله جلیله اسباب راحت و لوازم آسودگی با تمام کمال مهیا است همواره بمراحم خاصه ایشان و صحبتهای ذوات عالیشان مسرور و خوشوقت میباشیم اگر چه ارتباط و یگانگی ما بالنسبه بعائله جلیله نه چندانستکه ملاحظه مهمان و میزبان بتوان نمود بلکه علایق خصوصیت و مرکز جامعیت از هر جهت با تمام استحکام موجود است ولی هر کدام بیکان بیکان مراسم و شرایط میزبانی و مهمان نوازی قائم

بوده هر يك جدا جدا ما را رهين امتنان و تشكرات شايان بشمودند
پس از چندی حضرت مستطاب آقای حاج ميرزا محمد علی آقا که همواره
بصاحب و عنايات عاليه و مراحم ساميه انذات اقدس مانوس و مشغوف می
باشم - و اقزاده های محترم جناب آقای ميرزا محسن اقا و آقای ميرزا مرضی آقا بشهر تبریز
تشریف بردند - کم کم نیز از عائله جليله جناب آقای سيد حسن اقا و جناب
آقای سيد موسی اقا بایشان ملحق گشتند -

دو ماه تمام با کمال خوشوقتی و انبساط در زیر سایه عواطف عائله
جليله بسر بردم .

روز ها با جناب آقای سيد ابو الحسن اقا يگانه آقا زاده حضرت مستطاب آقای حاج
سيد رضا آقا که همواره ایس این ناچيز بود بمباحثات علمی ترتیب داده اشتغال داشتیم انشاء الله در
خیال تحصیل رتبه منیع روحانیت بوده مقام سامی جذبه گروار خود اعلی الله مقامه را خواهند
گرفت در این مدت هر روز براسبی سوار و هر دم بطرفی رهسپار گاهی در قریه و
دهات برخی اوقات در مزارع و باغات متصدی این ترتیبات و مهمام امور يگانه
اخوي محترم حضرت مستطاب آقای حاج سيد رضا آقا حجة الاسلام زاده
جناب آقای سيد ابو القاسم اقا میباشند که با کثر زحمات قائمند - و همواره
در باغچه مخصوص جناب آقای سيد غلام اقا خوشوقت و مانوس بودیم يگانه
آقا زاده ایشان آقای ميرزا محمود اقا که جوان کامل مشغول نیکو اخلاقیست نیز
بعدها انشاء الله در خیال تحصیل درجه روحانیت میباشند

در تمام این مدت حضرت خدا يکافی بجز نماز صبح اوقات دیگر را در
مسجد مخصوص بجماعت اداء نموده ایالی جمعه را نیز بر منبر صعود میفرمودند

رجال و نساء از قرای اطراف نیز مجتمع از مواظ و افادات عاليه بهره مند
مستفیض بودند تا اینکه روز وفات حضرت رسول از دحام خلایق بحمدی گشت
که نیمه آنان بیرون مسجد متحیر عاقبت باصرار ایشان حضرت خدا يکافی
باین ناچيز اشاره فرمودند - امتثال مثال عالیرا واجب دانسته ناچار در مسجد ثانی
نماز گذارده بر منبر صعود نمودم ناچندي از دحام برقرار مسجد و منبر در جانبین
برها بود عاقبت بواسطه خلاف ادب در برابر ائمه علم و دانش از
همگی معذرت خواسته بمسجد حضرت خدا يکافی پیوستم ولی قرار بر این شد
هر روز جمعه پس از نماز ظهر و عصر نیز بر منبر روم گرچه خوشرا
لابق این مقام نمیدانم ولی باجابت دعوت برادران روحانی مجبورم - اليوم
روز دوشنبه ۱۶ - ع - ۲ که از ورود ما ۵ روز گذشته است - با حضرت مستطاب
آقای حاج سيد رضا آقا در سفر و حرکت بجانب مقصود مذاکره میمائیم - جناب
ایشان بکلی ابا فرموده ببقاء همه زمستان اصرار دارند - حضرت خدا يکافی -
ما باید قبل از اینکه سرما سخت شود - بلثم عتبه مبارکه رضویه (ع) مشرف
گردیم چنانکه میگویند اگر قافلانکوهرها برف بپوشد مانع از تردد مسافرين میشود
دو صورتیکه اشهر متبرکه ماه رجب - شعبان - رمضان را باید در آن
آستانه مبارکه درك نهائیم البته فراق دوستان بویژه انذوات مقدسه بینهایت سخت
و دشوار است ولی چنانکه حضرتعالی مسبوقید از حرکت ناگزیرم - عاقبت
پس از اصرار زیاد از جانبین قرآن شریفرا حکم قرار دادند .

استخاره بھر سفر سیارنیک - ناچار حضرت مستطاب معظم الیه بر ضائن دادند
تبریز جناب مستطاب آقای حاج ميرزا محمد علی آقا را مستخبر نموده - از آنجناب پیغام

رسید - پنجشنبه - ۲۱ ماه جاری منتظر ورود میباشدیم - لذا مالیز اینك در استعداد لوازم سفریم .

شب ۱۹ - با حضرت عالم فاضل آقای میر عبدالمحمد آقا مجدالاسلام که از علوم قدیمه و جدیده بهره کاملیرا داریند صحبت ازطبیعیات شد تا ذکر مد و جزر بحار با ارتفاع و انخفاض دریا بمیان آمد - ایشان از انجائیکه وضع این حالت غریب را مشاهده فرموده اند متعجبانه بیان محرك و سبب ویرا از این ناچیز درخواست نمودند - اگر چه که از چهار مشاغل بسیار ومقدمات سفر و جواب برخی مسائل دیگر هستم ولی از انجائیکه اجابت دعوت برادر روحانیرا از زمره لازمات میدانم - ناچار هنگامیکه تمام سر ببالش راحت در خواب هستند بمقاد لا یسقط المیسور بالمعسور بزبان عربی مختصری از تفصیل وی بیان نمودم ولی چون برخی برآدران شاید از لغت عربی استفاده نفرمایند - در اینجا بزبان شیرین پارسی مینگارم .

کیفیت مد و جزر

ممکن نیست از برای کسیکه در ساحل دریا مدّنی بایستد - و حالت مدّ و جزر یعنی ارتفاع و انخفاض طبیعی اب را مشاهده نماید که چه جزئی باشد - اگر در سواحل کوهیست یعنی ساحل از آب دریا بیکمیزان رو بفراز است شبانه روزی خواهد دید دو مرتبه اب دریا مقدار يك - ۲ - ۱۰ - ۲۰ متر بلند شده دو باره بههمان میزان فرومیشینند - و اگر در سواحل رملی و سطحی باشد نیز شبانه روزی دو مرتبه قطعه وسیعیرا اب فرا گرفته

مانند دریاجلوه اش میدهد دو باره پس رفته خشکی نمایان میگردد - این ناچیز در سواحل شمال غربی خلیج فارس دیده ام هنگام جزر قطعاً از دریا اثری نیست ولی هنگام مد فرسنگها از خاکرا فرا میگردد - و اگر هر اینه شخصی حالات یکباره سواحل را مشاهده نماید - خواهد دانستکه در اوقات محاق مد و جزر بشدت قوی و هنگام تربیع ضعیف و در ایام بدره بقوت محاق و نه بستی اثناء تربیع است و هر روزه غریب ۵۲ دقیقه حالت مد و جزر عقب میافتد - وجدانیت که این وضع غریب موجب حیرت ناظرین و در جستجوی سبب و محرك وی خواهند بود - این حالت شگفت انگیز را محرك و مائری بجز شمس و قمر دیده نمیشود که در هنگام محاذاتان با قطعات عمیق دریا آبرایسوی خود میکشند - یا بواسطه محاذات انجره در قمر وی احداث گشته چون حالت فوران جوشیده المند میشود چنانکه برخی حکما گفته اند تقریباً نتیجه و بازگشت هر دو یکیست - الا اینکه در این فعالیت قوه جاذبه قمر از قوه جاذبه شمس فزونتر است - بلکه بعضی تمام تأثیر را بقمر نسبت میدهند ولی این اعتقاد با قواعد مخالف و با اختلافات مدو جزر مطابق نمیداند - و تقریباً چنانکه حکمای جدید مینگارند نسبت قوه جاذبه شمس در مد بجاذبه قرینج یکم اوست یعنی اگر قوه شمس (۱) باشد قوه قرینه دو و یک پنجم است - و بنا بر اینکه در این فعالیت شمس و قمر هر دو شریکند وجدانیت در ایام محاق هنگام اجتماع هر دو حالت مد و جزر قوی و ارتفاع اب دریا زیادتز از اوقات دیگر خواهد بود - ولی هنگام تربیع که عمل هر کدام ضد دیگر است - یعنی هر يك از شمس و قمر آبرای

بسی خود میگذشت طبیعیست عمل مد و جزر ضعیف خواهد شد - و اما در اوقات بدر میتوان گفت مد و جزریکه مشاهده میشود از تأثیرات قر است اگر چه هنگام مد نانی جاذبه شمس تأثیر قر را تا درجه قوت میدهد -

حرکت مد و جزر و سبب قوت و ضعف وی معلوم شد - اما سبب اینکه در شبانه روز دو مرتبه واقع میشود چیست بطور امکان سبب را بدو قسم میتوان نمود - اول اینکه شمس و قر اگر چه همواره بدریاهها میتابند ولی شبانه روز دو مرتبه با دریای محیط تمام محاذات اتفاق میافتد - یکی محاذات با اقیانوس کبیر مابین آسیا و آمریکا - دیگری محاذات با اوقیانوس اطلس مابین آمریکا - و اروپا و آفریقا که تقریباً در نقطه مقابل یکدیگر واقعند - و هنگام محاذات شمس و قر هر کدام مد و جزری احداث مینماید باین واسطه در یک شبانه روز که یک دور حرکت وضعی زمین یا (بقولی حرکت انتقالی قر و افتاب) است دو مرتبه وقوع مییابد ولی این دلیل با اقوال حکماء مخالفت -

دوم اینکه - هنگام محاذات شمس و قر با هر دریائی يك ارتفاعی عظیم احداث مینمایند - همینکه ارتفاع فرو نشست دو بلند و پست حادث میشود - از انجائیکه حرکت وضعی زمین از مغرب بمشرقست مد جزر باتهام شتاب بطرف غرب حرکت میکنند - و احیاناً برخی اماکن سیراب طبیعی دریا در آن هنگام ساعتی از بانصد (۵۰۰) میل میگذرد - ولی رفته رفته این سرعت کم میگردد بویژه در دریاهای و خلیجهای شمالی که بواسطه

بغازهای تنگ عمل مد ضعیف میشود و اما غایت قوتش در اواسط بحار جنوبیست - از بیانات فوق لازم نمیداید که اخبار ائمه اظهار علیهم السلام را تکذیب نائیم بر اینکه ملکی موکل بحار است هر گاه بای خود را بدریا فرو برد احداث مد هر گاه از وی برکند جزر حاصل میشود - بواسطه اینکه ملک همان قر است که مؤثر اصلی میباشد - و هر مخلوق از کون و امکان زمین و آسمان ملک ایزد مهربانست چنانکه مخصوصاً در اخبار - باره شمس و قر ملک اطلاق شده بای ملک همان قوه جاذبه است که فرو بردن وی بدریا محاذات و اخراجش گذشتن از محاذات دریا است - و در ناویل منافات نیست چرا که ائمه علیهم السلام چنانکه حکیم ادیان بوده اند حکیم ادیان و عقول نیز میباشند فرمایشات ایشان طور بسته که در هر زمان هر کس مرتبه ادراک خود بمعنایش پی میرد و در اثر آن جماعت عرب چندان ادراک نداشتند که چگونگی کبریا مقناطیس با قوه جاذبه را بهر آنان بیان فرمایند بلکه بمقدار استعداد سائل جواب میدادند - تفصیل مد و جزر و منافع و خصوصیات و جمع بین فرمایشات پیشوایان ما (ع) در کتاب (الدرر الغالبات فی توضیح المشكلات) که از تصنیفات این نا چیز است بتفصیل بنگاشته ام که این مختصر گنجایش آن بیار ندارد -

اليوم - روز پنجشنبه - ۲۱ ماه ع - ۱ - است اهالی محترم اسکو و اطراف علماء و اقبایان تمام حاضر هر کدام از حرکت و فراق اظهار اندوه مینمایند ناهار صرف شد در شکه مهیا اسبها آماده رجال و نساء گریه کنان باتهام اسف از دولترای شرف قدم بیرون نهادیم با علماء و اقبایان وداع نموده در در شکه قرار گرفتیم - بمصاحبت حضرت مستطاب آقای حاج سید رضا اقا که در در شکه تشریف

دارند و حضرت اقای مجد الاسلام و جناب حاج آخوند میرزا محمد حسین که از قبل حضرت خدایکافی و الدماجد روحی فداء وکیل در کوچ آباد - اند و باقی عائله جلیله هر کدام براسبی سوار همگی از میدان بزرگ عبور میثائیم غنی و فقیر برنا و پیر از تاثیر فراق گریان - اگر چه از فراق وطن عزیز و دوستان محترم ما نیز بینهایت متأثریم ولی ناچار متأسفانه همه را وداع نموده بسمت مقصود روانه شدیم

قصیده مبارکه اسکو

واقع در جنوب غربی شهر تبریز بغیر از سمت غربی هر سو با قاصم جبال محاط است قبل از واقعه قحطی و مرض چنانکه میگویند قریب ۱۵ هزار نفوس داشته ولی کنون از ده هزار نمیگذرد قصبه خسرو شاه، میلان، بول، خسراق، دیزج، کله جاه، بایرام، پیسندوز، اسکندران اسفنجان کنندوان، کهنمی، وغیره وغیره اگر چه از توابع وی محسوب و بنام (اسکوچائی) نامیده میشوند ولی حکومت و امرای برخی بجهت انبساط دایره اش مستقلست - دارای آثار قدیمه و درختهای کهن سال که قطر بعضی از ۵ تا ده ذرع میرسد - در نیمفر سذگی وی چشمه بنام شیل اندیز که از (شفا اندوز) مأخوذ است واقع و بجهت برخی امراض مفاصل - و زانو درد نافع است میوه های گوناگونش از اغلب اماکن ممتاز آب و هوایش بغایت طرب انگیز میباشد - با اینهمه تمام اعتبار و نهایت کائنات بواسطه ذوات محترم عائله جلیله است که زینت بخش همه اطراف و پناه کافه اهالی بوده و میباشد - و افتخار ایشان نیز بوجود اقدس حضرت مستطاب حجة الاسلام و المسلمین

تلمیذ رشید (جد بزرگوار اعلی الله مقامه) اقای الحاج سید مصطفی آقاقدس الله تعالی سره بوده است اگر چه این ناچیز بجز ائمه اطهار در باره غیر چنانکه باید مدح یا شعر نمیگویم ولی از انجائیکه ایشان اهل و محل و آنکهی از اغیار نیستند در تاریخ وفات ارنجلا این سه بیت را اشاد نمودم -

داد و فریاد از سپهر کجمدار پر جفا کآل احمد را نموده نار و عاران بیوفا
شمس علم و معرفت را منکسف کرد از ستم ماه فضل و منقبت را منخسف کرد از جفا
چون مکدر شد سلیمی گفت در تاریخ وی سوی فردوس برین شد او ابیس مصطفی

صفای راه محتاج بوصف نیست از خسرو شاه و ده لا هیجان گذشته در اسپهان نماز ظهر و عصر بجا آورده اینک وارد باغات سرد رود گشتیم جناب حاج حسین چاوش و اخوی مکرمش هر کدام علمی سرخ بر دوش برتریب در آوازند جمعیت از دور نمایان جناب کربلائی نایب حسن که دی از کوچ آباد آمده پیش دویده اقایان مستقبلین اهالی سرد رود و کوچ آباد و سواره مقدم رئیس کوچ آباد جناب باور خان است - کوسفند قربانی نمود با صد شوق در اطراف درشکه حرکت مینمایند بواسطه تنگی وقت توقف ممکن نیست از سرد رود بیرون آمده حضرت خدایکافی پیاده کازرا مرخص فرمودند - برخی از اقایان و اعیان تبریز چند ساعتیست با استقبال آمده منتظرند - از سرد رود تا شهر دو فرسنگست بمصاحبت اقایان اسکو کوچ آباد تبریز قطعات خوش غذا را سیر میثائیم - متصل سواره و درشکه است آمده منضم میشوند سواران پیش ینش درشکه از اطراف چاوشان آواز کشان - باقی صلوات گویا جماعت عائله جلیله ثقه الاسلام نمایان همگی پیاده گشته با تمام خوشوقتی یکدیگر را استقبال

نمودیم حضرت خدایکافی با حضرت مستطاب ملاذ الانام آقای میرزا محمود اقا
ثقة الاسلام در یکجا و این ناچیز نیز و جناب ثقة الاسلام زاده آقای میرزا
فتح الله اقا در یکدرشکه با تمام ارامی حرکت مینمایم بواسطه
کثرت ازدحام و درشکه از چاووشان و سواران اثری نیست
ترتیب و قوماندانی درشکه و سواران بعهده لیاقت جناب مشهدی محمد اقا
که شخص فطن و باادراکیت چندین جا نیز کوفتند قربانی نمودند - کنونکه
تقریباً یکساعت بغروب آفتاب باقیست اینک وارد شهر شدیم اینمرتبه نوبت
پیاده گشت از هر سو ازدحام نموده اظهار اشتیاق مینمایند همه جا خیابانهای
وسیع عمارات عالیه را طی میکنیم - درشکه و سواران همگی ایستاده حضرت
خدایکافی پیاده گشتند آقایان و بزرگان بایشان ملحق بقبرستانی وارد شدیم
متعجبانه استفسار نمودم معلوم گشت مقبره سید حمزه است گویا رأی حضرت
خدایکافی بر اینست که نخت مرقد بلك حضرت حجة الاسلامین و لاسلام آقای
ثقة الاسلام شهید اعلی الله مقامه را زیارت کرده باشیم - از انجائیکه انشخص
فرزانه و عالم یگانه خدمات شایان و اقدامات نمایان بر قاطبه ایران و ایرانیان
نموده حق عظیم بر عالم اسلامیان نهاده اند زیارت و اداء حقوق ظاهره
و برا بر استراحت خویش مقدم شمرده اند در یکی از ارکان قبرستان وارد
باغچه شده بحجره وسیعی داخل آقایان و بزرگان هر کدام در طرفی ارام یکباره
مظلومیت آن یگانه دانشمند مجسم نامرا گریه کلوگیر گشت ملائی بر منبر استوار ذکر
مصیبت حضرت سید الشهداء نمود - الحق زیارت از توصیف
کلمات انوجود یگانه لال و بیان از ادای صد يك حقوقش قاصر است -

همباید کافه سیاسيون تاریخ سیاست ان دانای ارجند را زین نظریات خویش
و سرمایه ترقیات آینه اسلامیت قرار دهند - اهالی آذربایجان بلکه همه
ایرانیان را این افتخار بس که همچنانی از دائره ایشان بوجود آمده بقای وطن
و عزت اسلام را بر حیات خود مقدم نام نیک بر صفحه روزگار باقی نهاده -
در برابر سیاست با وحشیگری های روس فقط تدبیرات ان یگانه مفید اوفتاد
که با اقدامات جدی وی حفظ نام و ناموس ایرانیان بلکه اسلامیان نموده چون سد
سکندر صدمات و ازدحام باجوج و ماجوج را جلو گیر گشت و کر نه قطعه
از آذربایجان در جزو ممالك بیگانه بشمار میرفت جان و مال افکار و افعال ریاست
ترکستان همه را در راه اسلام و ایران نهاده پیشنهادش فقط ترقی اسلامیان
و رضای ایزد مهربان بود و بس ناسی بحضرت سیدالشهدا ع نموده روز عاشورا برای سر بلند
اسلامیان رفراز دار بلند بواسطه این اقدام مایه حیرت خاص عام گردید - میگویند
در نفس واپسین که از رشته دار بلکه از سلسله کیسوی بار آویزان بود
روی مبارک بسوی مدینه منوره پس از شهادت بوحدانیت خدا و نبوت پیغمبر ص
و ولایت امامان علیهم السلام - با رسول الله گواه باش که یگانه جان خود
را در رضای تو شهید و بقلم خویش کفر را بر اسلام مسلط ننمودم چنانکه
در فقرات حبل المتین درج شده .

تاریخ شهادت ثقة الاسلام شهید

ای سپهر گجمدارای آفت جانهای ما ^ص از چه هر دم افکنی آتش نور دلهای ما
بهر عاشر بس نبود ی محنت شاه شهید زین شهیدافزودی از نوشور عاشورای ما
ثقة الاسلام بودن یکه در اسلام و بس زان پس ایصد و ای بر اسلام و بر مبنای ما

شد بدار موسوی عیسی که دم زد از آله شد بدار عیسوی از کین علی مولای ما
ایسیمی خیز و در تاریخ وی فرماد زن بهر رشد دین بدار عیسوی عیسی ما
پس از آن همگی بر خاسته با جماع وارد دولترای حضرت مستطاب ملاذ
الانام آقای ثقة الاسلام تا پاسی از شب ازدحام و تردد فوق العاده بود -
روزانه دوم دوباره آمد و رفت و اجتماع بلا انقطاع تا سه شبانه روز
حضرات علماء ادباء امراء اعیان اشراف محترم عصر سیم ایالت کل اندر نا بجان حضرت اشرف
اسمعیل خان تشریف آوردند - روز چهارم نوبت ما است که از آیندگان
محترم باز دید نمایم تا دوازده روز یومیه ۵-۱۰-۱۵ جا رفته عاقبت
به نیمی از اعظم آیندگان فرصت باز دید نماید البته بواسطه ضیق وقت نظر
بمراحم سامیه بدیده لطف عفو و اغماش خواهند فرمود -

نخست نظر مبارک بندکن حضرت خدایکافی بر این بود که طریق قفقاز بطرف مقصود رهسپار
گردیم ولی بواسطه بی نظمی و اغتشاش روسیه از این اقدام منصرف گشتند -
کنون از ترس اینکه قافلا نکوهرها برف و یخ پوشیده مانع از عبور میگردد
قرار بر این شد - ۷- ع - ۲ حرکت نمایم

الیوم که روز موعود است درشکه آماده اغلب عائله عالیه - و عائله
جلیله - و عائله سامیه حضرت مستطاب ملاذ الانام آقای معین الاسلام که
از علماء عظام تبریزند و آقای اشراف و اعیان با جماع سوار درشکه باقیه وداع نمود بطرف
محلّه خیابان روانه شدیم حضرت خدایکافی با آقای ثقة الاسلام در یکجا این نا چیز
نیز خدمت آقای میرزا محمود اقا ثقة الاسلام در یکدرشکه هستیم - ایشان
بجانب حقیر التفات فرموده اقا میرزا حسن از انجام یافته اقدامات شما را موافق

دلخواه دانسته ام همیشه نظریات خویش را در باب ترقی اسلام بیان نمایم که
بجه واسطه این فرقه حقه بمدارج عالیه قدم نهاد و چه باید کرد اغیار از این
دائرة خارج شوند - همانا رشته نظام این فرقه سخت در هم و دست تطاول
اجانب را کوتاه نمودن بینهایت دشوار است - علاوه بر این لطافات داخله بیش
از بیگانه و نفاقشان بیشک مد نظریات آنها است - همیخواستم ... قرار دهم و ...
مرتب سازم و ... جمع اوری نمایم و بنام اتحاد ... نامیده شود باین واسطه ...
محکم شود در آن هنگام بدفع فرقه ... با کمال خوبی میتوان پرداخت و کله
مفرقه ... را میتوان جمع ساخت افسوس که ... در خواب و قوه نظریه ...
بینهایت خرابست باینقسم نیز انجمن ... نمیشود و اتحاد ... بیشک وقوع نمییابد
و جدا نیست یکدست صدا ندارد - ولی گمان میر کرد خیال خود منصرف
شدم بلکه انشاء الله بعدها چنانکه باید بانجام میرسانم - مقصود اینست که
غافل نباشید بقدر امکان باید کوشید - طبیعتیست شما بهتر بوظائف این مسئله
قیام توانید چرا که شهر های ... و غیره فقط بشما راجعست و دست بیگانه
مداخله ندارد و بهتر ترتیبیکه خواسته باشید میسر است باین واسطه در حصول
نتیجه شك ندارم - در اینجا نکته ایست که چهار فرقه ملتفت وی نیستید در صورتیکه
بزرگترین سرمایه ترقی آنها اوست - همیاید بوجود ... بسیار خوشنود و همواره
دوام و بقایش را با کمال تضرع و صمیم قلب از ایزد مهربان درخواست نمایم
که سبب و مرکز اجتماع هر پراکنده گشت -

در این بین جناب آقای میرزا ابوالحسن خان اخوی محترم ایشان از باغی
بیرون آمده - آقا قدری در اینجا آسوده باشید - حقیقت این آسودگی

اوقات شیرین مرا بغایت تلخ نمود چرا که از بیانات ناصحانه این یکانه دانشمند بیحد مسرور و خوشوقت میباشم - بلکه بیانات صادقانه حکمت آمیزشرا سرمایه نظریات آئینه خود میدانم - الحق دارای هم عالی و پیش بینهای فیلسوفانه میباشد - ولی همچنانکه ایشان در یکمرحله افسوس فرمودند من نیز در همانمرحله باآواز بلند صد هزار افسوس میگویم افسوس افسوس بیشمار افسوس بیقیاس افسوس -

لب بر سر لب نهاده خون باید خورد

وجدانست مطالعه کننده کان محترم از رمزهای فوق اظهار دلتنگی و انزجار خواهند نمود انشاء الله هنگام موقع در مجلدات دیگر تمام رموز این سفرنامه را کشف حجاب خواهم کرد لیهلك من هلك عن بینة و بحیی من حی عن بینة - باقی آقایان و اعیان رسیده هر يك در طرفی قرار گرفتیم - با کمال میل چنانی صرف شده پس از ساعتی با حضرت آقایان و بقیه آیندگان محترم وداع نموده بر دستگاه چهار اسبه خود سوار بسمت مقصود رهسپار گشیم در کالسه حضرت خدا یگانی و این ناچیز در یکطرف - جناب حاج فخرالاسلام خسرو شاهی با علی خان که در طهران از خان زاده گان دایره اعلیحضرتیست در جانب دیگر - با کمال صفا قطعات خوش فضا را میپیشاییم شب اول - در ده یوسف آباد - دیم در ناصریه - سیم در قره چمن - شب چهارم در ترکان چای بسر بردیم - آم چه ترکان چه ترکان بادآور احوال پیشین مهیج احزان دیرین - تاریخ بدبختی ایران - چه ترکان از ذکر وی صرف نظر کنم بهتر است - دو ساعت از شب گذشته بهر کاری بعنزل لکاه

مشهدی اسمعیل سورچی ماهه حقیقت ایرانی دیندار است داخل شدم سماء و یکطرف درساز صاحب منزل و دیگران دورهم نشسته علی خان بهر ایشان کتاب امیر ارسلان میخواند قصه آمدن ملکه افاق فرخ لقا بقهوه خانه خواجه کاوس و مکالمات الیاس فرنگی باوی - دیگران باکمال خوشوقتی سراپا گوش از استماع جعلیات بیسپایت در وجدند - افسوس که هنوز ایرانیان بلکه اسلامیان بیچاره از زخارف و کذبیاتیکه مضیع اوقات و مانع ترقیات ایشانست دست نکشیده مزید علت و اینوائی گشته در صورتیکه همین علیخان جوانی کامل و دارای معلومات که در مدارس متوسطه طهران و تبریز تدریس نموده - گفتم علیخان چه میخوانی گفت اقا کتاب امیر ارسلانست ولی اینان مجبورم کرده اند و کر نه امثال این حکایات که ازسرنا بالا طائلاست بحز خرابی اوقات ثمری نمیبخشد گفتم اکنون بجای عشق فرخ لقا و امیر ارسلان و شیطننت قر و وزیر - تاریخملکه افاق لعبت ساسان و حالات عاشقان بیجان و بولتیدکات دیوان همایه و بیگانگان را بشما بیان میکنم که شیرینیش از اجتماع الیاس فرنگی و فرخ لقا در قهوه خانه خواجه کاوس و کشتن امیر ارسلان پیره زال جادو را در ملک ملکجان بیشتر - و دلسوزیش از سیلی خوردن امیر ارسلان هنگام برآوردن طوق ازگردن فرخ لقا و بپس شدن وی و ازدها کشتن شمس وزیر و بچنکال فولاد زره دیو افتادن ملکه و بیابان گرد شدن سلطان روم سخت باشد ناچار پیش رفته نزد آنان نشستم علی خان دست از کتاب باز داشت مشهدی اسمعیل فنجانی چانی برابرم گذاشت - نخست وصف لعبت ساسانرا بیان نموده سپس بقصه با تاریخوی میپردازم

ملکه آفاق - لعبت ساسان

بانو نیست باوفا - گلزار است بر صفا قامت موزونش مری هزاران شمشاد
و صنوبر دیده میکوش غارتگر هر صاحب منظر تن بلورینش
قطعه سیماب و چهره انکارینش فرو زنده خورشید جهانتاب
خنجر ابرو شکافنده جگر گاه گردان - چین کیسو افکننده دلبران و مردان - ساعد
سیمین چون شاخه بلور - رخسار نگارین مانند دریای نور - کیسوان عنبرین
ربحان و با سیمین - زسر تا قدم چون بهشت برین - زبان از بیان قاصر
قلم از رقم عاجز - هر چه کوبم ز وصف افزون - هر چه نگارم از ان
بیش - خیال از تصور در تیه شلال مات و مبهوت - خرد از تعقل در
چاه بابل تا هاروت و ماروت - محبوه ایست که عاشقان خود را در
دامان خود پروریده - و شیر از یستان چون رمانش چشاییده - معشوقه
نیست که هزار ها رستم ذال بحد بلوغ رسانیده - و صدها بلال از برای
اجتماع عاشقان بر صفحه رخسار نشانیده

هر لحظه زند بانك الاحی علی الحسن - ان خال سیه فام که مانند بلال است
هزاران بروز در کوی مهرش دلاویز - زیاده بر شش هزار سال عمر کرده
قرنها دیده - خسرو ها پروریده - زیاده بر هزار سالست بحد اعتدال
رسیده - شش صد سالستکه بر شد کمال قدم نهاده .

چندی دهیم شاهنشاهی بر سر - ناز بر چرخ و کیوان نمودی - و کوی
فرمانروائی از قیصر و خاقان ربودی - گاهی دوچار افراسیاب و فغفور -

و عاجزانه در چنگال چنگیز و تیمور - ولی اغلب اوقات - خرم و خندان
میسور و شادان .

بسر افسر و همدمش وقت و بخت س - یکف خنجر و مالک تاج و تخت
ببزم اندرش صد چو بوزرجهر - بسقف اخترش زهره و ماه و مهر
بدرگاه وی جمله کرد نکشای - بصف گاه وی فوج شاهنشاهان
با پنجه نازنینش پولاد پنجه غدار را زبون ساختی - و بیازوی نگارینش
هزاران نامدار بر انداختی - بر شیر شرزه سوار در کف صدها اسفندار
صفهای اغیار بشکافتی - از مغرب تا خاور - و از یزب تا باختر همه را
در زیر سلطه اقتدار برآوردی - چه سروها که در مهدترین خویش نشانیدی - و چه کلهها که در بزم
نگارین خود بپوشانیدی . یکغمزه سیادانه اش هزاران دلا بر بودی . و بنیم دیده
آهوانه اش صدها صیاد سجده نمودی . خوش آنکسرا که بزیر چادر زرنگارش
در آمدی . و در سایه پادشاه اقتدارش قدم زد . اغیار و دشمنان . انکشت در
دهان . واله و حیران . دلتنگ و پریشان . نه قدرت مقابله و نه قوت مجادله
دم فرو کشیده . سر بر دوش در گوشه خشکیده اگر قدم پیش نهادی بخنجر
ابرو دچار شدی و گر فرار نمودی بکمند کیسو گرفتار گشتی . تیر مرزگان بسر
حد داری رخسارش آماده . دیده درخشان بدید بانی اغیارش ایستاده . با این
شکوه و جلال هر دم بطرفی خرامیدی . و عاشقان خویشرا بر سریر اجلال
نشانیدی . ولی افسوس بیقیاس افسوس اکنون با ان بدن سیمین بر خاکستر ذلت
نشسته . و چهره نازنین بر سنگ مذلت فروهشته . آفتاب اقبالش رو بزوال . علم
اقتدارش و از کون . قامت موزونش خمیده . رنگ لعلگونش بریده . لبهای خندان

پژمان، دیده گان فتاش بیجان، مویش بریشان کیسویش مانند درویشان
 بار بریشان وزلف بار بریشان شهر بریشان و شهریار بریشان
 واله وحیران بر اطراف نگران، مردم دیده حسرت بسوی نوباوه گان گردانیده ناله
 و آنا صرا و معینه بر میارد نه قدرت رفتار و نه قوت گفتار دیوان شمالی
 کیسوا نثرا بر کف و حشیانه پیچیده، رو بهان جنوبی دو بایش را بدام پولتیکانه
 کشیده، دوستان نادان مانند کرمک بر تن ذره ذره نابودش میسازند پدر مهربان
 مادر برتر از جان هر دو در حالت نزع، نه معینی نه انصاری، نه دلسوزی نه
 دلداري

اللهم طول عمری و ارحمهما کما ربيانی صغيرا

اینست جمله از صفات ملکه لبت ساسان انشاء الله شبهای دیگر حکایت و برآیان مینمایم اگرچه
 بانجام نمیرسد - از شب بعد که دوازدهم و منزلکام میانج است بتاريخ ایران
 و اخبار ائمه معصومین علیهم السلام که بمد ترقی افکار و مساعد غیرت و شعار
 اسلام و ایستادگی شروع نمود. و تا طهران ناچار این روشرا شیوه خود ساختیم
 تا برادران اسلامی خود را از این گونه لاطائلات باز دارم

روز دوازدهم جبال قافلانکوه را عبور نموده شب - ۱۳ در سرچم - ۱۴ در
 نیگجه صبح - ۱۴ بطرف زنجان رهسپار گشتیم محال خمس حقیقت یکقطعه
 آبادست همه جایش دهات برصفا قطعات خوش فضا پنج ساعت از روز گذشته
 پیر مردی از طرفی دویده مشهدی اسمعیل کالسه را نگه دار اقایان در بنده
 منزل ناهار صرف نمایند - ما بگمان اینکه میخواهد انعام چربی بدست آورد
 دعوتش را اجابت نمودیم قریب پانصد قدم از جاده عمومی کناره شده وارد

ده محقری گشتیم داخل کلبه کبی درو دیوار سیاه چندین مرد در طرفی مشغول
 برنج کوبی مشتی زن در گوشه گندم باک میکنند در اطاق بسیار محقری قرار
 گرفتیم کرسی کوتاهی در وسط بایلاسی چرک پوشیده - پیر صاحب خانه
 بوی اشاره کرد اهالی خانه همگی خوشوقتانه بجهت تهیه ناهار به هر طرف
 میدوید پیر روشن ضمیر با هزاران زبان اظهار خشنودی و امتنان مینماید
 سماور هشت خانی آماده مردم بزبانی ساده دل مارا مینماید - حضرت خدایکافی
 بنماز ظهر برخاستند همگی بایشان اقتدا نمودیم پیر صاحب خانه با هزار وجود
 و طرب بیرون دویده با تمام نشاط که سر از پانصدشاسد زبان ترکی - ای اوشاق -
 ای اوشاق - بشتابید این اقا مجتهد است ما نشناختیم و و و ای بخت عجب
 مساعد آمدی - برنا و پیر دست از کار باز داشته با کمال شتاب وضو ساخته اقتدا نمودند
 پس از اداء نماز ناهار حاضر شد آب گوشت مرغ ماس تازه نان گرم هندوانه شیرین سرخ و پنجه فوق
 بر تحمل تدارک دیده ناهار و چایی با کمال اشتها صرف شد بر خاسته بهر
 حرکت بیرون آمدیم حاج فخر الاسلام انعامی در آورده هر آنچه کرد بوی دهد
 اما کرده قبول ننمود اقا حقیر کاری نکرده ام هر چه بود متعلق بشما است
 یکدعا و نفس اقایان بدتیا و آخرتم کافیت - هر کدام با انواع تشکر و امتنان
 بنواختش همگی سوار شده بسمت زنجان رهسپار گشتیم - الحق این ایرانی مسلمان
 بشجاعت و اخلاق یسندیده اش حقی بر گردن ما نهاد در صورتیکه از طرفین
 ظاهراً ناشناسیم - پس از ساعتی وارد زنجان گشته شبا با کمال آرامی آسایش
 نمودیم - روزانه دم که بوم اقامتست از منزل بیرون آمده همه جا گردش کنان
 معروفست شهر زنجان دارای مدارس بسیار و طلاب بیشمار است بهتر اینست که

نخست بزیارت مجلسان روم و یاد از ضرب زید اکل عمرو بنایم و ترتیبات ایشانرا ملاحظه کنم دری دو لنگه عالی بنظر آمد پس از استفسار معلوم گشت همان مقصود است - بسم الله الرحمن الرحیم فادخلوها سلام امنین بایام اشتیاق قدم باندرون نهادم غلغله بحث طالب بدامن افلاک رسیده - در یکطرف مطارد زید و عمرو جانبی دیگر خون خالدریخته و بکر از میان بکر ریخته - عجب هنگامه برپاست گویا روز محشر است از این درس و تدریس حالم دگرگون شد - طرفدارا قصد نمودم شاید درد دل برشرا بایشان گفته از این کردار مجنونانه شان باز دارم - همینکه بیکی از زقاقهای وی نزدیک گشتم - بیاختیار قاه قاه قاه ناچار بواشك خود را عقب کشیدم - دونفر طلبه ترك بهم در او ریخته اند و معرکه سخت برانگیخته اند - دشنام و مجادله ترکی غاشای غریبی دارد - متصل برخاسته و می شنند کاهی کتابرا برداشته اراده کتک کاری دارند - یکی معمم است دیگری کلاهست و الکن - معمم رگهای گردنش برجسته و بر ابروان صدها گره بسته - او غلان افسوس روز نخست ندانستم که شیخی هستی و گرنه مباحثه نمیشودم - کلاهی مانند شعله آذر - که که کده قش قوما من نیز اگر میدانستم تو از نواصبی کاهی از ناصبی درس نمیگرفتم - بخدی غیظ کلو گیر شان گشته که با شامیدن خون همدیگر مهیا باخود گفتم بهتر اینست میان این دو مسلمان ابله بانادان صلح دهم گویا زاده بر مباحثه علمی مجادله مذهبی موهومی دارند - بایام دشواری خود داری کرده قدم پیش نهادم اقبال سلام علیکم - هر دو جوابی داده باز بکار خویش مشغول شدند - آقای معمم را مخاطب ساخته بزبان ترکی گفتم اقا چه خبر است مگر بآرامی مباحثه نتوان کرد مگر از شرایط تدریس یکی مجادله و دشنامست

آقای معمم خیر آقا اشتباه نموده اید جدال ما بهر درس نیست اگر چه نمیدانم تو طرف دار کدام يك هستی ولی باز بگویم چندین ماهست این جوانرا شرح لمعه درس میدهم بگمان اینکه همرنگ است تازه معلوم شده من متشری هستم و او شیخی تا کنون دین خویشرا پوشیده میداشت - جوان الکن از جا جسته دو دست بجانب معمم قهقهه قلب ایلعه م م مگر من از تو و امثال تو پاکی دارم یا نقصانی در مذهبم پیداست که از تو پوشیده دارم همانا جناب تو باید دین خود را مخفی سازی که منکر هستی - گفتم برادر الکاظمین الغیظ اول بفرما چه نام داری - جوان الکن م م م من - سیف علی - گفتم آسيف علی آیا مگر در دیات شما اصولاً با فروغاً فرقیست که چنین براشفته هریکرا نامی نهاده - سیف علی خخ خیر من نامی بر خود نهاده ام جعفری و اثنا عشری هستم اینان مارا شیخی میخوانند و خویشرا متشری در فرع نیز فرقی نداریم و گرنه شرح لمعه نمیخواندم - آقای معمم آقا دروغ میگوید از زمین تا آسمان فرق فروع این دو فرقه است - گفتم آقا قدری مهلت ده تا ببینم چه میگوید .

- سیف علی بب بلی فرقیکه هست اینان منکر فضائل اهل بیت هستند ولی ما آنچه را درك نمائیم و شرك و مخالف توحید خدا و ندی نباشد قبول خواهیم کرد - و اگر هر آینه درك نمائیم و برا بحال خود مینهم چنانکه فرموده اند - اذا ورد علیکم خبرنا و فقهه و فاشکروا لله عز و جل و ان لم تفهموا فذروه فی سنبله - نه اینکه خبر را رد کرده کافر شویم چنانکه در جای دیگر میفرمایند ولا تردو فتکفروا -

گفتم بسیار خوب همه را تمام و صدق بیان نمودی - مگر اینکه بدوستان

اهل بیت نسبت انکار دادی و در همین مرحله بخطا رفته در صورتیکه ایشان از این نسبت مبرا و از انکار معزینند - دوستی را با انکار چه ربط محبت را با عداوت چه مناسبتست چگونه خویش را با آل رسول بسته از فرمایشاتشان عدول مینمایند مگر اخبار و فضائل در غیر کتب اربعه است که بمقام قبول کافه عامای اثنا عشریست - مگر نه بخار مولانا محاسنی علیه الرحمه را همه تصدیق نموده اند - این چه نسبت بیاساس و خلاف وجدانتست که میسرائی بهر چه شیعیانرا منکر و ناصبی میخوانی مگر نه امام تو میفرماید لیس الناصب من نصب العداوة لنا اما الناصب من نصب العداوة لشیعتنا - کنون نام ناصبی بر تو میتوان نهاد که شیعیان اهل بیت عصمت را دشمن میداری - آقای معمم رفته رفته از انبساط چو تن کل شکفته میشود و با حالت مهر آمیزی بسوی من نگرانست .

- سیف علی خذ خوب آقا مگر فرقه ما دوستان اهل بیت نیستند او نیز ما را دشمن میدارد - گفتیم عجله مکن با او نیز کار دارم ولی میدانم اشتباهش از چه طریقست معمم را مخاطب ساختم آقا نام شما چیست - عبدالله - گفتیم آملای عبدالله اولی گفتی من متشرعی هستم او شیخی شما نیز بسیار بخطا رفته بواسطه اینکه اولی شما متشرعی نه متشرعی او نیز انشاء الله متشرعست دوم اینکه گفتی در فروع از زمین تا آسمان فرق این دو فرقه است اینرا نفهمیدم چه فرقی در میانه هست که حقیر نمیدانم - ملا عبدالله اگر هر دو ساکت شده کلام مرا قطع نکنید فرقا بخوبی میتوان بیان یابیم اگر چه در اصول نیز فرق کمی هست ولی از عهده اثبات وی نمیتوانم برآمد

گفتم حقیر بهر صلح آمدهام البته بیانات شما را استماع نموده بطریق انصاف حکم خواهم شد آسیف علی را هم متمهد میشوم بشرطیکه ساکت شود هر چه میدانید بگوئید .

ملا عبدالله مقدمه عرض کنم حقیر نخست از هر گونه اقوال باطله و عقاید عاطله در باره این طایفه چه در اصول و چه در فروع میشنیدم بمحمد یکه مردم بدشنام و ردشان همت میگذاشتم ولی از انجائیکه مولای متقیان امیر المؤمنین علی ح فرموده اند ما بین الحق و الباطل اربعة اصابع آنچه بینی تصدیق کن و آنچه بشنوی تکذیب نما البته تکلیف مسلمان این نیست که اعتماد بر سمع و اقوال نماید ان السمع و البصر والفؤاد کل اولئك کان عنه مسئولا - در جستجوی کتب و مصنفات ایشان بر اعدم عاقبت پس از تکابو با هزار زحمت شرح الزیارة شیخ احمد احسانی مرحوم و رساله جامع حاج محمد کریمخان و رساله فارسی وادارشدوی حاج محمدخان علیهم الرحمه را تحصیل نمودم حقیقت عرض کنم شرح الزیارة چون مبنی بر قواعد حکمیة است بوجه من الوجوه از وی چیزی استنباط نشوانستم برعکس خود اعتراف کرده گذاری نهادم ولی در فروع اینک آنچه را که از رساله اند و مرحوم را بچشم خویش دیده ام عرض میکنم که اغلب آنها مخالف اجماع جعفریان بلکه برخی مخالف عموم اسلامست آقای حاج محمد کریمخان مرحوم در رساله عربی (جامع) و حاج محمدخان مرحوم در رساله فارسیه مینویسند - اگر وقیه ها از خون در حالت غلیان در دیگ افتد پاک میگردد بواسطه اینکه آتش او را میخورد - اگر در انگشت ما در گوشه لباسست خونی باشد و او را بآب دهان زائل کنی پاک میشود چرا که آب دهان مظهر آیت - خمر را (شراب) پاک و آب

قلیل را مطهر میدانند - سک و خورا اگر تذکیه کنی پاک میشوند پوستشان را دلو و یشمشارا طناب بنما - آب مضاف مانند کلاب با وی اختیاراً و اضطراراً رفع حدث و خبث میتوان کرد در این صورت باضمم قاعده نخست که خمر پاکست با شراب وضو و غسل میتوان نمود ،

- سیف علی بیچاره مانند مار گریده بر خود میپیچد و میگوید ل
ل لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ایشان بعالم ما چه ربطی دارند
ولی چون مجبور است کلام ویرا قطع نمیتواند .

- ملا عبدالله باز می نویسند - غسل ارتماسی مبطل روزه نیست - در
 سفر زن نساء از غسل معفو است - هر گاه روز ماه رمضان مرد بآلت
 خود حریری پیچیده بازوجه اش جماع نماید روزه اش باطل نیست - یا
 اینکه بی لف حریر بدر زن بادر پسر ادخال نماید باز مبطل صیام نمیشود و
 غسل نیز احتیاج ندارد - هنگام نماز میت باید جنازه را چنانکه در قبر
 میانه در تابوتش استوار کند یعنی در برابر قبله روی راست بر زمین - مسافر
 نماز گذار در تمام مشاهد مشرفه بلکه در همه اماکن شهر ما بین قصر و اتمام
 محیر است با ما کن اربعه یا در حاضر اختصار ندارد - ماه
 رمضان از سی روز کمتر نمیشود - مگر آقا بگشتن خلاصی دارد
 فرق از این بیشتر چه میخواهید عرایض حقیر گر چه عین عبارت اند و مرحوم
 نیست ولی مضمون عبار است گفتم بسیار خوب اغلب آنچه را که یاد
 کردید حقیر دیده ام ولی همیخواهم معنای شیخ را نیز بیان نمایم تا اشکال شما
 و آسیف علی بخوبی حل شود -

- ملا عبدالله البته - شیخی کیست که در هر گونه کلیات و جزئیات تابع
 شیخ احمد بن زین الدین احسانی مرحوم بوده باشد .
 - سیف علی سخت بجنبش آمد - گفتم بسیار خوب اگر قصد بیان داری بفرما
 سرزندارد - سیف علی دوزانو نشسته ۱۶ آقا فوق قلت معنی کرد اولاً اینکه
 اصول تقلیدی نیست تا از وی تبعیت نمائیم نمیتوان گفت خدا یکیت بدلیل
 که زید میگوید با پیغمبران و امامان بر حقند بواسطه اینکه عمر نوشته -
 ما اینکه در فروع تبعیت و تقلید نموده ایم این نیز خلاف ظاهر ماست چه
 مکر تعلم و تدریس مرا در فقه نمیشد پس هر چه نزد این تافته شرح لمعه
 میخوانم مگر از کسی ناک دارم اگر مقلد شیخ بودم زمان زمان حریت و
 ازادیت رساله حیدریه اشرا بر داشته عمل می نمودم و از این محنت و رنج
 و مشاهده امثال اینان آسوده بودم اخبارها که تقلید اقوات کرده انداز که
 بایشان آنتی رسید و آنکسی علمای حاضر ما نزد علمای اصولین تقلد نموده
 با اجازه مطنطنه بر میگردند علاوه بر این شیخ احمد مرحوم اعلی الله مقامه
 از علمای بزرگ مانند شیخ جعفر کبیر و سید علی صاحب ریاض و شیخ حسین
 حضور و سید بحر العلوم و غیر هم آثار الله بر هاشم اجازه در این
 صکرفته بلکه اغلب در اجازات مرقوم فرموده اند بر اینکه بل هو
 احق بان یجوز لا یستحب بزرگ = و بعضائی دیگر چون شیخ مرقضی انصاری قدس
 الله سره و غیره و غیره اجازه داده اند بی من میتوانم معنای شیخی را که
 ایشان نام نهاده اند بیان نمایم یعنی شیخ مرحوم را یکی از علمای بزرگ ائمه
 عشریه میدانند که حامل علوم حقه اسلامیه بوده بلکه از مسائل مشکله که

تاکنون جلس نزد اغلب علماء اعلام مشکلت رفع حجاب نموده و پس - ولی
اخیراً باقیام جسارت عرض کنم امتیاز مادر اینست که بیشتر از آنها در ترقی
و معرفت مقامات ائمه اطهار علیهم السلام جدیت مینمائیم و السلام -

- ملا عبدالله آنچه گفتی الحق و جدا نیست ولی اختلافات فروعیکه بیان نمودم
چیست - گفتم کثرت که قیل و قال بر سر شیخ احمد مرحوم است اقوال آقای
حاج کریمخان مرحوم با حاج محمد خان مرحوم را بهر چه شاهد آوردی -

- ملا عبدالله آما مگر سلسله ایشان بشیخ منتهی نمیشود مگر حاج محمد کریمخان
از تلامذه حاج سید کاظم رشتی مرحوم و او نیز تلمیذ ارشد شیخ مرحوم نیست

- سیف علی مانند سیف علی ع دودست را بلرزه در آورده آقا احق شاگرد
بمعلم چه ربط دارد آقا ابوحنیفه مگر شاگرد امام و سر مذهب توجعفر الصادق
نمود که در اغلب فروع با آن امام مخالفت پس بقاعده کلیه نوکه از رشته
عنکبوت ضعیفتر است کافه حنفیانرا میتوان جعفری نام نهاد برادر رساله جدیدیه
شیخ مرحوم را مطالعه کن که بوی از این اعتقاد فاسد در وی نیست

- ملا عبدالله از استماع بیانات الکن فی اختیار از جهت چیست -
سیف علی را چون جان در آغوش کشید و از دهان به به لبش بوسه چند
بجید - قربان ببخش من تاکنون گمان ید در باره تو داشتم معلوم شد اشتباه
نموده ام عوض از حق تعلیم باید از گناهم دیده ببوشی - هی قرآن میگوید
و هی بوسه میر باید -

- سیف علی آ استغفر الله شما همان معاصیه جعفر همان متعالم از حد فزون
در محضر عالی گستاخی نمودم چه بیدادیهها از بنده سر زد که باید انفعال

ابدی گشت همیشه شما از در لطف غفو و اغماض فرمائید -

این با چیز از حرکات شکفت آمیز این دو صاف دل مات و مبهوت انگشت
حیرت در دهان متعجبانه بگردانان نگرانم پس از آن قهر و دشنام باین
انسانی صلح و آشتی نمودند

گفتم هنوز سخنانم با بنجامن ترسیده بنشینید بیستم هر دو خرم و خندان بنشینند -
خوب آسید علی - اسلام اکنون در برابر کفر از قیاس افزون ضعیف و
نا توانست بجای اینکه انسانی از چوب و سنگ تراشیده نام اسلام بروی نهی
هزاران مسلمان از دایره اش خارج مینمائی - میان ما و ایشان پیغمبر و
امامان علیهم السلام جهت جامعه و مرکز اتفاقست ولی کفار با مشرکین
را به هیچ وجه طرف جامعه نیست همیشه با اتفاق بدقتشان بکوشیم اینگونه
فروعات که مسلم را از دایره اسلام خارج نمیکند مگر باجماعت سنت کم در
فروع اختلاف داریم آنان را از ایمان فرض کن حال که چندان رسمی از
اسلام باقی نیست اقلاً در حفظ نام باید کوشید - برادر بهر قسمت حال
عموم اسلام را باید ملاحظه نمود بجای هلاکی ایشان اهدا الضراط المستقیم بگو
و انانرا با خویشان در این مرحله شریک بنمانه اینکه بدعای بیدادی نامرادی
هم را بخواهی -

- سیف علی متبسمانه ها ها ها ها ب ب بل اقا البته بیانات شما از سر صدق و
اسلام بر تنیست ولی اختلاف نه فقط در فروع میباشد - مگر فطره السلیمه با ارشاد
العوام با مصنفات دیگر اندو مرحوم را ملاحظه ننموده اید - اما اعتقاد بمعراج
با معاد روحانی با بلا و بوسیدن اجساد ائمه از فروغت از حقیر بیان کردن

جسارت و گستاخیت - مگر نبی و امام را کلی و معصومین را که مردم هر روزه
 بارها مشاهده مینمودند قوالی مثالی نمیدانند علاوه بر این امثال ما و شما را
 آبا خارج از دیات اسلامی و میتة ما را میتة جاهلیت نمیکویند قطعاً از حقیر
 دلیل مطالبه خواهید کرد - مردو مرحوم در ارشاد العوام و غیره مینویسند -
 اگر شخصی غیر دو امام زمان خود را شناسد مردة او مردة جاهلیت و نفاقست بهیچوجه
 اعمال و سایر حسناتش ثمری نخواهد بخشید .

گفتم این دلیل بهیچ قسم اثبات مطلب نمیکند شاید حضرت امام عصر ع وج
 را میگویند تأویل شما مناسب ندارد - سیف علی مستهزآه ب ب به به ب ب ب
 بی اقا اگر مقصودشان این بود در جای دیگر مینوشتند امام یا حاکم غائب
 حکم مرده را دارد امام حی حاضر ضرور است در صورتیکه امام عصر ع
 حاکم غایبست ولی خود فرموده غائبنا لم یغیب و میتنا لم یمت علاوه بر این
 در جای دیگر این امام حاضر جعلی خود را بنامی علاحد میخوانند گاهی
 شیعه ، نقیب ، نجیب ، و گاهی قطب ، رکن ، ناطق چنانکه در سمت عرب ایشان
 رکنی و ناطقی معروفند - و برخی اوقات نامی دیگر بر این امام اطلاق
 مینمایند اصلاً امام غائب مایهیج کاری ندارند - هیچ کتابی تصنیف ننموده اند مگر
 اینکه بنام این یکانه ناطق محدث کافه صفحات مزین است - بسطری نمیکذری
 مگر اینکه کاف رکن طاء ناطق باء قطب دیده درخشانرا خیره میسازد و بر هر
 صفحه اش بنگری جاهل و برا کافر یا مرتد و میتة اشرا میتة جاهلیت خواهی
 دید - افا کدام يك از اینها تأویل بردار است بالا ترا همه این لاطائلات را بحاج سید کاظم رشتی
 مرحوم نسبت میدهند در صورتیکه شرح خطبه و حجة البالغه و سایر مصنفات

وی بخط جلی مملو با ندای معنوی فریاد میزند - کعبة ایمانرا چهار رکعت - توحید
 نبوت ، امامت ، شیعه ، بلافاصله شیعه را تفسیر مینماید یعنی موالات و معادات . اوای
 من والوا - و اعادی من غادوا - نه یک نفر معین - یا شخص معین - حاشا
 شیخ احمد احسانی مرحوم بتلامذه واصلین دوزمان خویش اجازه داده خلق را
 بتقلید ایشان و استقلال مجازین امر مینمود - فرضاً اگر نیز اند و مرحوم
 مخترع این امام جعلی هستند - اکنون از کجا معلومست این شخص یگانه
 رکن کرمانیها است یا قطب عرفانها - یا اینکه باز بگویم - در اینجا
 نکته است که اغلب تابعین آن دو مرحوم ملتفت وی نیستند یا اینکه اغماض
 میکنند - بنای حاج محمد کریمخان مرحوم بر اینستکه باید ماضی مستقبل را نص
 کرده خلق را بتبعیت جانشین اشاره نماید در صورتیکه حاجی مرحوم یا اینکه
 خویش را تلمیذ حاج سید کاظم رشتی مرحوم میداند بهیچوجه اجازه از
 وی ندارد - ما یا قوال تابعین و اجازات جعلیه ایکه ماخذ شرعاً بخوبی
 میدانیم کار نداریم ولی خود حاجی مرحوم در فصل الخطاب صفحه (۹)
 مینویسد اجازه من فقط از ملا حسین گنجه وی و ملا محمد شریف کرمانیست
 در صورتیکه هیچ نادانی تا چه مانده عاقل دانا فرضاً از مرشد مجاز باشد
 نمیکوید فقط از شاگرد مرشد اجازه دارم -

دیدم مجال مقابله نیست باین الکن محسنات اتفاق اسلام را بیان توانم -
 گفتم راست میگوئی ولی آن دو مرحوم اکنون گذشته اند از ماضی صحبت
 منافعاً جناب حاج زین العابدین خان بمقام انکار آن اعتقادات برآمده حقیر
 برخی تصنیفات ایشانرا دیده ام از این مقوله در وی نیست اگر هیچ نمیفرمود

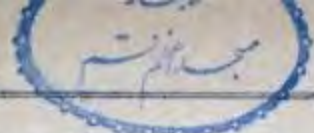
بگذشتگان فرضا قیاس میتوانستی ولی کمونکه منکر بیانات ایشانست از انجائیکه
قول مسلم نیز بر خود حجت میباشد باید تصدیقش نمود . . .
سیف علی ب ب بلی اقا این در صورتیکه گذشتگان تصدیق نمایند یعنی پس
از اینکه عقاید خویش را بیان میکنند ننکارد اقای والد و اخوی اعلا الله مقامهما
نیز چنین میفرمایند - چرا که عیاناً خلاف ویرا مشاهده میمائیم - کنونکه
ایشان تصدیق نموده خود را احدو النعل بالنعل دانست بیانات دیگرش نه در حق خویش و نه
در باره ایشان متمرکز خواهد بود مگر اینکه بگویند من بمقالات آنان معتقد نیستم
ایشان چنان فرموده اند من چنین - استدعا دارم شما نیز بیشتر از این اصرار ننمائید حقیر در مرحله
اول بصفا و ساده گی جنابعالی پی ردم ولی انسان نباید تا این درجه حمل بر صحت بیجا نماید .

مطالب ذیلرا ملاحظه فرمائید

اقای حاج محمد خان مرحوم در کتاب مصباح السالکین میفرماید صفحه
(۹) طرف چپ دو سطر باخر مانده عین عبارتش اینست .
مطلب اول در شریعتست - و این مطلب را مرتب کردیم بدو حد و شریعتها و در هر
شریعتی مسئلها است و بدانکه شریعت سنت پیغمبر است صلی الله علیه و اله
و ان بزرگوار حکیم و عالم بود باجماع جمیع اهل عالم و مطلع بود بر جمیع
ملتها و مذہبها و قاعده ها و ریاضت ها و شریعت او صلی الله علیه و اله جمع
شده است از همه قانونهای عالم از هر جائی هر چه را از عین حکمت بود انتخاب
فرموده برآمده از آنچه حکم فرموده است از خارج پس پاره از شریعت آدم
گرفت و قدری از شریعت نوح و بسیاری از شریعت اصول ابراهیم و قدری
از شرع موسی و خضر و قدری از شریعت عیسی و قدری از قوانین عرب

و از علم سیمیا و لیمیا و همیا و ریمیا انخاذ فرمود - و همه آنها را با هم
ترکیب فرمود - چون شارعین مأمور بودند باصلاح جهتی از جهات انسانی و
تکمیل چیز خاصی چون همه را جمع فرمود تکمیل همه جهات میشود - حاصل
آیا اگر شخص منصف تا چه رسد بمعاند این بیانات را مشاهده نماید چه خواهد
گفت - البته بیدرنك بر نا دانی و خلاف مسلمانانی قائل حکم خواهد داد -
اولا بواسطه اینکه بهر حضرت خضر ع شریعتی ثابت نموده در صورتیکه باتفاق
کافه اسلام از برای نوع انسان زیاده بر شش شریعت مشهور نیامده - علاوه
بر اینکه نبوت حضرت خضر نیز مشکوک فیه و مورد خلافت تا چه مانده بشریعت
وی - فرضاً اگر آن مرحوم خواسته جامعیت شریعت اسلام را بیان نمایند
چرا بر بانی موزون و الفاظ ساده اداء نمیسازد - شریعت خداوندی کجا علم
سیمیا و ریمیا که جادو و شعبده بازیست کجا احکام خدا - قوانین عرب
و استنباط از ریاضات یعنی چه - پس فرق ما مسلمانان در اعتقاد بشریعت
مقدس محمد بن عبد الله صلی الله علیه و اله و صاحب جان ما لکم انگلیزی
چیست . او نیز شریعت اسلام را در تاریخ لبرائیکه تالیف خود اوست چنین
تفسیر میکند - آیا مگر نه احکام و قوانین این آئین مقدس بواسطه وسعت
یا الهام از جانب ایزد مهربان بر پیغمبر خود نازل گشته . اینست اعتقاد
کافه مسلمانان .

بنا اینکه ان مرحوم حقیقه بنوشته های خود که ظاهراً عین باطل است
معتقد بوده و با بیعلم و آزادی الفاظ عاجز آمده مطالعه کنندگان محترم
آنچه را که مسلمانانی نزدیکتر است انتخاب فرمایند -



الحق این تا چیز اگر چه بپ نات فوفرا قبل از اینکه سیف علی بگوید میدانستم ولی مقصودم فقط اتفاق اسلام و رفع نزاعست و آنچه را که از قوه فعل آید اعمال کرده و خواهم کرد نتیجه ببخشند یا نه کنونکه آقای الکن را اقناع و اسکات نتوانستم انا لله و انا الیه راجعون -
 باین همه باز محضات و تسایع عالیله اتفاق اسلام را بایشان بیان مینمایم ولی کجا دیگر باین کلمات و روحانی اعتنا میکنند تازه صلح و آشتی نموده از شیرینی و چلو کباب دم میزنند گویا نتایج اتفاق و مصالحه پیشین خوردن و خندیدنست بگمان اینکه از برای چند لقمه چلو کباب این قدر تقلا میکنم افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد البته همجنسان بلکه کرگان میشو و را دیده اند اکنون قیاس مینمایند.

امروز بهای هیزم و عود یکست در چشم جهان خلیل و نمرد یکست در گوش گسائیکه در این بازارند اواز خسر و نغمه داود یکست ملا عبدالله - آقا شما تا باین درجه از اتفاق دم میزنید تازه مردم در فکر خرابی یگدیگر و نفاق و فتنه اند جناب... میشناسید کتابی در رد اغلب علمای معروف اثنا عشریه تصنیف کرده از جمله فرقه شیخیه را هم بایشان منضم ساخته ها ها ها مزه و نفر بخش در اینجا است که برخی علمای اساتید نجف را نیز رد نموده.

تعالو علی الاسلام نبکی و نلطم

سیف علی قاه قاه قاه ، توتو تویدن سوکرا نقاره خو خو خوش گلدک

بایرام آقا . پس از اینکه چشم و گوش مردم باز شده بکردار این گونه اشخاص پی برده اند که مغرب و بر هم زن اسلام و ایرانند . تازه اسباب مضحکه برای خود مبتراشد بویژه در نزد ارباب دیبه و موشکافان اذربایجان که همچو شعبده باز را درس طراری میاموزند .

گفتم آسیف علی باز از کردار خود دست نمیکشی خدا رحم کرده الکن هستی و گرنه نعوذ بالله بخدا قسم اگر پس از این غیبت از روحانیات بنمائی البته با شما مراسم بیگانگی تلقی خواهم کرد ولی عجالة اکنون که مجادله شما بمعافیه مبدل و نفاق باتفاق انجامید حقیر مرخص شوم . و الحق نخصت از کردار حسنۀ صادقانه بسیار خوشوقت شدم اما اخیراً به برخی سخنان بیجا مکدرم ساختید - ملا عبد الله آقا ما مضی مضی ولی بکجا تشریف میبرید - اول اینکه باید تا هار خدمت شما صرف شود گر چه بغضای درویشانۀ قناعت خواهید کرد . دیم اینکه محل اقامت را باید شناخت تا تأییداً شرفیاب حضور شده باشیم . سیم نام و نشان عالیرا بیان نهائید شاید بواسطه این حق عظیم که موجب هزاران تحسین و تعظیم است همواره ذکر خیر کرده بعراض پی در پی تشکرات بیاندازد خویشرا اظهار سازیم حکماً آسیف علی نیز باین بیالتفاق راضی نخواهد شد -

گفتم حقیر از مهر و مراحم و معیان نوازی هر دو بینهایت ممنون و خوشنود بوده کمال تشکر خود را اظهار میدارم ولی توقف از برای تا هار بواسطه انتظار رفقا امکان ندارد و زحمت حضرات نیز مستعد نیستم چه در اثناء سفر شخص مسافر گاهی در منزل بافت نمیشود سیم اینکه نام و نشان مرا

بعد ها خواهید دانست زیاده بر این از طرفین بیجااست - پس از اصرار زیاد ایشانرا وداع نموده بجانب مقصود روانه شدیم -

امروز صبح شانزدهم ماه ربیع الثانیست از شهر زنجان بیرون آمده بسوی مقصد رهپار گشتیم -

شهر زنجان اگر چه ابنیه اش کلی و عمارت ها شکوهی ندارد ولی بازارش فراوان و رواجست - اغلب مردمانش نیک اخلاق و پسندیده خوی میباشند فواحش و محرمات بالنسبه بشهر های دیگر کمتر یافت میشود کلیه بصدق و دینداری نزدیکترند -

شب ۱۷ در امیر آباد ۱۸ در قروه شب ۱۹ در شهر قزوین بسر بردیم نیم ساعت بغروب وارد شهر گشته باین لحاظ چیز قابل مشاهده نشد جز اینکه باغات فراوان دارد که بواسطه زغان بسیار و کلاغان بیشمار مزین است بجای نغمه طوطی و چهچه بلبل اوای قار قارشان گوش چرخ را کرد و دل مرغ را آب میکند - شب بیستم در منزل یکی امام - ۲۱ در کرج روزانه اش پس از اداء نماز صبح بلافاصله بسوی دارالسلطنه طهران روانه گشتیم همه جایاغات بسیار چشمه های فراوانرا با کمال صفا در دامنه کوهی طی می نماییم پس از طلوع آفتاب از دامنه جدا شده سواد دارالسلطنه نمودار گشت و با کمال آرامی در حرکتیم آمد و رفت از شمار افزونست اتوموبیل کالسکه در شبکه کاری اسب شتر چاربا با این دیگر هر گونه نواقل ازهر سو در ترددند - هنگام ظهر از خندق و دروازه گذشته بداخل پایتخت که مایه افتخار هموطنان محترم و نماینده شهر های مملکت علیه است قدم نهادیم - ایوای ابر چه وضعیست که مشاهده میشود آیا اینجا کجاست

ما یکدام نقطه عالم وارد شده ایم آیا این محل مملکت اسلامت یا قطعه فرنگ آی مشهدی اسمعیل شاید راه کم کرده بجای طهران وارد پاریس شده نه نه اگر مملکت اروپا و شهر پاریس است پس کوراه آهن فراوانش کویاها نهایی بیجا باش عمارات و ابنیه عالیهاش کو بازار های بار و نقش کجاست چراسوت فابریکها شنیده نمیشود چرا کارهای کهر ناپدید نمیشود ازدحام نفوسش کجا رفته آبادی و قشنگیش چرا نابود گشته شاید تو بهای جرمن بومهای زویش خراب ساخته بلکه بولتیکات همایه غربی وی باین حالت زارش انداخته - خیر خیر مملکت ایران و دار السلطنه طهرانست پس کوان ناموس اسلامی کودتات ایرانی چرا قوانین اسلام متروک گشته زچه رو معانان خوی بیگانه گرفته اند بجای احکام عقل کل ص ع قوانین لندن و پسمارک چیست بجای شمع کافوری چراغ نفت چرا میسوزد برده مخدرات چرا دریده بسط ناموس چرا بر چیده اینک می بینم به بیداریست مارب یا بخواب

ای لعبت کیان و ای مخدیره ساسان طائر اقبالت چرا بریده سمند اقتدارت چرا ر میدم چادر عصمت کو خیمه رفعت کجا است موبت از چه بریشانست گیسویت چرا پژمانست کو افسر کیانی کو اختر ساسانی تو که مانوی جهانیان بودی اینک تقلید از بوزینه زاده گان نموده تا کون قیصر و فقیر روی نازنین ترا ندیده چنگیز و تیمور آواز نکارین ترا نشنیده چه شد که شیفته فرنگان شده و فریفته بیناموسان گشته این چه بیعصمتیست این چه بیناموسیست مگر ندانستی که حجابت رشک بانوان جهانست و نقابت کوری دیده ناباک بیگانگانست آیا پیر مبهونی یا مجوزه فرتونی مگر شاهباز

عقلت پریده . یا سموم طبیعیات بگلستان وزیده حاشا . بلکه بوستانیست که هرگز نرسد باد خراش . پس چرا روی منیر را به هر برنا و پیر نشان میدهی . باچهره نامترا باغیار و بیکانکان مینای . مگر ندانی که آنان غارتگرند و برک ترو نازه اترا قطعه اخگرند . پرده اسلامرا که زینت بخش بارگهت بود بکه بخشیده .

ایمادر مهربان - گمان ندارم ایحجابیرا خود پسندیده باشی . شاید تحریک پسران بیغیرت بسی شرف و دو شیزگان بیناموس تو است بگمان اینکه بیحجابی و پرده دری سبب ترقی و مایه تحصیل معرفت اری . ابنه یارا احتلام از پس بود . زینهار وسوسه اولاد ناخلفرا استماع مفرما که بمفادانه لیس من اهلك از رحم طاهره تو نیستند . انه عمل غیر صالح مگر از شرایط تحصیل معارف یکی بیحجابیست . مگر بیچا دری سبب ترقی و دولست . پس چرا هنگام عصمت در ایام شاهان صفویه که بر روان پاکشان رحمت باد . بانوی جهان گشتی . و خاتون عالمیان شدی چرا دولت آلمان بان قدرت و بیحجابی برخاکتر ذلت نشسته . بنا براین حجاب و نقاب اعالم ترقی ارتباط ندارد . که گفته علم و معرفت میاموز . پس اطلبو العلم من المهدالی اللحد چیست . طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة از کیست - علم پیدا موز . ثروت تحصیل کن . ترقی نما . بمدارج عالیہ قدم نه . هر سبکه غیر از این گوید مافقه بیناموسان دشمن جان تو است

ای دایه مهربان وی مخدرة ساسان

بانوان حریمت در پس پرده عصمت از این کردار جگر خونند که مباد غارتگران

بیداد چادر زریشترا بریابد و پرده عفت را بدرند - ای بانوی محترم . ساعتی سخنان منادی اسلامرا که زینت بخش افسر و سامان تو است استماع کن که همواره آواز بلند فریاد میزند

دوست . دارم که بیوشی رخ همچون قمر تا که بیکانه ببیند سر هر نام و درت رویت ای لعبت ساسان بود او فتنه عام رسم از فتنه این فتنه رود تاج سرت فتنه آن به که پس پرده عصمت مستور و رنه خود فتنه برانگیزد و گیرد کمرت امیدواریم عرایض تو باو کان ناصح را پذیرفته . تو ام خویشرا که حکم اسلامست با خود هم آغوش و به وسوس امرمنان داخله و خارجه که محرب و برانداز سریر و دهمند گوش ندهی . حجاب عصمت بر چهره بر نور کشیده دیده طبیعیان مملکت را سخت کور نمائی ولی مطمئن باشی که اغیار و او باش را پس از این قدری نباشد که در امور زمامداری مداخله نمایند - تا جان در کالبد تو باو کان مسلمانان غیورت باقیست . بجای از آنان بر صفحه بهشتین وطن عزیز باقی نگذارند و تا توانای نیاکان باک در . پنجه تو نهالان صیورت ساریست استخوانهای بیمغزش ترا بشیروی مردی در هم فشارند و بندای فصیح فاخرج منها مذوفا مد حورا از بهشت برین ابران مطرود سازند و بحکم فی سلسله ذرعها سبعین ذراعاً فاصلکوه در صجین بیکالکانشان براندازند .

لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم

خلاصه دنباله این قصه بسی دور و دراز است همه جا خیابانهای پاکیزه عمارات عالیه را طی مینمائیم ولی .

دیده بر هم تا نبینم حال پسرمان وطن و رنه زین سیر و تماشا دیده کام کور باد

در برابر میدان مبارک مشق دستگاه داخل سرائی گشت اسباب را نزد مشهدی
اسماعیل نهاده محضر مبارک حضرت خدایگانی هرکاری بیرون آمدیم عاقبت با حضرت
مستطاب ملاذ الانام آقای شیخ بهاء الدین نوری ولد ارشد حضرت حجة الاسلام و
المسلمین آقای شیخ عبدالنبی نوری دام ظلّه العالی ملاقات گشت اظهار خوشوقتی
از طرفین حاصل ما را بدوایت سرای علم تکلیف فرمودند -

حضرت خدایگانی - آقای فلان و فلان و باقی اقوام و دوستان از این
پیشامد دلتنگ خواهند شد - آقای مشار الیه سخت ایستادگی نموده عذر ما
بمقام قبول نرسید از توجهات و مراحم خاصه ایشان شرا با کمال آسودگی
بسر برده روزانه اش که - ۲۲ ماهست بجهت ابتیاع برخی کتب علمیه
از دولتهای بیرون آمدم از تیمچه حاجب الدوله بر شش کنان در خدایانی عالی
نزدیک مغازه ها قدم میزنم یکباره از عقب سر این کلام شنیدم شد :
(امثال اینان جز زربا زور با چیزی نمیدانند)

بیاختیار بر گشته به پشت سر نگاه نمودم، در مغازه مشتی اشخاص نشسته
یکی از ایشان با چشم و آبرو بسوی من اشاره میکنند از استماع آن سخن
و مشاهده این کردار گویا کوه دعاوند را بر سرم فرو کوفتند آم از نهادم
بر آمد سرشك حسرت از دیده کام جاری گشته دلم طپیدن گرفت دفعه مانند
کوره آهنگر سر تا پا با شعله وار شدم پروودکار این چه بد بختیست که بر ما
ایرانیان غالب آمدم از کجا تا باین پایه بیدار گشته ایم بی و جدائی تا
چند مستی و غفلت تا کی. نفاق و بیگانگی برای خرابی و اضمحلال مملکت
عزیز بس نیست که بیدینی و بیغیرتی بر وی علاوه شد - مرا در هیئت روحانی

دیده بر این وحشیگری مرتکب گشته گویا قطعاً از جنس ایران و از ملت
اسلام نیست - اتفاق تعصب واپوئیانرا نداریم که برای بیگانه توانیم. دارای
صنایع المانی. ثروت فراسه پولتیکات انگلیس نیستیم که بدفاع اجانب بپردازیم
بد بختخانه از در نادانی بگانه توانائی و مرکز جامعیت خویشرا که ذرات
اسلامیست نیز بناودیش تقلا مینماییم بحدی بدبختی و غفلت مملکت عزیز را
فرا گرفته که. چرخ میگرد باوضاع پریشان وطن خود داری توانستم بیاختیار
در مغازه ها باز نموده داخل گشتم گویا مغازه رنگ فروشیدت محلیست با کیزه ۱۰ یا
۲۲ نفر جوان همقد خوش سیما در سن بیست قطار بر نیمکتها نشسته اند چندین مرد ۴۰ یا ۵۰
ساله نیز حاضرند هر کدام بر نیمکتی قرار گرفته - آقایان سلام علیکم برخی علیکم
السلام - صاحب مغازه را خواستم جوانی از یکسو بر خاسته اقا فرمایشی داشتید
چندین قسم قام آهن و رنگهای الوان از وی ابتیاع نموده بر نیمکتی قرار
گرفته گفتم آقایان ببخشید ندانستم شما از چه عنصر و کدام ملت و مملکت
میباشید تا بتعارفات مرسومه خود تلقی نان نمایم البته از در لطف خواهید
عفو کرد بکمرتنه همگی بخنده در آمدند آما مگر البسه و اندام ما را ندیدینی
گفتم آما البسه و اندام مگر مانده الامتیاز بنی نوع انسان با عنصر ایرانیانست
کرور ها طبیعی و ارثی در این لباس البته یافت میشود اندام و قیافه ممیز
انسانی نیست امتیاز هر قوم فقط باداد و طبایع اوست ایسا ابلیس آدم روی
هست. من بکمان اینکه از وحشیان شمالی آفریقا یا از سفید پوستهای جزایر
اوقیانوسیه و یا از بوروبایان اروپا مینانید - یکی از مردان که ریش را از این
تراشیده در این يك سخن نمیگویم چرا که علامت تمدن اغلب ایرانیانست ولی

از سبیلها زباده بر يك انگشت باقی نهاده دو سه موی نیز در زیر چانه باقی
است با کلاهی کج گویا مجسمه بلجیکی یا هیکل اطریشیست ای دو صد لعنت
بر این تقلید باد از جای خود مانند خوك زخمدار بر آشفته بچه برهان ما را
وحشی یا بیسر و پاهینامی مگر زبان و لغت ما را نمی بینی که ایرانی هستیم
گفتم لغت نیز ما به الامتیاز نمیشود بسیاری از بیکالکان زبان شیرین پارسی را
از شما بهتر میدانند ولی ایرانیست را چندین علامت است بدعا و هوس کسیرا
ایرانی نمیتوان گفت شخص ایرانی، دین پرور، وطن پرست، روحانی دوست
مهربان نواز با ادب پسندیده اخلافت که در همه این اوصاف شهره آفاق و
ضرب المثل ملل عالم بوده و هستند گر چه این ایام افعال شما شهرت پیشین
را ~~لکه~~ دار ساخته هر ایرانی که باین اوصاف متصف نباشد ~~حکمرک~~
است در لباس میش گاهی بسوی نام ایرانی اطلاق نمیشود بلکه
از افریقائیت و بیکانکی نا گریز است، نام شریف اسلام و ایرانیست را توقع ننماید
رو: بچوانان دیگر بر گردانیدم اقبان کوبنده زوربا کدام يك از شما است -
همگی خاموش گشتند - صاحب مغازه اقا کوبنده خود متکلم است -
گفتم اقبان چه کاره اند و کار متکلم چیست - گفت اقای متکلم معلم جغرافیای
فلان مدرسه متوسطه و باقی اقبان طلبه کلاس ششم مدرسه متوسطه فلانی
است - گفتم جناب معلم اگر هراینه ایرانی و مسلمان بودی گاهی بهنگ
و استهزاء من که در هیئت نمایندگان اسلام و ایرانی هستم تمیزداختی البته
وجدانیست هیچ عاقلی اراده هتک هممنصر هم آئین خویش را نمیکند علاوه بر
این اگر دارای ادب و اخلاق میبودی بجای ضرب ضرباً درباراً زوربا نمیگفتی

با اینهمه چگونه شما را هموطن هممذهب خوانم بلکه بیکانه و دشمن اسلام و
ایران نخوام دانست بسیار از من خوشوقت باشید که بنامی موافق اخلاقتان نامیدم
اگر با این کردار و گفتار شما را ایرانی دانم بسی ستم و بی ادبی بوطن عزیز و
شریعت ~~بلك~~ نموده ام علاوه بر اینکه هیئت و لباس ایرانی نبود نژاد اشکار میسازد تنها
یکشایقه مانده که مجسمه عجوزه های اروپا شوی من - حیف از آن کلاه دارم
که با چنین هیئت و لباس توام گشته تا چه مانده نام شریف اسلام و ایران
- باقی جوانان با کمال ادب و وقار سراپا گوش بسخنان ما استماع مینمایند -
معلم مگر از کردار همجنسان خود غافل که چه خیانتها بشریعت میکنند و چه
بیبرزائیها اعمال مینمایند از اول عمر تا نفس واپسین تمام در فکر تجملات
اندرون و جمع آوری املاک بیرون و شمار زر و سیم قارون بوده - همواره
مشغول بن بروری هستند و از نام بزرگی و مرجعیت بجز ریاست انهم و
ی . ا . وی چیزی ندانسته اند ، مگر حرکات فلان و فلانرا که بتیشه عناد
و مخالفت همجنسان خویش ریشه خاندان هزاران هموطن اسلام را از بن بر
کنندند فراموش کرده ما از بد گوئی نا گریزم - گفتم البته نمیدانی از روی
چه اساس سخن میرانی ، سخنان بهیج وجه رفع اشکال و ایرانی بودن را
ثابت نمیکند ، اول اینکه گفتمی انمای اسلام حقوق مستحقین شریعت را تصرف
نموده خائن هستند بسیار بخطا رفته ، چرا که ۲۰ هزار طلبه که در
عسکرت مشرفه مسکن دارند اقلاً بمصارف نیمه آنان علمای اعلام قائلند ، حضرت
حجة الاسلام والمسلمین آقاي ۰۰۰ اعلی الله مقامه که اخیراً در حائر
حسینی ع مقیم گشتند آنچه را که من صحیحاً اطلاع دارم علاوه بر اینکه

هر ماهه هزاران طلبه را شهریه کافی عطا میفرمودند بتوسط یکی از نزد یکان
 ما . ماهی قریب - ۲۰ هزار روپی فقط در نجف اشرف نان خالی قسمت
 مینمودند - اقدامات عالییه و روحانیت حضرت آیه الله مولانا میرزا حسن
 شیرازی اعلی الله مقامه را که شهره آفاق گشت فراموش نموده اید . اگر
 نفوذ او امر مرضیه و جدیات شرعیه اش نبودی پنجاه سال قبل مملکت عزیز
 از مستملکات همایه شمالی بشمار میرفت - اگر فتاوی صادقه و جانفشانیهای
 حضرت آیه الله آقای . . . اعلی الله مقامه نمیبودی بیباکانه
 بگفتن سخنان گستاخانه جرئت نمینمودی اوضاع حالیه مملکت
 ما از توجهات انعام یکنه است - ایا مگر حضرت آیه الله آقای میرزا علی آقا
 ثقة السلام تبریزی مهر اسلام و ایران یکنه جان گرامی را فدا نمود . واز برای
 سرافرازی مسلمانان برفراز دار معراج نمرمود - مختصر مملکت و استقلال
 ایرانیان زیاده برسد سالت بنام روحانیان و بقوت اسلامی باقیست تا اخیراً
 نیز بدستگیری ایشان روانی به تن بیجان وطن دمیده گشت و با اقدامات
 صمیمانه شان دولت نابونی تشکیل یافت - با اینهمه باز در باره ایشان گستاخی
 کرده بیباکانه جدیات عالییه را فراموش واز در بیوفائی و حقوق شناسی سخن
 میرانید - فرضاً عده از پلنگان خونخوار بلکه وحشیان آدم خوار داخل لباس
 آن فرشته خصالان گشته برخی حرکات وحشیانه اعمال میکنند با اینکه مال
 یتیم و مسکین را بغارت میبرند . اگر چه همگی مانند بوته خاری که در گلستان
 نمایانست مشهور و معروفند . ولی از روی کدام قانون وجدان کافه را بیکزبان خطاب
 مینمای - اینک شما را جواب نقضی دم -

ایا جناب .. السلطنه و جناب ... الدوله و وو .. که دولت و ملت را بواسطه
 خوشگذرانی چندین روز فانی از در بیحسی و نادانی تباه نموده وطن عزیز را
 مورد لطافت بیرحانه بیکانگان ساختند . مگر کلام یوش و همشکل شما نبوده -
 پس بنا بر قاعده پیشینت کافه کلاهیا را باید خائن و بد خواه سربرودیهیم دانست
 و جانفشانیهای حضرت ... اعظم و حضرت ... اسعد و ... ملی و وو . مجاهدین محترم
 امروزه همه را پاک فراموش نمود - آیا کدام صاحب وجدان ذبحس باین قاعده
 بیاساس اعمال میکند و کدام مسلمان غیور وطن دوست بر این جریان غیر
 طبیعی اقدام مینماید . آخر عقل و وجدان شریفیت چرا باید سخن را تسجیده
 اطلاق نمود .

(قدری منصفانه سخن گوئیم)

اگر فرضاً شما بواسطه چندین مزدور بیسر و پا قاطبه روحانیانرا خائن
 تن پرور . لا املی بدانید - من نیز بملاحظه مشتی متفرنك کافه کلاهیا را
 بیحس . بیشراف . بیگانه دوست بخوام . وجدانیت این اعتقاد مو هومی در
 دلهای ساده از طرفین قوت خواهد گرفت . رفته رفته راز های نهانی آشکار
 گشته ضدیت باطنی با اشاره و تلویح منجر میشود . کم کم بغاصه الدك زمانی
 این را نیز فراموش نموده . بیکباره هردو گروه با نا خونهای تیزیکدیگر حمله ور
 آیند . آنا قاتلاً ناثره جدال در اشتغال عقد درونی بقتال مباد انجامد . ابوقت
 باز بگران میدان با غارتگران داخله که در زاویه غربی همایه مغربی ما
 فی الجمله سرگرتی دارند با فی های آماده در این کوره های ساده باد های
 مخالف دمیدن آغاز مینمایند تا چراغی را که ضد آسایش شب بره کاست خاموش

کنند اگر چه میدانم .

چرا غیرا که ایزد بر فروزد هر انکس بف کند ریشش بسوزد

ولی با وجود یلنگان بیباک و نهنگان چالاک که همواره صیادانه مترصد اینگونه شکارند چه میتوانیم در آن هنگام کدام ایرانی بجز کلاه‌دار یا روحانی بوظایف پادشاهی نژاد ساسانی قیام خواهد کرد - آما چندین اشخاص خائن و ... دار خواهد شد با ملائکهٔ موسومین بهر زما مداوی نزول میفرمایند باطایفهٔ جان بنصرت ملت بیجان مسارعت نمایند - خیر خیر این در غمروه بدر است که بادل و جان مجاهده می نمودند نه اینکه بهر ما که هر کدام را در صفحهٔ کانون خرمنا غرض است . نظر باشاره حضرت رضاع که ابی الله ان بجزی الامور الایاسیابها - همیباید از برای بیچارگی وطن عزیز اسبابی آماده ساخت و بر این بینوایی چاره پیدا نمود که دم واپسین را دوانی نیست داروی درد دل ما اتفاقست چارهٔ بیچاره کی ما اتفاقست

همان به که هر دودست یگانگی بهم داده صادقانه بفشارند و بر ترقی و سعادت کیش و کشور همت گمارند شاید عجلهٔ امورات و دستوراتی که بر عهده غیر واکذار شده بر کفایت مسلمان هموطن قرار دهند و هزاران رخنهٔ استقلال بر انداز را اصلاح فرمایند و همواره در ترویج و احترام یکدیگر بکوشند البته هر فردی از افراد ایشان خیانت و اجنبیتش ثابت شود با اتفاق نابودش سازند . وجدانست در هر فرقهٔ دزد خائن یافت میشود ولی

کار با کازرا قیاس از خود مکیر گر چه باشد در نوشتن شیر شیر
آن یکی شیر است اندر بادیه وان دیگر شیراست اندر بادیه
ای بس ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی نباید داد دست

جوانی نیک اندام از یکسو آغاز سخن کرد . اقا بیانات شما را بادل و جاب تصدیق میمائیم . البته فعلاً قوام ثلاث ما بوجود حضرات روحانیانست بلکه تاکنون ترقی وطن عزیز بروج دیانت اوده و خواهد بود . پیشرفتهای مذهبی سلاطین صفویه را فراموش ننموده ایم هیچ ذبوجدانی انکار اینمطلب نتواند بیشک بد خواه اسلام دشمن ترقی ایرانست زینهار محضر علمای اعلام که امنای اسلامند خلاف ادب اعمال نمائیم بلکه مغر و پوست ما با مهر آنان پرورش یافته سن حقیر ۱۹ سالست در هنگامیکه نیک را از بد تمیز توانستهم همواره ورد زبانم بکه اسلام و ترقی اوست برادران همگی گواهند بر اینکه اغلب ساعات تصور اختلال اسلامیان بکلی بریشتم میسازد با تمام جسارت میتوانم عرض کنم ابراهیم نیک تبریزی فقط بواسطهٔ وطن پرستی و نغصب ایرانیت جوانمرك شد ولی مرا علاوه بر حب وطن تفکر اوضاع پریشان اسلام توأم گشته تا کی تند باد سمومش نخل حیانترا بر افکند - ولی یگانه ابرا دیرا که گستاخانه با براد ناقص خود نسبت بساحة منیعه علمای اعلام و حجج اسلام توانم کرد اینست - ده یا بیست هزار طلبه ای که در ظل عنایات پیشوایان محترم با کمال رفاهیت زیست مینمایند بقسمیکه بجهت باز داری هموطنان عزیز از لطامات جهالت و ظلمات طبیعت باوطنان مالوفه مراجعت خواهند نمود اما از برای هر یک از قرای اسلامی بکفایت عادل کافیست لازم نیست در هر دهکده ۴ یا ۵ ملا مقیم گشته بواسطهٔ همچشمی و رقابت همجنسان ثروت و ازادی

برادران اسلامی را بغارت برند یا بجهت برابری از خود فتوای نامشروع ابداع کنند - دوباره گستاخانه عرش میشود امنای اسلام از بیست هزار طالب یکپزار بتوانند صد کسی بر گزیده علوم جدید و السنه متعدده اش بیاموزند و از برای رواج شریعت مقدسه اسلامی و تبلیغ احکام و انتشار محسناتش بقطعات و ممالك دیگران ارسال فرمایند ۵۰ نفر مسلمان امریکائی متمول با اروپائی کار دان بهر قوت و شوکت اسلامیان بیش از هزاران چادر نشین و حبشیت افا تا کی مانند برهمنان هند بیگمشت گرویده های خویش قناعت کنیم تا چند دا عیان پروت و قاتولیک ضعیف العقیده های ما را یغما کنند - آخر نه حضرت رسول صع شریعت و یتیمان - خود را نزد شما باامانت نهاده اگر شما در خیال ترقی نباشید و به حفظ امانت و ثغور مملکت نپردازید صغیران اسلام بکه پناه آورند یتیمان آل محمد ص از که استمداد جویند. اگر شما در امور دیانت و سیاست غفلت ورزید وای بر احوال دیگران که مصلحان ایشان غافلند

انچه بگنند نمکش میزنند وای بوقتی که بگنند نمک

در این جهان شکایت امنای اسلام را که زمام دار امور وی میباشد بشاخیه مقدسه حضرت ولی عصر عیج نموده روز رستاخیز از دامان ایشان او بخته داد مظلومانه خود را خواهیم گرفت -

حالت جوان از هیجان غیرت وی منقلب گشت. گفتم برادر آنچه بیان نمودی صحیحست بر این ادراکات هزاران تحسین باد. میگویند اهالی طهران یکباره از دیانت و غیرت برگشته اند که اینگونه کردارهای خلاف شرع و ناموس

در ایشان فراوانست ولی هزار جان طبیعی فدائی یکسر مویت. که در اسلام برستی و غیرت یکانه. تن تنهای شما برای کافه طهران کفایت است. همه سخنان عین صدق و صفاست انکار در وی امکان ندارد. ولی علمای ما از هیچ گونه خدمت مضایقه ندارند، آنچه از قوه ایشان برمیآید اعمال میفرمایند. شاید تا کنون بر این نکته ملتفت نیستند. و از این خدمت یکانه که اساس هر گونه نرو بجات غافلند یقین دارم اگر التفات فرمایند بر انجامش بپردازند. و بیری مسیحیان را سرنگون سازند. ایزد مهربان امثال شما ایرانیان را ز یاد دیده کان ما را باسلامتان برتور و دلا را شاد و مسرور فرماید. ولی بزهر ایراد کننده واجبست نظریات و ایرادات خود را محضر علمای اعلام ارسال کرده با "دلائل وجدانیه اثباتش نماید البته از اجرای عملیات مفیده صرف نظر نخواهند فرمود نه اینکه بسخان زشت و حرکات ناشایان سخریه و استهزا کند فرضاً از کله ذریا زوربا بر اسلام چه نفعی حاصلست -

جوانان همگی از جانب معلم اعتذار میبایند. گفتم با کمال خوشوقتی از گفتارش دیده میبوشم ولی همیخواهم با وی در علمیکه ویژه اوست صحبت کنم خوب جناب معلم ذریا زوربا را کنار مینهم و از جغرافیا سخن میرانیم مشروط بر اینکه بر سؤالاتم نهند چرا که از درجه ابتدائی سؤال خواهم نمود استدعا دارم موافق وی جواب گوئید زمین بچه شکست -

معلم ها ها ها خوب زمین کرد است مانند نارنج - زمین متحرکت یا ساکن معلم ها ها ها زمین متحرکت - بسیار خوب اقسام حرکت زمین را بیان نهائید معلم من از سئوالات شما در عجبم ولی چه عیب دارد زمین دارای

دو حرکت است وضعی و انتقالی حرکت وضعی آنستکه در مدت یکشبهانه روز يك دور بدور خود میگردد و انتقالیش آنستکه مدت ۳۶۵ شبهانه روز و شش ساعت و چندین دقیقه یکدور بدور خورشید گردش میکند نتیجه حرکت اولی - شبهانه روز و نتیجه ثانیه فصول اربعه است - حرکت انتقالیش بیضی یا کرویست - معلم بیضیت ولی مقصود شما چیست او را بیان نمائید

گفتم تنها باین چند مسئله قناعت میکنم مشروط بر اینکه ایرادات مراحل کنید - مقدمه عرض کنم - وجدانیت هر متحرکی هنگام حرکت بادی از پیش رو بر ضد حرکت ایجاد خواهد نمود شدت و ضعف این باد مخالف بسته بسرعت و سکون سیر متحرکت و نیز طبیعت از این حرکت آوازی احداث خواهد شد چندانکه هنگام دویدن اسب آوازی سیرکاری های بخاری سرعت تیر و کتوله بخونی مشاهده میشود که از تصادم هوا باد و از احداث میگردد شاید سوار شده کان اتوموبیل دیده اند هنگام سرعت سیروی انسان برخی اوقات از تکه داری خود عاجز است در صورتیکه ساعتی نهایت ۲۰ میل راه طی میکند ولی فقط سیر حرکت وضعی زمین ساعتی دوسیم ۱۰۴۱ میلست بنا بر این چگونه تصور نمائیم اتوموبیل که سیرش به يك پنجاه سیر وضعی زمین غیرسب دارای این های هویتست ولی زمین بوجود این سرعت نه بادی احداث نموده و نه آوازی از حرکتش استماع میشود در صورتیکه میبایستی آواز سیرش عالم را فرا گیرد بادی بی نهایت سریع از جانب مشرق که ضد حرکت وضعی زمین است بدون انقطاع مشغول وزیدن باشد زیاد بر اینکه حرکت انتقالی نیز مد ایراد است -

و اما حرکت بیضی انتقالی - علمای جغرافی سبب این حرکت را جذب و دفع میدانند یعنی شمس بقوه جاذبه خود زمین را مجبور میسازد براینکه دور وی گردیده در فضای لا یتناهی سرگردان نماید - و قوه دافعه هوای متوسطه نیز قوه شمس را ضعیف ساخته کره زمین را از التصاق بقصر شمس باز میدارد - بنا بر این باید گردش انتقالی زمین کروی و همواره در يك اندازه باشد در اینصورت حرکت بیضی از کجا حادث میشود علاوه بر اینکه جغرافیون جدید مسافت ما بین زمین و آفتاب را ۹۳ میلیون میل مینویسند در صورتیکه حرکت بیضی را دو مسافت یکی تا منتهای طول بیض دیگری در کمروی یعنی - ۲۱ مارس که اول فصل بهار و - ۲۳ سپتمبر که اول فصل خزانست اشعه آفتاب بر خط استواء عمودی و ایام تساوی لیل و نهار است و در هر دو زمان کره زمین در کمر خط موهومی بیضیت یعنی در غایت قربت با النسبه بخورشید -

و ۲۱ یونیه و - ۲۲ دسمبر که اول فصل تابستان و زمستان و اشعه آفتاب بطرف جنوب و شمال منحرفست زمین در منتهای بعد و پایان طول خط موهومی واقع است - اکنون مسافتی را که جغرافیون تعیین نموده اند مسافت ایام بعد زمین است از شمس یا اینکه مسافت قرب اوست نیز باین دو ایراد قناعت میدنم کنون باید يك يك بدلیل وجدان حل نمائید -

معلم آقا گاهی این ایراد در کتبی که دست ما موجود است یافت نمیشود درس و تدریس حالیه فقط از مصنفات جدید است آنچه را که از آنها تحصیل مینمائیم تعلیم میدهیم از امثال حقیر حل اشکالات خویش را توقع نفرمائید

چرا که کلیه مقلدان و پائیا نيم، من بگمان اينكه روحانيان ما از علوم جديده بي بهره اند يعنى حرامش ميدانند ولى از بيانات شما مهارت ايشان پيدا است البته بواسطه رد برخى موهومات آنان از براى ذوات عاليه و اجست عالم و نپاينده خصوص كه منسوب اسلام شود. يعنى بايد ما بحتاج كافه ديكرانرا فى الجملة دارا باشد. ايرانيان وقتى خوشبخت خواهند شد كه روحانيان اسلام داراي علوم بيگانگان بوده در ردشان مستعد باشند. اکنون از در لطف بايد گفته مرا ناشنیده انكاريد. اشتباه کردم.

گفتم حالا كه اعتراف نموديد كرد دل خویشرا آشكار سازم. مقصود اينست كه متجددين يا معتزلكين ما كه مقلدين و تابعين محمد بن عبدالله آ كه رسول و منرجم پروردگار عالم و عقل كل و صادق و مصدقست همكى را موهوم پرست و مقلد صرف ميدانند. در صورتيكه تكليف هر مكلف باوامر خدائى تقليد است و بس چرا كه احكام شريعت مانند قوانين عرفيه نيست تا در وي تصرف نموده از چگونگيش دليل و برهان خواهيم. ولى خود ايشان كور كورانه نظريات خود رويان فرنگ را وحى آسمانى پنداشته از در غفلت بگردار و گفتار شان تقليد مينمايند در صورتيكه علم و جهل صدق و كذبشان بر ما مخفيست. اينكش در همه جا تقليدانان ميگردند در امانت. تعصب مليت. ترقى صنايع. وطن پرستى. كسب شرف دينيائى خير. آنچه را كه بتنبلى. و تن پروردى. ولا قيدى. و بيشرفى. و بديغيرى. و بربريت. و سرسريت اقرست كسب نموده اخلاق حسنه را كه مايه شرف دنيا و آخرتست بكلى در زاويه نادانيش قرار ميدهند. زياده بر اين هموطنان اسلاميرا سردرد نديم و آقاي صاحب مغازه را از كدش باز ندارم.

معلم .. اقا بشرف قسم اخيراً از بيانات عاليه بينهايت خوشوقت و مسرور گشتيم ولى مستدعيم ساعتى مرحمت فرموده صبر نماييد. سؤالی دارم جوابشرا بدليل ساده بيان كنيد آكر اجازه دهيد عرض كنم - گفتم بفرمايد البته اطلاع داشته باشم مضايقه نمينام.

معلم - مسئله حقير در احكام خمس است بچه دليل بايد از منافع تجارات يا صنايع يا اقسام مكسب پنجيك استخراج كرد مكرره در قرآن ميفرمايد - و اعلموا انما غنمنا من شئى فان لله خمسة الى اخرها بمقادير اين امر محكم اخراج خمس تنها از غنايم جهاد و دفاعست ربطى بمنافع ديكر ندارد در صورتيكه كافه جعفرمان در وجوب خمس ظاهر امتفقند. استناد ايشان بكدام برهان و حكمشان از چه طريقست گفتم نبوت استخراج خمس از همه اقسام منافع و مكسب در غايت وضوح است بچندين دليل - اول اينكه استناد و باز كشت كافه احكام و قوانين شريعت اسلامى فقط باوامر ظاهره قرآن كريم نيست بلكه اين كتاب مقدس عمده از براى اعجاز و تحدى نازل گشته آكر چه تبليان و تفصيل هر شئ در وي هست ولى اين نزد و من - عنده علم الكتاب است و ظاهراً بيش از -

۵۰۰ حكم محكم و متشابه. مبهم و محمل ندارد در صورتيكه تنها احكام و متفرعات نماز چنانكه گفته اند قريب ۱۲ هزار مسئله است. ميتوان گفت امهات و اصول احكام اسلام را دارا است. ولى استنباط و استخراج متفرعات و جزئياتش از عهده ما خارجست. بلكه در تفسيرش نهى اكيد وارد گشته چنانكه. من فسر القرآن بر آيه گواهينست بزرگ بر اينكه ما را نشايد در محملات و مبهمات قرآن كريم تصرف نمائيم. بنا بر اين هر آنچه

در تفسیر کلیات و تفصیل محلات و بیان مبهمات از صاحب این کتاب مقدس (آ) و آل بیت اطهارش (ع) که مظهر و حامل علم وی میباشند بما مسلمانان رسیده است بمقام قبول و هر آنچه دیگران برآی و ادراک قاصر بیان نموده اند بکلی مردود خواهد بود. همین آیه شریفه را رئیس مذهب ما و باقی ائمه هدی سلام الله علیهم بر این معنی تفسیر فرموده اند که بموجب اوامر نافذه از هر گونه تجارات و منافع ینجیک اخراج نموده بصاحبان حقوق باید رسانید. بسمیکه تا کنون خبر مخالفی در این باب از ایشان ما نرسیده و کافه علمای اثنی عشریه نیز از زمان ائمه اطهار (ع) تا بحال همگی باتفاق این حکم قطعی را از فروع واجبه شریعت می شمارند - علاوه بر این عرض کنم اما اموالیرا که جعفریان در زمان ائمه اطهار (ع) به بیت المال حمل مینمودند از چه قسم بود چنانکه اخبار در این باب مانند خبر شطیطه و غیره که از خراسان و قم و دیگران میفرستادند متواتر است اینها از اقسام زکوة که نیست چرا که زکوة باید در محل خود صرف شود بنا بر این بجز خمس چیزی نداریم.

اما حکم قطعی (اقیموا الصلوة) که قاطبه مسلمانانرا تکلیف مینماید کدام يك از احکام نماز را بپایمیفهاند - مامکلفین از یکای این حکم اقسام و چگونگی نماز و ارکان، مقدمات، مقارنات، واجبات، مستحبات، مکروهات، متفرعات و برا استنباط نائیم نیست مگر بتعلیم و تفسیر صاحب کلام یعنی شارع مقدس آ و جانشین و اوصیانش (ع) -

علاوه بر این در تخمیس استخراج معادن، یافتن گنج، غوس لؤلؤ و مرجان

تا کیدا اخبار بسیار وارد و متفق علیه کافه علمای جعفریانست در صورتیکه هیچیک از اینها در ظاهر قرآن وجود ندارد بلکه مستند و باز گشت وی تنها اوامر و اخبار ائمه اطهار علیهم السلام میباشد.

دیم اینکه معنی و اشتقاق لفظ (غنیمت) را بلغت عربی رجوع کنیم. غنیمت در لغت مقابل غرامت است هر منفعت را غنیمت و هر ضرر و خسارت را غرامت گویند. غنیمت و غنم، غرامت و غرم از یکپاده مشتقند که شامل عموم منافع و خسارتست چنانکه کلمه فاغنتمو الفرصه. ومن له الغنم فعلیه الغرم کافه اقسام منافع را شاملست. و غنایم اوقات جهاد و دفاع یکی از افراد و مصادیق معنای غنیمت میباشد. و بقاعده کلیه کافه علمای اصول مورد مخصص حکم کلی نمیشود پس بنا بر اینکه معنای غنیمت عام و شامل هر گونه منافعت در موقع معین مخصص و متعلق لازم دارد یعنی اگر مقصود شارع مقدس (آ) که ورا حکیم میدانیم از آیه شریفه تنها غنائم حرب بود او را بمتعلق مقرون میساخت و آنما غنیمت من شیء فی الحرب. میفرمود کنونکه در این موقع بوجه عموم نهاده تخصیص نتوانیم بلکه اگر تخصیص نائیم ظاهر آیه شریفه و معنای لغو را مخالفت کرده ایم.

خلاصه اگر چه علمای اثنی عشریه در محل صرف خمس مختلفند ولی نظر بظاهر کلام و قاعده اصول و لغت و اتفاق و تواتر اخبار شریفه و جوب او را در عموم منافع بهیچ وجه اختلاف ننموده اند.

نتیجه مقدمات اینست هر کس وجوب خمس را انکار نماید نظر بقواعد شرعیه قویه مخالف حکم مذهب جعفریست بلی علمای جماعت سنت خمس را فقط در غنایم حرب واجب شمارند هر شخصیکه بر این اعتقاد است البته ائمه مذاهب

اربعه را تقلید نموده (اقای منکر مختار است) .

منکرین خمس از جاده وجدان بسیار دور و از منافع و نكات مفیده اتس غفلند چرا که قوام و تعیش فقرا و مساکین ، ایتام ، یاز ماندگان از وطن بسته باداء خمس و عمل باین قانون مفید است میتوان گفت بالنسبه بغیر از ذوی القربی اداء زکوات و رد مظالم و غیره کافیهست ولی در اقسام مستحقین سادات چه میتوان گفت صدقه انواع زکوة کلیه از برای اولاد رسول (ص) حرام و در شریعت اسلام جایز نیست بنا بر این اگر بدقت و دیده وجدان بقوانین اساسیه اسلام نظر کنیم خواهیم دانست که بدون این قانون شریف یعنی وجود خمس ایسا احکام شریعت ما من حیث المجموع ناقص خواهد بود چنانکه ادیان دیگر در این مرحله ناقصند کان زود که این قانون یکانه فقط ویژه طلاست خیر قانون خمس افراد يك ملت را همواره بنیاز نگهمیدارد قانون خمس جاهلان هر قوم را عالم میسازد قانون خمس از خائنان آواره را اصلاح میکند از برای ترقی و کثرت مملکت اسلامی با دفاع دشمنان وی با کمال خوبی خزانه خمس مستعد است ، از برای اصلاح سوختگان غارتشده مکان بر اوقات دکان لطایع زلازل و غرق و آفات مختلفه خزانه خمس آماده او مهیا است خزانه خمس یتیمان بکملت را تربیت میدهد خزانه خمس بسد خواهان یکملت را جلو گیری مینماید خزانه خمس متعبد است بر اینکه کافه لوازم ملت اسلام را با کمال سهولت مهیا سازد ولی افسوس که همگی از منافع این قانون یکانه غافلیم خمس دهنده کو ناظر امین نگذاشت می شود غفلت باین نكات کیست - شارع مقدس ص از برای این علماء را بر صرف بیت المال

با خمس ناظر نهاده که مواقع و برابتر از دیگران میدانند و مستحقین را بهتر تشخیص میدهند ملک نصا را تازه بهر خوش خمس مانندای تربیت داده در تکمیل و ترقی دیانت میکوشند ، تبلیغ کنندگان نصا را ، مدارس شفا خانه ها تمام از بیت المالست که تازه تشکیل یافته .

فرق و امتیاز ما با ملک نصا را اینست که ، افراد و اشخاص عموم نصا را فعلاً در ترقی و رواج دیانت مسیح میکوشند ولی بر عکس هر يك از قوانین اسلام در ترقی ملت و مملکت ما مهیاست - مسلمانان تنبل و تن پرور خالیه بسیار خوشوقت باشند که اساساً طبیعت و جریان قوانین دیانت اسلام بهر قسمیکه هست آماده ترقیست بلکه طبیعت او مجبور میسازد بر اینکه اسلام شهرت و رواج گیرد چنانکه از جریان و ترقیات طبیعی مایم و عزاداری حضرت سید الشهداء (ع) بخوبی مشاهده میشود و گرنه با این غفلت و تنبلی از ۴۰۰ سال قبل نامی از برای ما نمیاند - ولی افسوس که هنگام خوشگذرانی سپری گشت چرا که مفادی اسلام کنون باوازل بلند فریاد میزند - ای مسلمانان از خواب غفلت بیدار شوید و تن پرور را کنار نهید پس از این خواب و خور بر شما حرامست اینك خیل بیگانگان از چهار شو وطن عزیز را احاطه ساخته ، ولایات پیرامانه همسایگان تصور مملکت شما را با مال نموده کسالت و جهالت را از خود دور سازید - در قوت و ترقی اسلام و ایران بکوشید تا جامعه عبودیت دیگران نبوشید - حاصل جناب معلم وجوب خمس را کسی از جعفریان انکار نمیکند مگر اینکه نا مسلمان یا تنبل و تن پرور باشد - دو باره عرض کنم منافع و نكات این حکم یکانه از قیاس بیرون و از شمار افزونست ، برخی گفته اند

حضرت رسول آ. باینواسطه اولاد خویشرا خوار نموده ولی من. باتمام جسارت فریاد میزنم که حضرت رسول آ. باینواسطه اولاد خود را عزیز و محترم فرموده اگر هر آینه این قانون محکم نبودی فقرا و شکستگان و از خاندان اوارده کان سادات کر صدقه و زکوة و غیره بواسطه نهی شرعی محرومند ذلیل و خوار شدندی اما کدام متمول زحمی کرده با تمام تکبر اعانتی نماید در صورتیکه احترام ایشان شرعا و عرفا بر مرد و زن واجب و لازم است از جمله نکات این قانون شریف یکی همینست که ارباب دولت با کمال فروتنی متشکرانه حقوق لازمه را بایشان ادا سازند تا با تمام عزت زیست نمایند همچنان حضرت رسول ص کافه فقرا اسلامیرا باین ترتیب محترم شمرده و حقوق مستحقین را مانند سایر واجبات شریعت واجب دانسته بلکه تاخیر ویرا نیز جایز نمیداند چنانکه مستحب است ارباب دولت هنگام اداء حقوق دست خویشرا بالای دست فقیر ننهد بلکه دست و پدرا تقبیل نموده حقوق را تسلیم کنند در صورتیکه سایر اوقات تقبیل دست را نهی فرموده اند اینها تمام نکات حسنه اسلامیت که شخص عاقل اندک ناهلی ناید به محسناش پی میبرد اما فقرای سائر ادیان حقوقشان شاید داخل قانون اساسیه نباشد ولی چه باید کرد فعلا امر برعکس شده

اسلام بذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست در مسلمانان است

در اینجا نکته ایست اقویا و تندرستان ساداترا شاید از تحصیل معاش دست کشیده منتظر حقوق شوند نه بلکه آنان نیز مانند دیگران بکسب معاش مامور و باداء حقوق مجبورند مگر اینکه مشغول تحصیل معارف باشند یا در خدمات دیگر اسلامی موظف گردند من اکنون نمیتوانم از برای شما ادله بی

قیاس و منافع بشمار خمس را بیان نمائیم ولی اخیراً میتوانم این نکته را عرض کنم که از دأره جعفریان دو کس منکر این قانون شریفست یکی فاسق فاجریکه مشهور خاص و عام گشته و از تحصیل حقوق اسلام مابوسانه دست خود را بالتمام شسته باین واسطه بیباکانه تخم زشتی در مزرعه محمدی (ص) خواهد پاشید دیگری متمول لثیم تن پرور کس - باده ییشرفی مخمور و از خدمات اسلامی فرسنگها دور است حاصل اینکه از زمان ائمه هدی (ع) تاکنون شنیده نشده بکنفر جعفری این حکم قطعی را انکار نمایند هر کس بر اینمقام برآید بر خلاف ضروری مذهب قائل و از حکم جعفر بن محمد (ع) خارجست -

گفتار وجدان

- ما مسلمانان قانونی لازم داریم که مستحقین اولاد بیغمیر ما (ص) همواره با تمام عزت و احترام زیست نمایند. نظر بگفته برخی که اداء خمس تنها از غنائم حریست -

عرض میکنم از بدو اسلام تاکنون زمانیرا نمیتوان فرض نمود که مسلمانان از فقرای هاشمی یا علوی خالی بودند - ولی کدام مورخ یا احاطه خبر میدهد که از ابتدای اسلام جهاد و دفاع متصل است یا اینکه همواره فتح و ظفر اسلامیان را بوهه یا اینکه خمس غنائمش مستحقان سادات را کفایت نموده - مکرراً عرض کنیم - ایانه اینکه تابعین بکشریعت هر کدام یگان یگان باید در باره همجنسان خدمتی نموده در ترقی قانون شخصاً مجبور باشد - بل بی طبیعیت - بنا براین نظر بر اقوال منکر شخص تابعیکه دارای ۵۰ ملیون

سکه... است کدام خدمت نمایان بهر قانون خویش اعمال کرده. آیا متصور است که شریعت مقدس فلان دهقانرا که در تمام اثنای سال با عرق پیشانی فی الجمله ثروتی بکف میآورد در اخراج ده يك با ۱۵ یا ۲۰ يك مجبور نماید ولی ارباب ۵۱ ملیون را که تمامش نقد است در خدمت همسلاکش تکلیف نفرماید و مانند وحشیانش در صحرای لا قیدی سردهد آیا هیچ وجدانی از حکیم این نکته را تصور مینماید - خیر خیر حاشا نعوذ بالله در این صورت هم باید شارعرا حکیم ندانیم و هم اینکه شریعت ویرا ناقص بدانیم جناب منکر باز راه عداوت و دشمنی باز در نادانی میخواهد قانون مقدس مارا در هیئت نقصان جلوه گرسازد - معلم آقا بیانات عالیہ را با تمام صفا تصدیق مینمایم چنانکه فرمودید این سؤالرا از خود عرض نکردم ولی فلانی رو بجوانان نموده شما که ویرا میشناسید ۱۳ سالست عمر خویشرا در بیروت و اسلامبول بسر برده اکنون از اینگونه زخارف بهر هموطنان سوقات آورده. هر قسم فواحش و محرمات اعمال میکند با این همه خود را عالم شمرده خمیازه وکالت میکشد و از جانب اسلامیان با جعفریان نماینده خواهد شد - بر احوال ما ایفک توجہ کن - اکنون با تمام افعال از طرف خود و برادران گرامی تشکرات بیاندازه را بمحضر عالی تقدیم مینمایم اخیراً فقط از جانب خود عفو تقصیرات را مستدعیم - آقا بشرف قسم بکنفر مانند شما را ندیدم تا باین درجه با این اقدام جسورانه کسیرا از خوی زشتش آگاه سازد. باینواسطه امثال ما آنچه گوئیم از انجائیکه جواب دهنده نیست در از دیاد کردار و گفتار خود خواهیم کوشید - گفتیم البته هیچ ایرانی غیوری نمیتواند بد گوئی همعنصر - هموطن - همذهب - خویشرا استماع نماید

حقیر فقط بوظیفه اسلامیت عمل کرده و خواهم کرد زیاده بر وظیفه لازمه خود خدمتی ننموده ام - محالۀ با هزار ناسف هموطنان عزیز را وداع میکنم همگی اظهار اشتیاق و مهربانی نموده با کمال انبساط برادران اسلامیرا وداع کرده خرم و خندان از مغازه دار السرور بیرون آمده سپاس ایزد را بجا آوردم که در طهران همچنان جوان باادراک اسلام برستی یافتیم. ولی از بیانات دلسوزوی و اوضاع درهم بزرگان دین و امنای اسلام بسیار متأثرم و الحق انجوان باهوش نکته را در یافته. مادر خواب غفلت و بیگانگان با تمام جدیت در کارند - یکنفر از کشیشان قاتولیک میگوید باوجود روحانیان اسلام بیشترت دیانت مسیح (ع) در ممالک شرقی امکان ندارد - دیگری میگوید تبلیغات مادر ممالک آسیا انوقت مؤثر است که علمای اسلام با ما مقابله علمی ننمایند - یکی از ایشان فریاد میزند ای روحانیان انصارا با تمام جدیت همت کنید که علمای اسلام در فکر تبلیغ نیاشند والا نه پروت میباید نه پاپ خواه - یکنفر از ایرانیان صادق خبر میدهد و قتی که در (رم) با بخت ایتالیا بودم حضرت (پاپ) کشیشان قاتولیکرا که از برای تبلیغ مشرقیان معین بودند جمع نموده اخیراً پس از تصایح سیاسیہ میگوید ای خادمان دین مسیح ع وقتی بهمت تبلیغات شما آفتاب اقبال انصارا در ممالک شرقی میدرخشد که روحانیان اسلام با ما مجادله مذهبی ننمایند و گرنه ما از مسیحیان غربی نیز باید دست بشوئیم زینهار به هر قسم توانید با ایشان مقابله ننمائید همین يك مهمترین وصیتهای منست - باز یکنفر از مبلغین انصارا مقدمۀ اغلب قطعات آسیا را بعنوان سیاحت سیر میکند در بامان بیکی از رؤسای خودشان مینویسد. بدانکه اغلب مستعمرات شرق را ملاحظه نمودم در نتیجه وجداناً

پیشرفت مسیحیان را در این قطعات با کمال سهولت مشاهده مینمایم بویژه در اماکن ساحلی هندوستان که ادراکشان بسیار ضعیف و ابلاغ اندک لاطائلات فریفته میشوند خصوصاً اگر انگوئیم حضرت عیسی بابت (شیوا) دست اتحاد بهم داده که خیلی در برهمنان مؤثر است بلکه بجای (برهما) صلیب ما نقطه توجه (رام رام) ایشان خواهد بود ولی اخیراً این نکته اصلی باید فراموش نشود بر اینکه ابلاغات ما وقتی فایده میبخشد که روحانیان اسلام با ما مقابله مذهبی نمایند یا اینکه ملتفت تبلیغ نشوند اگر چه جریان طبیعی دیانت ایشان بر ترقی و ترویج استوار است بویژه مائمداری امام با خلیفه سیم جعفریان که در این صفحات تأثیری غریب دارد با اینهمه اگر تبلیغ ننمایند چاره باقی اسانست - در جواب مینویسد آنچه در مقابله و تأثیرات تبلیغ اسلامیان نوشته وجدانیست ما نمیتوانیم با پنجه دیانت با آنان دست بگریبان شویم. ولی چنان که شنیده میشود روحانیان ایشان مبتلای مرض باطنی یا اغتشاش داخلی میباشند یعنی فرقه فرقه گشته مشغول تکفیر یکدیگرند مقابله و کشمکش داخلیرا بیشتر اهمیت داده اند حتماً بمجادله امثال مانمیردازند با کمال اطمینان مأموریت خود را بحری سازید اینک خورشید هم عالیۀ شمارا در قطعات مشرق زمین درخشان مینم -

پس از بیانات کشیشان احتیاج بتفصیل حقیر نیست هر مسلمانی تکلیف خود را خواهد دانست - شاید اخیراً متضرعانه عرض کنم هر مسیحی با سر مذهبی که ادعای مقام بابتلیغی نماید ویرا وحشیانه کافر نخوانید چرا که بهر اطفای نائره ایشان نتیجه ندارد و همچنین اورا مهممل ولا یعنی به فرض نفرمائید چرا که

طبعاً ترقی میکند بنا برین چه باید کرد - بلی بمجرد ادعا و تبلیغ انشخص باطل نخست بوی اخطار شود و ثانیاً برعلاً عام اعلان نمایند که طرفدار اسلام با شخص فلانی در یوم فلانی در محل فلانی مباحثه مذهبی خواهد کرد - اگر انشخص حاضر نشود رسوای خاص و عام خواهد شد و تأثیر از تبلیغانش کاسته میشود. و اگر هرآینه از برای مباحثه مهیا گردد در آن هنگام پس از حجاب شدن مقهوریت ویرا در همه اقطار منتشر سازند آنوقت فتنم المطلوب. اینست نتیجه عرایض حقیر که براند از نتایج ابلاغات مسیحیانست -

ولی گوش ادراک کجانشود بندگان حکیم ایسلیمی توبیا موعظه را کوتاه کن از مغازه انصاف بطرف مقصود روانه شدم هر آنچه لازم بود بکتابفروش اظهار نمودم. او پارچه کاغذی برداشته سیاهه حقیر داد آقا اینکتاب فعلاً حاضر نیست ولی برادر در نمایشگاه اتمعه وطنی است قیمت همه را در این سیاهه نوشته ام رفته همه را تحصیل مینمائید ولی اکنون نوبت جماعت نسوانت از ساعت ۴ بغروب تا ۴ از شب گذشته هر وقتی تشریف به برید مکنست سیاهه را گرفته بدولت سرا بر گشتم هنگام عصر سوار قونقه بسوی نمایشگاه مبارک رهسپار شدم شخص با وقاری نزد حقیر نشسته اقا غریب مینمائید از کدام دبارید - از عتبات - دار الخلافه بالنسبه بعتبات چگونه است در این مسئله بهتر اینست سخن نکوئیم ولی کلیه به هر طرف گذری آسمان همین رنگست در قاطبه ممالک اسلامی اسباب بد بختی مهیا و مهیه اوقات تلخی با تمام کمال آماده است - اقا نمایشگاه اتمعه وطنی بنظر آن رسیده یا خیر خیر ولی اینک برای ابتیاع برخی کتب قاصد اعجل شریفم - به به من نیز

ناظر آنمعلم سرکار غریب و نا بلد هستید بلد و معرف لازم دارید
کاری ایستاد - جناب ناظر اقا بفرمائید همین سرای امتعه وطنیست در دو
طرف دو نفر نظامی ایستاده اند در طرفی حجره چوبی اداره بلیط استاقای
ناظر یکقران داده از برای حقیر بلیطی تحصیل نمود و به نظای طرف راست
نشان داده داخل گشتیم و ده عجب محل عالی و نمایشگاه بارواقیست اقای
ناظر همه را يك يك با کمال تفصیل معرفی مینماید در خارج نمایشگاه که مکشوف
و سرباز است فابریک چراغ برق آلات فلاحه انواع نباتات حاصلخیز وطنی
در نخته ها همه سبز و خرم و اقسام مجسمه های برنده و چرنده خرنده
انواع ظروف معادن و گی . اداره موزیک که همواره بترتیب موسیقی در نغمه دولی داخل
نمایشگاه امتعه بسیار قیمتیست که بجز چراغهای برق و کاغذهای کتاب و برخی نغهای
خارج ما بقی تمام وطنیست . هر طرف بامتعه ایالتی مخصوص و هر ایالتی را نماینده ایست
اقسام منسوجات و صنایع اذربایجان عباسالهای ابریشمی پشمی نخچیت انواع
کبریت کاغذ سیکار خام نخ ، برک خراسان غل کاشان ، شال کرمان ، عبای نائین
بزد کوبه ، پوشهر منسوجات و صنایع اصفهان قالی و قالیچه های بلوچ ترکمان
کرمان تصاویر عالی مجسمه های نفیسه کرانیها سکه های شهنشاهان ایران از
سه هزار قبل تاایل فرماندهان عالیشان که از وصف همه آنها عاجزم شنیدن
کی بود مانند دیدن الحق از مشاهده این نمایشگاه با سرمایه سعادت که بعد
ها انشاء الله مایه نیکبختی ملت نجیب ایرانست بینهایت مسرور و خوشوقت
گردیدم علماء ، وزراء ، اعیان نجار کسبه نوادگان محترم مدارس متصل در زدند
اگر چه هنگام تماشای کامل و مشاهده برخی صنایع غریبه و نردستیهای

شگفت آمیز پس از مغرب است ولی بحال بواسطه انتظار حضرت خدایکافی کتبی
را که میخواستیم اقباع نموده خوشوقتانه بیرون آمدم - روز بعد زیارت
حضرت عبدالعظم (ع) مشرف گشتیم هنگام مغرب دو باره بشهر مراجعت
نمودیم ، الحق از توجهات و عنایت خاصه حضرت اقای مشارالیه که اینک در
دولت سرای ایشانیم بسیار خوش میگذرد -

- الساعه عصر روز چهارمست دلم بینهایت گرفته بلا سبب بیحال و حواسم
پزشانست ، از حضرت خدایکافی اجازه خواسته تنها از دولسرا بیرون
امدم . یکطرفه گرفته رهسپار گشتم ، همه جا تفرج کسان از یکسو به
پایان شهر رسیدم ولی نمیدانم کدام سمت و کدام دروازه است از برای
استشام هوای صحرا قدم بخارج دروازه نهادم ، باد شمال
وزیدن آغاز کرد دلرا نا یکدرجه حالت انبساط رخ داده روانی تازه یکالبدم باز
آمد . سمت چپ سراسر باغ و گلزار است ولی باد خزان ورقهای الوار را
پژمان ساخته . همچنی پیدا نیست تا در سایه صحبتش رفم دلگیری نمایم .
باغبانی نمیبینم تا از قصه گل و بلبلش سؤال کم . از دور سواری چند پیداست
هر کدام زمام اسبی بر کف منتظرانه ایستاده اند . صدای ایشاری نیز از نزدیک
شنیده میشود . بهوای چشمه اب چند کامی بر داشتیم آم چه ناله دلسوزیست
که استماع میشود . آبا این گریه بجنونست یا توحه یعقوب . این اواز فرهاد است
یا ناله ایوب ، مکرر بنوای حزین این دو بیت خوانده میشود - ای آرام
جان ، وای معشوقه مهربان قربانت کردم -

تا بی زحمت جو شمع سوزان باشم در آتش عشق تو فروزان باشم
تا چند در انتظار تو آینه وار سر تا بقدم دیده گریان باشم
از استماع این ناله جگر سوز تنم بلرزد در آمد، ایچرخ باز کدام بینوارا
بدم خود گرفتار و بگرداب عشقش دچار نموده، زمزمه این عاشق زار دلرا
اب و جگر مرا کباب ساخت دامن صبرم چاک بیاختیار از سمت راست
اراده شهر نمودم، ایدل از برای اشراح تو بیرون آمده بودم اکنون سخن از
نخست بگر فتنی دچار شدی هنوز چند کامی بر نداشته ام
- اوخ از دامی که میگریختم عاقبت مبتلا گشتم صاحب او از این
جوان مه رخسار است بر سر جویدار نشسته مانند از بهار گریه
میکنند کلاه بر زانو دست نگارین بر عارض سیمین، کاکل عنبرین
چون دسته یاسمین بر اطراف رخسار فرو ریخته، هر دم آهی کشیده قطرات اشك
زاله مانند بر برك كل عارضش جاری هی با تترك دندان بر لبهای خندان فشار میدهد
زاله از تركس فرو یارید و گلا آب داد و ز تترك روح پرور مالش عناب داد
ایرو جویدار تو چرا گریان و لالائی

سرو میباید ز رشك قامتت گریان شود بلبل از عشق دل رویت بسی نالان شود

تو با این جمال و جلال قامت و اعتدال بهر که گریانی - دستمال سبزی در دست
متصل اشك دیده گان یادر های غلطان را باك میباید معلومت که از عائله
عزیز و خانواده محترم هست - سواران نیز نوکران و پادشاهای برخون سوی آقای
خود نگرانند. همینکه دچار آن بر رخسار گشتم ناچار سلام علیکم - سراسیمه

بالای منویری راست نموده ابوابی علیکم السلام برادر جان شما را بمعبود
خویش قسم میدهم ساعتی نزد من بیدل نشینی - گفتار این عاشق زار بینهایت
دلرا بدرد آورد از خواهش وی عدول نتوانستم خود پیشدستی نمود دست
مرا گرفته در بهلوی خویش جای داد. اقا از کدام دیار بکجا ره یارید.
نام مبارك چیست. عمر شریف چه مقدار است. معلومات شما تا چه درجه
کالات عالی از چه قسمت طبع شعر دارید یا نه غزل میسرایید یا خیر.
عاشق شده اید یا هیچ - جوابا صادقانه بیان فرمائید - دیدم که شامع باز
عشق سخت مرغ دلشرا سیر نموده، و صیاد محبت محکم طائر عقلشرا
بدم کشیده که بی اختیار آنچه بزبان میباید میگوید. از بیم آنکه عباد دل نازکش
ثانیاً از رده شود مجال اختصار ندیدم اقا از کربلا آمده عازم مشهد مقدس نام
حقیر میرزا حسن عمر ۲۲ سالست معلوماتم صرف نحو یا قواعد و دستور
تکلم و کتابت عربی. پارسی. ترکی. منطق. معانی. بیان. فقه. اصول. حکمت
الهی، جغرافیا. حساب. هندسه. و برخی علوم جدید دیگر را فی الجمله دیده ام
جزئی تصویر از دستم بر میآید، طبع شعر دارم. غزل گوئی میتوانم. عاشق
اسلام و ایرانم. مهر علی سخت مغز و پوستم آمیخته. نام شما چیست نسبت
عالی بکیست از این سؤال چه قصد دارید بکه و تنها چرا نشسته اید از چه
گریانید بهر چه نالانید - جوان. همنام شما میباشم. پدرم فلانی از خانواده فلانی
بشار میروم. عمر ۱۸ سال. مقصودم از سؤال غربت شما را یقین کنم درد
دل ریشرا بیان نهام چند شعر غزل بهر آرامی هموطن اسلامی بخوانید باقرا
پس از این خواهید دانست - معلوم شد از خانواده عالی و از اشخاص بسیار

مشهور است گفتیم آنچه در معلومات خود عرض کردم صحیحست ولی تصویر را میهن
 امکان اعمال نمی‌توانیم. غزل گوئرا نیز ترك کرده ام مگر اینکه از برای مدح (ع)
 مقدمه باشد حقیر را در این يك تكلیف فرمائید - جوان اشك در دیده گردانیده -
 - آقا جان بولایت علی (ع) قسم امکان ندارد ناچار باید بخوانید شما را بمهر
 محبوب حقیقی سو کنند میدهم که دل سوز ناکرا مگر زینا زارید - الحق سو کنید
 صادقانه اش مرا مجبور ساخت ولی خود برگ کل رویش از حرارت عشق
 بترمانست چنان تاب آتش غزل خواهد داشت. اما از انجائیکه ناچارم آقا
 تقلید نخستین غزل دیوان خواجه حافظ را استماع کن -

الا یا قائداً المحبوب تلك الناقه اعقلها (س) که ان طفا زلیر میبرد باخوشتن دلها
 - جوان بیتامانه سر بسوی آسمان های های بگریست آه میبرد میبرد. بالله میبرد
 سخت میبرد. باک میبرد. ای قائد. ای یمروت. نگهدار. ناهه را نگهدار
 جگر مرا آب نمودی خوشا بحالت که زمامدار محبوبه. تو قائد وی هستی
 و او قائد دلها. آه ای محبوبه مهربان -

دل عالم همه گو غمزه ابروی تو چرکان (س) دل نهانده است که با غمزه ابرو زبانی
 بخوان آقا جان تو را بمهر علی بخوان - ناچار

به هر ثانی ز زلف غنبر ینش بسته صد ها دل

به هر یکدل ز ناز کیسویں چندین سلاسلها -

نکارا صد کره افتاده از آب طره بر خم

کرت يك عقده بکشتی شود حل جمله مشکها -

مگر ان تار کیسوی تو خبط اصغر است آبا

که در هر لحظه بر شهر دل اندازد زلا زلها -

جوان با تمام شقات آقا قطعاً خبط اصغر امام محمد باقر (ع) را
 میفرمائید که بیک تکلف زلزله در شهر مدینه انداخت حتماً همان
 خبط است آه مگر روح القدس بنفس شما دمیده. غیب میگوئید
 وصف محبوبه را بیان نمودید. سفر ویرا دانسته اید بلبه بلبه. دلم چو یزب آمده
 زخبط زلف زلزله - های های مانند طفل خورد سال گریستن آغاز نمود -
 یارب به چه بلائی گرفتار شدم این چه نمایشی بود. کجا بذاه کوئی کرده ام کی تاکنون عاشق دیده ام
 خدا یا سبری بر این جوان عطا فرما که بیش از این شکنجائی نتوانم. برادر دیگر اصرار
 مکن بجای آرامی خویش بردن من نیز آشوب برافکنندی - جوان با تمام انکسار
 دیده کان خمار را بسوی من گردانیده آقا جان شما نخست بعلی (ع) اظهار
 مهر نمودید من نیز بمحبت اشهرار قسم دادم که غزل را بانجام رسانید ولی
 در این مرحله از مهر شما در عجبم آقا بخوانید شما را بمهر علی (ع) بخوانید -
 گفتم برادر مشروط بر اینکه گریه ننمائید که طاقت استماع ندارم -

توان این سرور فقراری که داری رو بره ازی (س) بتعظیم اوفتندت سروها در طی منزلها -
 کرت مجلس خرامی جامی از زهر بلا برکف زهر سوشنوی ایشوخ شیرین کام ناولها -

- جوان البته البته لاجرعه بسر میکشم بمویش قسم بیباکانه بسر میکشم -

دلم شهر تو و شاهنش توئی عمالتش اعضایت (س) شها لشکر که در شهرت چه بر جورند عاملها

- جوان آه قربان این زبان که ایوالله داد از جور عاملها -

مژه گانش همه تیر است و دو ابرو دو کان (س) از دوسو نقطه دلرا بشمودند نشانه

چو مرغ تیم بسمل من بز تیغ خونریز (س) تو از نخوت همی زن بر سر نشستم هلاهلها -

از آن لب بوسه ده و آنکه ستان جان سلیمی را - تقدم واقعدن فی جانبی حتی اقبلها -
- جوان ابو الله بالله بس است یکبوسه بس است کی یکا هیات بوسه او
با آب حیات المعجوبه مهربان .

تا چند باشد در غمت از دیده اشکم متصل آخر نگاهی سوی ما ابرشك خویان چکل
سراسیمه نظر باطراف مینماید دست مرا گرفته می فشار میدهد آقا عرضی
دارم آم اگر دست رد بر سینه سوزانم نهید حتماً امشب تباه میشوم آقا جان
مبادا از سختم اعراض نهائید . خاطر شکسته امرا مکرر نیاز دارید . دست
امید بدامن شما افکنده ام باز های های گریستن آغاز نمود .

گفتم برادر بهر چه آخر اینقدر میگری . چرا تا بایندرجه بیتابی مینمائی
مرد خود داری میکنی . آخر دل مرا بدرد آوردی . جگر من از اضطراب آب
شد . دیده کن خمارت بر جانم آتش زد . هر چه میخواهی بنما . آنچه
فرمائی بچشم . حیف از این جمال و کمال . بجان خود هر آنچه کوئی حاضرم
این ساعت را وقف شما نموده ام مشروط بر اینکه گریه را قطع نهائی کنی
بیش از این طاقت تنگیائی ندارم - یکباره دو سمت صورتم را بادو دست خویش
گرفته بیدرنگ دیدگان مرا ببوسید آقا جان دیدگان من سالم باد آم چکنم مگر نشنیده اید
هر کجا عقل و عشق پنجه زدند ، عقل مغلوب و عشق غالب شد

این - عشقت که مجنون کند افلاطون را ، آتشکده سازد جگر جیحون را
این خس ناتوان را چه مقدار که باوی ستیزه نماید . آقا جان شما را نشاید
در اینمحل بنشینید آم اگر قدم رنجبه فرموده بکلبه درویشان شریف آورید
که دل شکسته امرا جبران نموده اید در خانه بیرونی بجز فدوی کسی نیست

آقا در فکر نباشید توقف امکان ندارد . بی اینکه از من بلا نشود بشوکران
اشاره نموده . سلطان بیا . دست مرا ربوده بجای بی کشان کشان با تمام سرعت
قدمهای بزرگ بر میدارد از شدت اشتیاق در پوست نمیکند خنده کنان پای کویان
گویا روز وصال است . گاهی ام میکشد گاهی تبسم مینماید . از نهایت وجد رخساره کلک کونش
مانند دریای نور بر افروخته بکمانش نافخه صور مهدم وی خواهم بود . حرکات
اینجوان فر منظر ساده لوح جگر مرا کباب نمود آیا چه رنگی ریزم و کدام
حیله برانگیزم تا هموطن اسلام را از این کردایش نجات دهم ولی هیعات عاشق
را با نصیحت چه کار مانند غزال رمیده گاهی برگشته مضطربانه عقب سرنگاه
میکند گهی با آه و حسرت بسوی من مینگرد

رفتن بچه ماند بخرامیدن طاووس برگشتن و دیدن به چه آهوی رمیده
با کمال مهربانی دیده بسوی من گردانیده آقا همین کلبه درویشانست بفرمائید
جوانی دم در ایستاده دست بسینه با کمال فروتنی تعظیم نمود . کل نایب . کسی
نزد ما نیاید . قدم باندرون نهادیم و ده گویا عمارت شاهانه است فضایش
وسیع باغچه های متعدد درختهای شمشاد و صنوبر گلهای رنگا رنگ در میانه
دریاچه با صفا . چند کامی بر نداشته مانند کبک خرامان خرم و خندان پیش
دویده آقا همین بیت الاحزان فدویست نه نه انشاء الله بقدم مبارک دارالسرور
است . از پله ها بالا رفته قدم بداخل اطاق نهادیم به به عجب محل
ملوکانه است چه فرشها چه تختها چه نیمکتها چه قالیچه ها همه تصاویر
شهنشاهان ایران . نمایندگان پیاکان . پرده های مخمل قلاب دوز که هیچیک بوصف
نیاید - ای چرخ هیچکس در زیر خیمه ات آسوده نیست - با این مال و جلال

و کمال و جمال، عزت و شوکت و رفعت و حشمت بدر عشق گرفتار نموده
 حیف بر این سرو قاهت که بشیبه جورت دچار گشته روی نیمکتی بنشستم
 مانند پروانه بر اطرافم چرخ میزند یوز باشی چائی بیار اقا آنچه که بنظر
 مبارك میرسد تمام امتعه وطنیست قطعاً امتعه بیکانه روی اینمحل راندایده
 اقا جان مانند شعله آتش بر افروخته ام آفن اگر دهید کلاه از سر بر دارم -
 گفتم چه عیب دارد البته مختارید اعمه رو برو نیمکتی قرار گرفت اقا البته
 خاطر مبارك منتظر استماع سر گذشت فدوی میباشد مختصر عرض کنم بر اینکه
 بکانه پدر هستم - شش ساله مدرسه ام نهادند مدت پنجسال درجه احتیاط و
 شش کلاس ابتدائیا طی کرده سه ساله مراتب مدرسه متوسطه را با شهرت رسانیدم
 دو سال نیز در خارج مدرسه تحصیل نمودم اینک علاوه بر علوم جدید معروفه
 در زبان عربی فرانسه روسی بالنسبه به مجتهدان در مرتبه کالم پدر بزرگوار
 شائده سه ساله زمام تمام مهم امور دایره خویش را بحقیقت بر سر داکنون دوسالت
 که مهیات امور ایشانرا رسیدنی مینامیم در این مدت باغچه یا محنتکده ای که
 کنار آبشار بنظر عالی رسید از برای خود ترتیب دادم همواره بهر تفرج و تن
 اسائی تنها با بصحبت دوستان در آن بیت الاحزان خرم و خندان بسر میبردیم
 روزی یکه و تنها با کمال اطمینان در خیابان آن گلستان قدم میزدیم آه ای کلان
 ان ساعت شوم را ندیدم چو ن بلای ناگهانت خاتم ابام
 سرور گشت همه جا تفرج کنان بذله گویان بیابان بوستان رسیدم همسایه
 شرقی ما باغچه فلانیست در دل آن بهشت غنچه سرشت بیک ناگاه دیده ام به
 فضای جنتی افتاد که از پرنو تابانش خورشید را رونقی نبود دسته دسته

آفتاب طلعتان ماه بیکران زهره منظران خرامان خرامان از پی هم روان بادو
 صد وجد و طرب خرم و خندان دست زدن بای کویان بذله گویان کویا
 نسیم زمانه بمشامشان نو زیده با کوس محنت بمشامشان نرسیده
 زهر کرانه بر بیکران گروه گروه زهر کناره بر منظران قطار قطار
 در این میانه چشم بخط و خال قامت با اعتدال خورشید منظری اوفتاد که
 آفتاب از بر تو رویش زیر حجاب و سنبل از تاب کیسویش در پیچ و تاب
 ماه طلعتی بری صورتی سیمین تنی نازک بدنی دلربائی جانفزائی قند خائی کان
 ابروی غنچه موئی جعد کیسوی عسل کمی سرو اندامی دیده غزالی نیکو
 جالی که شاهباز خیال از تصور انجبال و کمال در تیه ضلال و طائر خرد از
 تعقلان دسته گل در چاه بابل -

بهشت است آنکه من دیدم نه رخسار گنبد است آنکه او دارد نه کیسو
 لبان لعل چون خون کبوتر سواد زلف چو ن بر بر ستو
 استغفر الله غلط گفتم کیسویش طلاق رنگ بر تو او با شعاع رخسارش در چنك
 اگر اشعار عالیرا پیش دیدم بیدرنك گفتمی

مکران تار کیسوی تو خط اصفر است اما که در هر لحظه بر شهر دل اندازد زلازلها
 دیده فغان انشع جهان نیز بر اندام من بیجان بر اوفتاد تا نیم ساعت هر دو
 مات و حیران بیکدیگر نگران زمان از گفتار با از رفتار باز ماند زنده ام
 ولی مرده مردام ولی زنده بیکاره حرارت مهر انخوشید منظر سر تا پایم بر
 افروخت و آتش عشقش مال و بر عقلرا باك سوخت

بجنت هیچکس آتش ندیدم ز بستان ارم حنظل نخچیده

ولی من بدبختانه در دل آن فردوس برین گویا در قعر سجین مانند کوره
 آهنگران میگذاختم بیکبار بخود باز امدم ای نفس بیباک وی گزیده ده آک
 بکدام قانون اسلامی دیده بروی نا محرم باز کرده با بچه غیرت بناموس هم
 وطن خیانت مینمائی اگر کسی بکلاهی طمع کند سخت ویرا دشمن میداری
 ایدیده خائن مژه بر هم نه و از ایزد مهربان شرم دار که اینان خواهران
 همکیش تواند همعصر تواند من در این خیال که آن خورشید جمال نیز بر این
 خلاف شریعت ملتفت گشته دامن قبا را بر سر مانند اهوی رمیده بدرقت
 آه از نهادم بر امد در اساعت حالم بصیادی میباید که سید از دامن گریخته
 با صیدیکه دچار دام صیاد شده دیده گانم تار زانوهایم بلرزه در امد بیاختیار
 همانجا نشسته گریستن آغاز نمودم چکنم چه چاره سازم این چه بلائیست
 گرفتارش امدم. با رب این بریر خسار را شناختم ولی نا مزد پسر عم است
 آوخ که ایام فرح و سرور سپری شد با هزار تعب بر خاسته خویش را در این
 محنتکده بیداداختم گاهی میشنیم کهی غزل میخوانم گریان و نالان انشب را
 مانند مار گزیده در فراش خود میغلطیدم آه ای محبوبه مهربان خود میدانی
 بیتو مرا آتش است جنت عقبی ^س با تو مرا جنت است آتش اژر
 نطع مرا به از این فراش شبانه قبر مرا به از این شبانه محشر
 چه روز چه شب چه ساعت همه اش محنت. ساعت بساعت آتش عشق مشتعل
 روز بروز قدرت شکیبائی منفعل. رفته رفته رازنهان اشکار کم کم عشق است
 کلعذار در دلم بایدار. عاقبت دایه مجوزه ام از سر درون خبر دار گشت. روزی
 در همین بیت الاحزان گریان و نالان نشسته بودم که ناگاه سر و کله دایه

نمودار شد سراسیمه باستقبالش دویدم دایه جان بهر چه بنشینم کام امد
 دایه. پسر جان قربانت شوم سخت آزرده شده مگر سهموم عشق بکلمات
 وزیده کدام غارتگر باین حالت زارت افکنده قامت موزولت چرا خیده رنک
 لب کلکوت چرا بریده. کو آن عارض درخشان کو آن دهان خندان تصدقت
 کردم معشوقه تو کیست محبوبه تو کدامست. اگر شیرین باشد بجایه اش از دامن
 خسرو بر بایم و بسد نیرنگ و افسون کیسوان چون مارشرا بکف آرم. عه
 مخور بینای منما که بهزار سحر و جادویش بدام افکنم.

- کفتم دایه جان حیل و افسون کنی نه سحر و جادو را بگذار
 هیبت ان بت سومنات برام رام هیچ برهمنی رام نکردد و ان مار دو
 سر بافسون هر جادوگر بدام نیاید زینهار

افسون مدم و بر سر زلفش میرانگشت کان مارسیه صد چو تو افسون زده را کشت
 اگر آن نسرین شمائل خود بوسال مائل گردد زهی سعادت و کر نه در آتش عشق باید
 سوخت - دایه. تصدقت روم هر چه کوئی آن کنم آنچه فرمائی بپذیرم آفرینت
 یاد که شیر پاک مرا بحرام نمیدهی - کفتم دایه جان همان به که نامه بان
 سرو رعنا بواسطه ات روانه سازم و مرتبه مهرشرا بیازمایم شاید که دل
 آهنینش بسخنان آتشینم نرم گردد کر چه میدانم.

دل آهن صفتش نرم نمیکردد اگر آتشین ناله من کوره حداد شود
 ولی بنام ایزد مهربان نامه را مینگارم امیدوارم انشاء الله مقصود حاصل شود
 ورق از کاغذ های زر نگار برداشته با تمام شوق مقدار آتش عشق را بمحضر
 محبوبش بیان نمودم دایه مهربان پس از اینکه تسلی و اطمینانم داد نامه را

بر داشته بسوی آن رعنا روانه گشت ، اینک نامه و جواشرا که بالکشتان
تکارین آتشك خویان نگاشته شده خواهید دید . ضرغام خان سیدو قچه مرا
از اندرون یگیر بیاور . آقا سر شما را بدرد نیارم .

گفتم استغفر الله ولی عرض دیگر دارم آقای حقیر در عشقبازی سرکار
حرف نمیزنم انشاء الله بترتیب شرع بوصالت نائل میشوید اما . هزار نکته
باریکتر زمو اینجاست . آیا میدانید باینواسطه چقدر از خدمات اسلام و ایران
مهجور مانده اید . خیر البته حضرتعالی نخواهید دانست چرا که شاهباز عشق
که بانجام اختیار اکنون در چنگال تیرش گرفتارید بجز طریق عشقبازی آن طاموس
خوش خط و خال طرق دیگر را بر شما عیدود ساخته . آیا مگر شارع
مقدس (ص) نهیتان فرموده از اینکه بنا بحرمان نظر ننمایید و دیده را با
از ناموس دیگران بیوشید ، هنوز بیحجابان که همواره برفع حجاب میکوشند
اسرار و محسنات نقاب و حجاب را نخواهند دانست . بنماهد بکمخدره که در ملک
خود بکشف حجاب مختار است . باین درد مبتلا شده اید آنچه رسید بکشف حجاب
عام که برانداز اساس شریعت اسلامست . در آن هنگام وای بر احوال ابرار
و ایرانیان ! اکنون فرضاً تنها اداره ... بواسطه عشقبازی و بیخودی شما مخفیانه
مختل و درم گشته انوقت دیگر حساب پاکست ، مگر اینکه خدای نکرده عصمت
و ناموس با شرع اقدس را مانند فرنگان بکلی مهجور سازید یعنی محبوبه نامعشوقه
ایکه بعدها همخوانه سرکار خواهد شد بسته بمیل شریفش اگر فرضاً خواهد
با ۵۰ نفر بی شرف هم بستر گردد مانع نباشید عالی که آزاد گشت بطریق
اولی اسافل ازادتر میشود . بدر را که مشاهده نمودید هلال را قیمتی نماید

نه نه همچنانیکه هلال نقطه توجه و انگشت نمایی خلافتست بدر را ان
نباشد . بویژه زردانانکه در زاویه سکنت با گوشه مدرسه صائم اللیل و النهار دچار
شهر رمضان معنوی هستند نعوذ بالله هلال بیحجابا بر بیشتر از هلال شوال
اهمیت داده عاقبت ویرا بجای قر گرفتار خسوف کلی مینمایند . آقای ... دیگر
دوره فرهاد و شیرین گذشت . اکنون باید بجای قیسه فرهاد با مژه چشم خاک
باک وطن عزیز را که محبوبتر از هزار شیرین است بر عالم افلاک رفعت دهیم
یعنی از در مهر باتمام جدیت در ترویج شریعت مقدسه اسلامی و اعمال قوانین
وی بدو شیم که ترقی و نگهداری وطن عزیز بسته باستحکام اوست . اکنون
مملکت بامرکز اسلامی در دل دایره بیکانکان مانند زورقیست میدان دریای بیکران
کرچهار سو دچار لطمات طوفان بوده از هر جانب رخنه سترک بصفحانش رخ
داده . نه نسیمی موافق که بساخل نجاش افکند . نه ناخدا فی کاردان نابرای سواش
خود داری تواند . نه باد بانی قوی ، نه ستونی محکم . طشاهها باره باره .
کشتی نشینان هر يك در طرفی آواره . بلکه در این طوفانی یکدیگر را
دشمن جانی . از چهار سو حیران و از شش جهت سرگردان نه معینی نه
انصاری نه دلسوزی نه دلداری نهنگان چالاک تنه اشرا بر فترک انداخته به
هر طرفش میکشاند . قلابهای جاذبه خود را از هر جانب محکم ساخته تا کی
بمحاصر ما سکه و ها صمه اش جای دهند . سلطنت که حامی شریعت است
کم کم رو به نشیب . دیانت که زینت مملکت است از هر جهت غریب . ان
يك دچار ... این يك گرفتار طبیعیان . بی کمراه بادیه غرور دیگری از باده غفلت
مخور . با این همه آقای ... چگونه در فکر حور و قصور باشیم . سرکار

اگر بسته سلسله کیسوی انعیار شوید البته رشته جهانبانی را از کف میبازید
اساس اینهمه اختلال و پریشانی همانا عمل نکردن بقوانین اسلامیت.

از استماع این سخنان آن عاشق بیدل * رنگ و روی خود را باخته تا
بنا گوش مانند زعفران زرد گشت. آقا سرکار میدانید که این بیانات بر
جراحات دل چون نمک و فلفل است البته جای سر زدن نیست. ولی عهد
محکم بسته ام اگر بوصول آن حور شمائل نائل شوم خدمت نمایانی از برای
وطن عزیز که معشوقه حقیقیست اعمال نمایم اما از رأی و تدبیر عالی دور
است که باین حال فدوی را نقطه توجه قرار داده بغیر از روابط و خصوصیات
عشقبازی آن دلارام اشاره میفرمائید. آقا جان اینک تعلیق مبارکه محبوبة
محترمه را ملاحظه نمائید که دیده را بر نور و دل را فرح و سرور مبخشد.

گفتم اولاً از عرایض پیش که خاطر مبارک را آزرده ساخت معذرت میخواهم. دیم اینکه مرانشاید
رقیمه محبوبة شمارا ملاحظه کنم. هنگام مغربست زیاده بر این توقف نتوانم اگر چه مہجوریت
محضر عالی بسیار دشوار است ولی بجز این فعلاً چاره ندارم همباید از سر
تقصیرات اغماض نمائید. چهارم اگر میل عالی باشد حالات و گذارشات بعد را مرقوم
نموده ارسال فرمائید در مشهد مقدس بواسطه آقایی نطیقه چی در کربلای معلی. دروازه حره.
حجة الاسلام زاده اسکوئی فلان بحقیر میرسد اینرا گفته برخاستم - ان عاشق صادق همینکه
رفتن حقیر را مجسم نمود دید اختیار زلفین مشکین را بریشان ساخته دودست بدامنم انداخت.
دیگر توانای کریمه وزاری ندارد. سر را کنار میز نهاده دیده میگوید از در عجز
بسوی من گردانیده با صدای ضعیف. آقا جان. آقا. فدایت شوم - دیگر نتوانست
مقصود خویش را بیان نماید مانند قالب بیجان تنها دیدگان خارش میکرد

گویا میخواهد نگوید مرا باینحالت چنان تنها میگذاری.

یارب این چه بلای ناگهانی بود که دچارش شدم. اگر این جوان ناکام بیهوش
شود باحالش منقلب گردد چه چاره سازم. ایکاش روی طهر را ندیدم که
همه جایش قطعه اندوه است. ایکاش بخواهش وی بلا نکشتمی که بلایم خرمن بلا
گشت. پروردگار را تو خود چاره من بیچاره را بنا که نه توانای نشستن دارم
ونه بارای رفتن

تواز راه کرم بناد وای ناشکیارا

از انجائیکه قصه دراز. وقت تنگ. مطبوعه منتظر و معطل است ناچار وقایع
را ناقص نهاده معذرت میخواهم مطالعه کنندگان محترم تتمه ویزا با گذارشات
دیگر در مجلدات آتی منتظر باشند - مکرراً باتمام عجز عرض میدارم. سخن سنجان
با کرم سفر نامه این ناچیز را بدیده لطف ملاحظه فرموده از خطا و تسیانیکه
مساوق نوع انسانست اغماض نمایند البته مندرجات انشای سفر را با حال حضر
و اطمینان فرق بسیارست - والعذر عند کرام الناس مقبول -



مشهد مقدس مطبوعه خراسان

تصانیف حجة الاسلام والمسلمین جد بزرگوار اعلی الله مقامه

مصحح التبیان	هر دو در شرح فصول مهمه	رساله	در تکالیف کفار
حق البینین	چنان حاج محمد کریمخان مرحوم و بیان	رساله	در نجاست خمر
کشف الراد	فارسی نیز در بیان اشتباهات ایشان	رساله	در اینکه اصل در اشتقاق فعل است نه مصدر
معین المتبحره	در تمام معاملات [مطبوع]	رساله	در اینکه چشم مرکب است از هیولا و صورت
کتاب العیوم	استدلالی	رساله	در تقسیم اشیاء
کتاب الاغصان	استدلالی	رساله	در پنج قسم الواجب بذاته و لثبیره
کتاب الوکاله	استدلالی	رساله	و الممنوع لذاته و لثبیره
کتاب العوارض	استدلالی	رساله	و الممکن لذاته
کتاب الرضایع	استدلالی	رساله	در تحقیق وجود
کتاب النکاح	استدلالی	رساله	در اینکه ذات واجب الوجود ماده اشیه نیست
کتاب الطلاق	استدلالی	رساله	در تحقیق وجوب
کتاب الوقف	استدلالی	رساله	در وجوب شبهه
کتاب سؤال و جواب	حکمه و فقهیه	رساله	این گونه
رساله عملیه	عربی و فارسی مشتمل بر کتاب رساله	رساله	در جواب سؤال و مقاماتک التیلا
رساله تطهیریه	طهارت صلاه صوم خمس زکوة حج	رساله	تعطیل لها فی کل مکان
رساله در توضیح	مفصله در مدفونات ائمه اطهار ع رساله مفصله	رساله	در بیان جف القلم
رساله بداه	معنای العبودیة جوهره کنهها الربوبیه رساله	رساله	در تحقیق مسئله جنک
رساله	در معنای (یا من بدائه فی شأنه) رساله	رساله	و بیان مورد استجابش
رساله	در معنای حکمه	رساله	بین الطلوعین
رساله	در سؤالات حکمه	رساله	در قول امام رازی بجواز تکلیف مالا یطاق و جواب وی
رساله	در تقطیع راس	رساله	

رساله های دیگر ایشان اعلی الله مقامه در اجوبه سؤالات مختلفه

رساله کاضیه - رساله حلیه - رساله قرینیه - رساله در جواب مسایل علمای بحرین - رساله سوبیه - رساله در جمع برخی آیات مختلفه - رساله قره باغیه - رساله قطبیه اشیرج محمد بن یوشع البحرانی - ایضا رساله قطبیه الجاج صالح - ایضا رساله سوبیه - رساله بحر ابنه - ایضا رساله بحر ابنه در جواب سؤالات شیخ احمد بن شیخ صالح البحرانی - و برخی اجوبه متفرقه دیگر که فعلا در دست نیست .

تصنیفات حجة الاسلام والمسلمین حضرت والد ما جد روحی فداه

کتاب البوارق فی ابطال وحدت الفاطق	رساله - در اینکه فرض محال محالست عکس مشهور
احقاق الحق عربی -	رساله - مفصله در رضاع
تنزیه الحق فارسی - تحت الطبع	رساله - فی العلم المکتوم
کتاب العناوین عربی در حکمت الهی	رساله کوفیه ایضا رساله کریمیه
کتاب الفصول الثریه فی رد الصوفیه	رساله - صحافیه
رساله بهمنیه	رساله بوشهریه
رساله بحرینه	رساله قراغیه
رساله حلیه	رساله کاضیه
رساله تطبیقه	رساله نزدلایه
رساله آثار و نه	رساله محمدانیه
رساله سمرقندیه	

رساله عملیه متعدده مفصله و مختصره عربیه و فارسیه - مطبوع و رساله های بسیاری در اجوبه سؤالات حکمیه و فقهیه که ذکرش بطول میانجامد .

(تصنیفات حضرت اخوی اعظم حجة الاسلام آقای میرزا علی افلروچی فداه)

شرح الزیاره سابعه عربی	تقریرات حضرت ایه الله اخوند
حضرت امیر (ع)	ملا محمد کاظم خراسانی قدس سره در اصول
شرح دعای رجب عربی	ایضا تقریرات ایشان در فقه
شرح الزیاره رجبیه عربی	تقریرات حضرت ایه الله شریعت
شرح دعای صباح عربی	اصناف آقای میرزا فتح الله عطر رسته در اصول
و برخی از رسائل متفرقه دیگر	ایضا تقریرات ایشان در فقه

تصنیفات ابن ناچیز - مصنف

الدرر الثالیات فی توضیح الشکلات - در تطبیق اخبار متشابهة با وجدانیات عربی
 جغرافیای طبیعی - مفصل «بامعراج رفرف شریعت» بمجموعه سیاسیات در ترقیات
 جغرافیای سیاسی - مفصل «معارف» رو حائیان اسلام با کمال سهولت «سدسکندر» در جلو
 گیری پیشرفتهای کشیشان نصارا هر نقطه که باشند «جیات جاوید» جلد دوم سفر نامه که اکنون
 در وی اشتغال دارم هنوز تهذیب نشده.



صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۱۲	عبادت	عبادت	۲۸	۱۴	لا عادی	اللا عادی
۷	۱۰	یدکانه	یدکانه	۲۸	۱۵	الاصلاح	الأصلاح
	۱۰	تعدادش	از تعدادش	۲۸	۱۶	ند	تذویر
	۱۰	نارل	ناذل	۲۹	۱۵	ربوره	ربوده
	۱۱	ولکم فی القاص	ولکم فی القاص		۱۷	شرق	شرف
	۱۲	میقای	میقای	۳۲	۱۰	ژیملاستیک	ژیمناستیک
	۱۴	ترقیات	ترقیات	۳۵	۱	مامور	مامورین
	۱۹	باز دباد	باز دباد		۸	مفترک	مفترک
	۲۰	ار	از	۳۹	۱	فوران	فراوان
۱۰	۱۴	ژیملاستیک	ژیمناستیک		۴	بایا قرق	بایا قرق
۱۳	۱۳	ایسو	ایسو	۴۰	۷	کردنو	کردنه
۱۴	۱۷	ازان	ازان		۸	ویژه	بویره
۱۹	۳	اجرا	اجرام	۴۶	۱۳	روز	روزی
۲۰	۱۸	پروستائیان	پروستیان	۴۹	۱۴	براکندی	براکندی
۲۱	۵	بایشتر	بایکتر یا بیشتر	۵۱	۱۵	مکر	دوم
	۱۰	بخت	بخت	۶۱	۸	نیم	نیم
	۱۱	کر	کر		۱۰	فدا	فدا
	۱۳	ناریکی	ناریکی		۱۷	در	درد
	۲۸	رسمانه	رسمانه	۶۴	۱	هنر	هنوز
	۱۰	چوبنه	چوبینه		۴	نهیج	بهیج
	۱۲	در	بر	۶۶	۱۶	صوی	وی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۰	۹	ری	روی	۱۲۲	۲	کونی	کونی
۷۳	۴	رسید	رسیده	۱۲۴	۴	مطارد زید	مطارد فاعل و مفعول چه باقی در لف زید بتادب عمر و مشغول
۸۷	۱۶	حضرت	حضرت مستطاب الا ذی الانام سرجه الحاس و العام	۱۲۵	۱۷	فهموه	فهموه
۹۵	۵	ثمره نیست	ثمره نیست	۱۲۷	۱۲	الزیراده	الزیراده
۱۰۱	۱۵	چنین	چنین	۱۴	۱۴	مرحوم را	مرحوم
۱۰۹	۶	غریب	قریب	۱۶	۱۶	عربی	عربی
۱۱۳	۱۷	غضرا	فضا را	۱۲۸	۳	اضطرارا	اضطرارا
۱۱۴	۱۲	جليله	عاليه	۱۲۹	۱۷	دیگر	دیگر
۱۱۴	۱۸	ملائی	ولا سلام آقای بتکلف حضرت خدا یگان جناب بیرزا احمد آقای اهم الی	۱۳۵	۱۰	برانی	برانی
۱۱۵	۱۳	بس	یس	۱۳۶	۱۴	جناب	جناب که در مشرق افریایجان اقامت دارد
۱۵	۱۵	چنانکه	چنانکه	۲۰	۲۰	کلدن	کلدن
۱۷	۱۷	فارنج	فارنج	۱۴۱	۹	بر نور	بر نور
۱۱۶	۶	افریایجان	افریایجان	۱۴۲	۹	بجهت	بجهت
۱۱۹	۱۵	تایا	الیته	۱۴۴	۱۲	اینان	اینان
۱۲۰	۱۰	یایل	تایا	۲۰	۲۰	کویا	کویا
۱۶	۱۶	هرار	یایل	۱۴۶	۱۰	ثقة الاسلام	ثقة الاسلام

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴۸	۶	دار خواهد	نکاه دار	۱۷۱	۲۰	بزر	بزر
۱۷۴	۱۸	خواهد شد	بدا بان	۱۷۵	۱۵	خبط	خبط
۱۷۹	۱۵	رخنه	رخنه	۱۷۹	۱۹	بلی	یکی
۱۸۲	۱۶	خیانت	خیانت	۱۸۳	۷	کنها	در مدفونات
۱۵۱	۴	ندارید	ندارند	۱۸۳	۷	ماجد	کنها
۱۵۴	۱۸	اقریست	اقریست	۱۸۳	۷	ماجد	ماجد
۱۵۵	۵	یا	یا	۱۸۳	۷	ماجد	ماجد
۱۵۶	۷	یاید	یاید	۱۸۳	۷	ماجد	ماجد
۱۵۸	۸	دانت	دانت	۱۸۳	۷	ماجد	ماجد
۱۶۲	۱۴	بانام	بانام	۱۸۳	۷	ماجد	ماجد
۱۶۶	۵	افای	کفم	۱۸۳	۷	ماجد	ماجد
۱۶۷	۱۲	ادر یا بجان	افریایجان	۱۸۳	۷	ماجد	ماجد
۱۶۸	۵	بیاختبار	تصاویر	۱۸۳	۷	ماجد	ماجد
۱۶۹	۸	سیر	غریبه	۱۸۳	۷	ماجد	ماجد
۱۷۱	۴	خبط	کم	۱۸۳	۷	ماجد	ماجد

کتابخانه مجمع ختم مست		
۱۰۱	۱۰۱	۱۰۱
۱۰۲	۱۰۲	۱۰۲
۱۰۳	۱۰۳	۱۰۳
۱۰۴	۱۰۴	۱۰۴
۱۰۵	۱۰۵	۱۰۵
۱۰۶	۱۰۶	۱۰۶
۱۰۷	۱۰۷	۱۰۷
۱۰۸	۱۰۸	۱۰۸
۱۰۹	۱۰۹	۱۰۹
۱۱۰	۱۱۰	۱۱۰
۱۱۱	۱۱۱	۱۱۱
۱۱۲	۱۱۲	۱۱۲
۱۱۳	۱۱۳	۱۱۳
۱۱۴	۱۱۴	۱۱۴
۱۱۵	۱۱۵	۱۱۵
۱۱۶	۱۱۶	۱۱۶
۱۱۷	۱۱۷	۱۱۷
۱۱۸	۱۱۸	۱۱۸
۱۱۹	۱۱۹	۱۱۹
۱۲۰	۱۲۰	۱۲۰
۱۲۱	۱۲۱	۱۲۱
۱۲۲	۱۲۲	۱۲۲
۱۲۳	۱۲۳	۱۲۳
۱۲۴	۱۲۴	۱۲۴
۱۲۵	۱۲۵	۱۲۵
۱۲۶	۱۲۶	۱۲۶
۱۲۷	۱۲۷	۱۲۷
۱۲۸	۱۲۸	۱۲۸
۱۲۹	۱۲۹	۱۲۹
۱۳۰	۱۳۰	۱۳۰
۱۳۱	۱۳۱	۱۳۱
۱۳۲	۱۳۲	۱۳۲
۱۳۳	۱۳۳	۱۳۳
۱۳۴	۱۳۴	۱۳۴
۱۳۵	۱۳۵	۱۳۵
۱۳۶	۱۳۶	۱۳۶
۱۳۷	۱۳۷	۱۳۷
۱۳۸	۱۳۸	۱۳۸
۱۳۹	۱۳۹	۱۳۹
۱۴۰	۱۴۰	۱۴۰
۱۴۱	۱۴۱	۱۴۱
۱۴۲	۱۴۲	۱۴۲
۱۴۳	۱۴۳	۱۴۳
۱۴۴	۱۴۴	۱۴۴
۱۴۵	۱۴۵	۱۴۵
۱۴۶	۱۴۶	۱۴۶
۱۴۷	۱۴۷	۱۴۷
۱۴۸	۱۴۸	۱۴۸
۱۴۹	۱۴۹	۱۴۹
۱۵۰	۱۵۰	۱۵۰
۱۵۱	۱۵۱	۱۵۱
۱۵۲	۱۵۲	۱۵۲
۱۵۳	۱۵۳	۱۵۳
۱۵۴	۱۵۴	۱۵۴
۱۵۵	۱۵۵	۱۵۵
۱۵۶	۱۵۶	۱۵۶
۱۵۷	۱۵۷	۱۵۷
۱۵۸	۱۵۸	۱۵۸
۱۵۹	۱۵۹	۱۵۹
۱۶۰	۱۶۰	۱۶۰
۱۶۱	۱۶۱	۱۶۱
۱۶۲	۱۶۲	۱۶۲
۱۶۳	۱۶۳	۱۶۳
۱۶۴	۱۶۴	۱۶۴
۱۶۵	۱۶۵	۱۶۵
۱۶۶	۱۶۶	۱۶۶
۱۶۷	۱۶۷	۱۶۷
۱۶۸	۱۶۸	۱۶۸
۱۶۹	۱۶۹	۱۶۹
۱۷۰	۱۷۰	۱۷۰
۱۷۱	۱۷۱	۱۷۱
۱۷۲	۱۷۲	۱۷۲
۱۷۳	۱۷۳	۱۷۳
۱۷۴	۱۷۴	۱۷۴
۱۷۵	۱۷۵	۱۷۵
۱۷۶	۱۷۶	۱۷۶
۱۷۷	۱۷۷	۱۷۷
۱۷۸	۱۷۸	۱۷۸
۱۷۹	۱۷۹	۱۷۹
۱۸۰	۱۸۰	۱۸۰
۱۸۱	۱۸۱	۱۸۱
۱۸۲	۱۸۲	۱۸۲
۱۸۳	۱۸۳	۱۸۳
۱۸۴	۱۸۴	۱۸۴
۱۸۵	۱۸۵	۱۸۵
۱۸۶	۱۸۶	۱۸۶
۱۸۷	۱۸۷	۱۸۷
۱۸۸	۱۸۸	۱۸۸
۱۸۹	۱۸۹	۱۸۹
۱۹۰	۱۹۰	۱۹۰
۱۹۱	۱۹۱	۱۹۱
۱۹۲	۱۹۲	۱۹۲
۱۹۳	۱۹۳	۱۹۳
۱۹۴	۱۹۴	۱۹۴
۱۹۵	۱۹۵	۱۹۵
۱۹۶	۱۹۶	۱۹۶
۱۹۷	۱۹۷	۱۹۷
۱۹۸	۱۹۸	۱۹۸
۱۹۹	۱۹۹	۱۹۹
۲۰۰	۲۰۰	۲۰۰